

اول  
کتاب

گویندگی و فن بیان

زبان معیار  
در جستجوی

نسیب شریانی

محققین دانشمند و ادیبان



## گویندگی و فن بیان

غلامعلی امیرنوری

تحقیق و توسعه رادیو

فروردین ۱۳۸۲

تهران

پیشگفتار.....	۱
فصل اول: فن بیان و گویندگی .....	۶
فصل دوم: زبان مشترک فارسی دری .....	۹
فصل سوم: استقلال، مرز و قانون .....	۲۳
فصل چهارم: زبان و زبان‌شناسی.....	۳۹
فصل پنجم: زبان، گفتار و نوشتار .....	۴۳
فصل ششم: توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار .....	۵۱
فصل هفتم: زبان رادیو و تلویزیون: کسی یا شفاهی؟.....	۶۳
فصل هشتم: نوشتن یا توانایی‌هایی زبان .....	۸۱
فصل نهم: زبان یا بیان رادیو نمودی ظاهر.....	۹۹
فصل دهم: بیان حرف پیوند «و» «یا» / «نه» .....	۱۰۷
فصل یازدهم: تکیه در زبان فارسی (۱- تکیه هجا) .....	۱۳۷
فصل دوازدهم: تکیه در زبان فارسی (۲- تکیه کلام) .....	۱۶۳
فصل سیزدهم: ترکیب‌ها .....	۱۸۱
فصل چهاردهم: مثلث فکری.....	۱۹۵
فصل پانزدهم: دستگاه آوایی زبان.....	۲۱۳
فصل شانزدهم: خط‌های ایران و خط فارسی.....	۲۲۷

«اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است»  
کمال سروری و حسن در هنرطبی است  
هزار تاب بلورین به شعر یارسی است  
به قول شیخ اهل «آبگینه‌علی» است  
مراد من همه حفظ معانی است و بیان  
درین زمانه که میزان گارها و جیبی است  
و دبیعی است ضعیفی، عزیز سرشارش  
که هرمت سخن تاب از کلام نمی است  
در انتهای شب نبرد صبح خواهد شد  
مضور صبحگاهی در عبور نیم شبی است  
جدال با منت ای مدعی زنادقتی است  
که تیغ من همه بولاد و آن توطی است  
به یارگاه هنر هرکلام رنگین را  
طراوت گل سرخ و ملاوت رطبی است  
هزاره‌هاست که ما همزمان ابراسیم  
سختوران دری را قرابتی سبی است  
سددار گفت حافظ گرفته‌ای «نوری»  
و اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است  
اسیر نوری

به نام خداوند جان و خرد

۱۰۴

بدرم عالم و دانشمند نبود، اما با سواد و کارمند دولت بود شعر و ادبیات را هم دوست داشت و شب‌ها بر ایمان کتاب می‌خواند. از شاهنامه و گلستان و ساعی و گرفته تا هزار و یک شب، اسیر ارسلاز، مختاراته و رمان‌های تاریخی، روزنامه و مجله هم می‌خرد و می‌خواند. مادرم تنها سواد قرآنی داشت<sup>۱</sup> و هر دو نفر اصلاً بهراتی بودند.

بزرگ‌تر که شدم از خواندن شعر و رمان لذت می‌بردم. هفته‌ای چند کتاب گریه‌ای را تمام می‌کردم. شعر از مجله و کتاب‌های شعر. هنوز هم ساعی و فردوسی و سعدی و مولانا و نظامی و... برای من عزیزترین‌اند. پس از گرفتن دیپلم جذب رادیو زاهدان شدم و بیشتر از سالی در آن مرکز همه کار کردم؛ گویندگی، نویسندگی، بازنگری، کارگردانی، تهیه‌کنندگی، کار ارشگری، حتی صداپناری. (در مراکز و شهرستان‌ها چنین بود) برای خدمت سربازی به تهران برگشتم و به رادیوی نیروی هوایی آن روزگاران راه یافته، باز بیشتر از سالی در آن رادیو همه کار کردم. با مرگ پدر از سربازی (پس از ۶ ماه خدمت) معاف شدم. در فروردین ۱۳۴۲ به رادیوی ایران واقع در میدان ترک رفتیم. از من تست صدا (ضبط نمونه صدا) گرفتند و از اول اردیبهشت همان سال گوینده رادیو ایران شدم. کاری که آرزویش را داشتم و عاشقش بودم و هنوز هم هستم؛ بیشتر از هر کار دیگری.

۱. او گفته بود: قطره‌ای از آواز هر که آید، سرگشته و به آن سرگشته‌تر رانند.

ساده‌ها فقط اعلام برنامه می‌کردم بعد اجازه گفتندگی در برنامه‌های ساده‌تر را به من دادند. مدتی بعد خواندن خبرهای کوتاه (سه دقیقه‌ای) و پس از آن خبرهای مشروح و برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی، مانند کاروان شعر و موسیقی، برنامه فرهنگی مردم، برنامه خنده و خاتونه و شیره (هنوز اخبار از برنامه‌های تولیدی جدا نشده بود) به من واگذار شد.

اینها قسمتی از کارهای من بود. مهم‌تر و با ارزش‌تر از آن، آشنایی با بزرگان و پیشکوتان رادیو، و کار کردن در کنار ایشان بود. بعضی‌هاشان به سرای باقی رفته‌اند که خداشان قرین رحمت کند.

بسیار مدیون تأملاتی هستم؛ مانند: عزیزالله عاصمی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، احمد سروش، مهدی سهیلی، یزدان بختیاری، مهدی اخوان ثالث، دکتر ضیاءالدین سجادی، نعمت‌الله قاضی، محبط طباطبایی و بسیاری دیگر که ذهن و اندیشه مرا با اصول فن بیان و دقایق و رموز گویندگی رادیو، به ویژه شعر و ظرایف آن آشنا کردند و فن بیان و شگردهای درست خواندن شعر را از من دریغ نکردند.

نگه‌ای که باید داشت آنکه، هیچ برنامه‌ای بدون نظارت، کنترل و بازبینی، پخش نمی‌شد. چندین استاد برجسته دانشگاه مسئول کنترل برنامه‌ها قبل از پخش بودند. برنامه‌ها را با دقت می‌شنیدند و برای آن گزارش‌هایی «تقدیر» می‌نوشتند و کار گویندگان، نویسندگان، بازیگران، تهیه‌کنندگان و حتی کیفیت مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، مصاحبه‌داری، کارگردانی و موسیقی برنامه‌ها را هم نقد می‌کردند و نقاط قوت و ضعف و درست و اشتباه هر برنامه را می‌نوشتند. اداره نظارت بر اساس این تقدها، موارد را به هر یک از همکاران برنامه گوشزد می‌کرد. مدیریت رادیو هم این تقدها را می‌خواند و تصمیم لازم را می‌گرفت. از اصلاح موارد غلط، تا ضبط دوباره برنامه به این ترتیب هر برنامه خود وسیله آموزشی می‌شد و گوینده را آزمون و هدایت می‌کرد.

پس از ادغام رادیو و تلویزیون بنابر سیاست زمان، گویندگان خبر از گویندگان سایر برنامه‌ها جدا شدند. من هم برای گذر خبر انتخاب شدم؛ خواندن خبرهای ساعت‌های ۶، ۷، ۸، ۹ و ۱۰ با صدای من بود. (خبرهای ساعت ۷ و ۸ با صدای مشروح و با همکاری گویندگان دیگر بود.) من که شش ساعت ادبیات بودم یکی دو سال بعد، از قسمت خبر جدا شدم و دوباره به ضبط برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی پرداختم. در همان سال‌ها هم به تحصیل ادامه می‌دادم. گرچه همیشه در سال آموختن بودم و هر چه را که به فن بیان و گویندگی مربوط می‌شد و به آن مدد می‌رساند، می‌خواندم؛ چه به صورت رسمی و چه آزاد! از تقطیع شعر و صنایع بدیعی گرفته تا زبان‌شناسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی و ادبیات. البته در حد بضاعت خود؛ که هنوز هم ادامه دارد. آنچه دریافت‌ام تازه قطره‌ای از اقیانوس است.

پس از انقلاب یک سالی در بخش بودم. بعد به تولید رادیو (ایمان ارکبا) آمدم و گوینده برنامه‌های ادبی، فرهنگی و عرفانی شدم. ساختن برنامه در آن‌های شبه برنامه، سبای فرزاتگان، برنامه‌های ویژه، شهادت و ولادت معصومین و از این دست...

حدود بیست سال پیش، دانشکده جندوسپا برای آموزش درس فن بیان، گویندگی و مجری‌گری از من دعوت کرد. ابراهیم منگی از استادان دانشکده (کارگردان و ستارستان) استاد اقامتی من برای ارائه پایان‌نامه تحصیلی‌ام در دانشکده هنرهای دراماتیک با موضوع فن بیان و گویندگی بود. پایان‌نامه تحصیلی بر اساس جزوه‌ای که سال‌ها قبل از آن، از سوی دفتر فنی انتشارات و رادیو چاپ شده و به گویندگان داده بودند، تهیه شده بود. به اضافه یادداشت‌هایی که در طول سال‌ها جمع‌آوری و تدوین کرده بودم و حاوی اطلاعات و رهنمایی‌های بزرگان و برنامه‌سازان رادیو بود.

آن زمان «متر شش» چنین جزوه‌ها و کتاب‌هایی را که از منابع خارجی به‌ویژه بنگاه سخن‌پراکنی «بی‌بی‌سی» ترجمه می‌شد و با همکاری کارشناسان رادیو و افزودن اطلاعات زبان‌شناسی و فن بیان فارسی تکمیل شده بود، چاپ می‌کرد و به همه گویندگان، مترجمان، تهیه‌کنندگان، نویسندگان و برنامه‌سازان برای مطالعه و استفاده می‌داد که بسیار مفید و آموزنده بود. (هزوة گویندگی و فن بیان را چند سال پیش مجدداً یکی از همکاران که بیشتر در حیطه دیپلماتی فعالیت داشته و دارد، بدون هیچ تغییری و به نام خود گردآوری و تألیف کرد)

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و انتقال دانش، تجربه و فرهنگ میان اقوام و نسل‌های مختلف است. از دو صورت زبان که «مکتوب» و «ملفوظ» باشد، صورت ملفوظ یا گفتاری آن برای ارتباط‌های آوایی در اجتماع، گفتگوها و حتی بحث و جدل‌ها به کار می‌رود، ولی وظیفه انتقال دانش و تجربه، صدور فرمان‌های مکتوبی، عقد قراردادهای مانند آن برعهده صورت مکتوب زبان بوده است. زبان به کمک گونه مکتوب یا نوشتاری، پیوندی مستمر بین گذشته و حال و آینده انسان‌ها برقرار کرده است.

تا قبل از اختراع رادیو و تلویزیون دانشمندان و فرزندان هر زبانی، برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به گونه مکتوب زبان روی آورده. از این گونه، برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفتند. لذا به راحتی، می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورهای آرایش‌های کلام، بیشتر برای صورت مکتوب زبان وضع شده باشد. زیرا صورت ملفوظ زبان را آزاد، گدازا و غیرماندگار می‌دانستند.

بعد از اختراع رادیو، به گونهٔ سقوط زبان که تنها وسیلهٔ ارتباطی در این رسانه است توجه بیشتری شد و هر چه زمان گذشت اهمیت آن بیشتر احساس گردید. چنانکه کم‌کم برای استفاده از گفتار در رادیو و سپس تلویزیون صاحب‌نظران و استادان زبان، قوانینی وضع کردند و کم‌کم به اصولی رسیدند که اکنون آگاهی از آن‌ها را یک تخصص می‌داند و می‌گویند این نکات و رعایت آنها در فن گویندگی، در روند کامل شدن ارتباط و انتقال دقیق و درست پیام‌ها، بسیار مهم و لازم است.

گویندگی رادیو در همهٔ جای دنیا حرفهٔ تلزمی است، ولی در ایران با سابقهٔ درخشانی فرهنگی و داشتن گنجینه‌های بی‌شماری ادبی، اعتبار و ارزش ویژه‌ای دارد و باید به این نکته توجه کنیم که از این جهت ایران و زبان فارسی همیشه حرفه‌هایی برای گفتن دارد و با کشورهای بدون سابقه درخشان چند هزار ساله فرهنگی و ادبی، قابل مقایسه نیست.

یابه و اساس فن بیان و گویندگی، ارتباط‌های کلامی و گفتار است و زبان و کلام در هر سرزمین، خاص همانجا و تابعی از فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم آن است و ایران و زبان فارسی از جهت سخنگویان پرجمعیت، نویسندگان بزرگ و شاعران فرهیخته و آثار ارزشمند آنان در جهان ممتاز است.

سخنگویان هر زبانی از دستور زبان و شیوهٔ آوایی و تلفظی زبان خود اغلب به صورتی ناخودآگاه استفاده می‌کنند و ذهن و مغز آنها تمام اطلاعات زبان را که در خود ذخیره کرده در زمان حرف زدن و نوشتن، از روی عادت به کار می‌برد. البته کمتر کسی به آن توجه دارد و جواب «چرا بعضی زبان را می‌داند، (مگر کارشناسان و اهل تحقیق)

دانشه‌ها و اطلاعات ذهنی، عادت‌های رفتاری و چگونگی فعالیت‌های مغزی، چون از ناخودآگاه به سطح آگاهی آورده شوند و تنظیم و تدوین گردند، دانش آن کار خواهد شد.

در دانشکده صداوسیما با انکا به سال‌ها کار گویندگی و کسب تجربه و جمع‌آوری اطلاعات لازم از بزرگان و اندیان را دیو، به اضافه مطالب علمی هم‌زمانی که دگرش رفت کار آموزش را آغاز کردم. برای درس‌دادن باید هم دانست، هم توان انتقال این دانسته‌ها را پیدا کرد. باید با شاگردان ضمن ارائه اطلاعات علمی و نظری، کار سازنده و عملی هم داشت و به آنچه گفته می‌شود عمل کرد. قبلاً در چند دبیرستان، ادبیات درس داده بودم و با کلاس درس آشنایی و انس داشتم.

برای پاسخ دادن به سؤال‌ها و «پیراهن‌های قرآنی» هر جوان باید مطالعات خود را بیشتر و گسترده‌تر می‌کردم و براساس آن در گفتار و شیوه‌های گویندگی خود دقیق می‌شدم و آنها را به سطح آگاهی می‌آوردم تا بتوانم کمک به دانش‌یاب معیار و «گویندگی ایده‌آل» برسم. دانشی که بتواند قاعده و قانون بشود، عقل و منطق و تجربه آن را بپذیرد و پاسخ بپراها به درستی بدهد، «دستور بیان» مانند بیان حرف ربط... یا پیوند «ولو» یا دو آوایی «و» و «آ» و درنگ بی‌آوایی «ه» (اورگول) که فصلی از کتاب حاضر را در بر می‌گیرد، با قانون‌ها، استعارها و اختیاراتی گویند.

در هر جلسه کلاس، در دانشکده و پس از آن در کلاس‌های دیگر موضوع‌ها و پرسش‌ها و نکته‌های تازه‌ای در ذهن خود می‌یافتم. در پی یافتن پاسخ آنها از تمام کتاب‌هایی که می‌شناختم نت برداری می‌کردم و از کنار هم گذاشتن آنها به نتایج جالب توجهی می‌رسیدم و می‌توانستم سرتپ از تاضودآگاهم و از آنچه که «توانش زبانی» خوانده می‌شود کمک بگیرم و حاصل آنها را یادداشت می‌کردم. بخش‌هایی از این کتاب نمره همان پژوهش‌ها و یادداشت‌ها است.

دو سال پیش، پس از گفت‌وگو با آقای دکتر خجسته معاونت صدا و آقای دکتر جوانی مدیرکل اداره تحقیق و توسعه صدا، برای نوشتن کتابی در «فن

بیان و گویندگی دست به کار شدم و به تنظیم و تدوین و مرتب کردن یادداشت‌هایم پرداختم.

بعضی یادداشت‌ها درست و کامل بود ولی بعضی دیگر که طی آن مواردی به صورت طرح و نظریه تنظیم شده بود باید دربارشان پژوهش می‌کردم و از دانش زبان‌شناسی و کتاب‌های زبان‌شناسان و ادیبان در جهت اثبات آنها کمک می‌گرفتم که گاه به اصلاح و حتی تغییر آنها منجر می‌شد و چون به برداشت و نتیجه نازم می‌رسیدم با اصول زبان‌شناسی، ارتباطات و ادبیات مطابقت می‌دادم تا از اشتباه و استباط غلط و نامرست پرهیز شده باشد که البته باید اعتراف کنم که هنوز هم در آن جای حرف بسیار است!

با دوست عزیزم آقای اکبر رشیدی که به دانش و آگاهی او اطمینان داشتم درباره ویرایش کتاب صحبت کردم و با صلاحدید او پس از تهیه و تدوین هر فصل، آن را برای ویرایش در اختیارش می‌گذاشتم و پس از اصلاح و ویرایش نسخهای را به مرکز تحقیق و توسعه و نسخهای را هم برای تحریر می‌دادم.

گرمید بعضی مطالب را می‌توان در کتاب‌هایی که در فهرست منابع آمده یافت، اما نتیجه‌گیری و برداشتی که از آنها شده تازه است و پیش از این صورت نگرفته است و چون دقیقاً در جهت اهداف کتاب یعنی فن بیان، گویندگی و زبان یا بیان معیار است، می‌توانم بگویم که گویندگان و به طور کلی علاقه‌مندان را از خواندن چندین کتاب دیگر (با مطالب پراکنده) بی‌نیاز می‌کند.

در فصل‌های کتاب گاه مطالبی به مناسبت‌هایی تکرار شده اما چون ناگهانی بر نکته‌های طرح شده قبلی است، فعلاً ترجیح دادیم به همان صورت باقی بماند تا در چاپ‌های بعدی.

هر کجا که از کتابی یا نویسنده‌ای مطلبی آورده یا نقل قولی شده سعی کردم که مستند باشد و نام نویسنده و کتاب مستقلاً قید شود.

نگه‌ها و مطلب‌های ناگفته و نانوشته فراوان داریم که اگر عصری باقی بود، در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت. این اولین گام در این مسیر است (بیان معیار) و قطعاً بعدها، و پس از من هم دیگران، آن را ادامه خواهند داد.

در همین جا از همه صاحب‌نظران و استادان تشکر می‌کنم از در اهتمامی‌هایی خود درخ نورزند و مرا در اهتمامی‌کنند تا در چاپ‌های بعدی اشتباه‌ها را اصلاح نمایم. هدایت و انتقاد آنان را از جان و دل پذیرا هستم.

در گذشته گویندگی و مجری‌گری، گریه به ظاهر دو کار متفاوت است. ولی اغلب به عهده یک فرد بود. بعضی برنامه‌ها زنده و بعضی تولیدی بودند. در یک بخش خبر می‌خواندیم، در برنامه‌ای گویندگی می‌کردیم و در برنامه‌ای دیگر مجری و گرداننده می‌گرد بودیم. حتی در صورت لزوم برای تهیه گزارش هم می‌رفتیم. اکنون به دلائل متعدد این روال به هم ضربه خورده است. بررسی و پژوهش در این مورد خود یک فصل کامل خواهد شد. تفاوت کار گوینده، مجری و تولیدی و فیلم‌ها و سریال‌ها نیز، باید به صورتی اصولی و از جنبه‌های هنری، روانی و فیزیکی بررسی و شناخته شود و چندین مورد دیگر، که همه آنها می‌باید برای بعد. همچنین درباره لهجه معیار در کنار لهجه‌های محلی و اقلیمی (که حتماً باید بر آنها توجه کافی شود و در همه مراکز رادیویی و تلویزیونی برنامه‌هایی به لهجه و بیان آنها وجود داشته باشد) و نیز بسیاری مطالب دیگر...

زبان در گویندگی همچون رنگ در نقاشی است. هیچ نقاشی بی‌رنگ را بکاربردن رنگ‌ها، شناخت دقیق رنگ‌ها، ترکیب رنگ‌ها و دانش رنگ (رنگ‌شناسی) نیست. هیچ گوینده‌ای هم نمی‌تواند به هنر گویندگی دست یابد بدون شناختن کامل زبان، آشنایی با ارکان و دستگاه‌های زبان، بیان درست واژه‌ها و ترکیب‌ها (زبان فارسی چون زبانی ترکیبی است. اهمیت

ترکیب بیشتر استبداد لحن مناسب هر پیام، لهجه صحیح، رعایت ترتیبها، نکته‌ها (نکته‌ها و نکته کلام)، تعلیق‌ها، مکانیزم صدا، نفس صحیح و بسیاری نکات دیگر که در فهم مفاهیم و اطلاع‌رسانی، نقش اساسی دارند. زبان ملی هر سرزمینی برای صاحبان آن همچون کنسورشان عزیز و ارجسته است و گوینده از جمله پاسداران و نگهبانان زبان و از حافظان استقلال و هویت ملی است.

گوینده زبان فارسی باید بر همه دقائق و ظرایف بیانی این زبان تسلط داشته باشد و اگر نه همه، حداقل بسیاری از آثار بزرگان ادب و فرهنگ زبان فارسی را یک بار خوانده باشد و به بهانه ناشناخته و بی‌مطلق «هجری» بودن شانه از زیر بار دانستن‌ها خالی نکند.

کتاب حاضر اولین گام در ارائه نکته‌های اساسی راجع به زبان و بیان فارسی است. یاد دمایاری و یاد و تادریزید.

مکانیزم صدا و شیوه‌های صداسازی و بیگونی آن و به‌طور کلی گویندگی در رادیو و تلویزیون را در کتاب دوم تقدیم خواهم کرد.

کتاب سوم با توجه به کتاب ارزشمند استاد ابوالحسن نجفی (لفظ نویسی) نام «لفظ نخوانیم» را خواهد داشت با تمام توضیح‌های لازم و دلایل انتخاب تلفظ و الیها در رادیو و تلویزیون برای گویندگان.

رادیو و تلویزیون قدرت نفوذ خارق‌العاده‌ای در خود دارد که نمی‌توان از تأثیر آن چشم پوشید. گاه آنچه از زبان گوینده‌ای شنیده می‌شود اثرش از چندین مقاله بیشتر است.

از آنجا که گوینده همچون پاسدار و نگهبان زبان و مرزهای آن و از حافظان این سرزمین فرهنگی است، برعهده مدیران و معاونان فرهنگی سازمان صدا و سیما است که گویندگان را در انجام این وظیفه مستقیم یاری کند و از تربیت و آموزش آنها غفلت ننماید و آنها را از هر جهت (مادی و معنوی) کمک کند. تا

با یاری هم بتوانیم هر چه بهتر و بیشتر در انجام وظیفه پاسداری از زبان و نگرشانی از گنجینه‌های نفیس و بی‌همتای زبان فارسی کوشا باشیم.

آخرین و شاید مهم‌ترین نکته:

ما گفتار را در کودکان یاد می‌گیریم و تا پنج شش سالگی نسبتاً در آن مهارت پیدا می‌کنیم. چنانکه ممکن است قبل از عمر یک سالگی مقدار ناچیزه و ازگانی زندگی کنیم.

گویندگی حتی استفاده از گفتار به صورتی استاندارد و صحاب شده، هم در آوا (اصدا) لهجه، لحن و... هم در دستور زبان و قوانین صرف و نحو و هم در انتخاب واژگان و نحوه استفاده از آن، شرط اصلی موفقیت در گویندگی درک مطالب این کتاب، انجام تمرین‌های لازم آگاهی از فنون بیان، داشتن تفکر، تمرکز تفکر، و تضباط فکری و عقلی است. در غیراین صورت، موفقیت به دست نخواهد آمد. اضافه بر آنها گوینده موفق باید از تاریخ، از اساطیر و از داستان‌های ملی و مذهبی به‌قدر کافی بداند و همواره به موضوع‌های علمی خود بپردازد.

این کتاب راه به عنوان نخستین گام در راه داشتن نکته‌های اساسی درباره بیان فارسی و آگاهی‌های لازم برای یویندگان این راه می‌دهد و آن را تقدیم همه همکاران عزیزم می‌کنم. برای گویندگان، نویسندگان، تهیه‌کنندگان، سردبیران، مدیران و مسئولان و همه کسانی که در این مجموعه فرهنگی صدا و سیما کار و خدمت می‌کنند، داشتن نکات مربوط به زبان و بیان فارسی از مهم‌ترین وظایف است و به قول روان‌شاد دکتر غلام‌حسین یوسفی:

«مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهم‌تر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌دانند. اهمیت زبان مادری به عنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی هر کسی پوشیده نیست. به خصوص اگر در نظر بیاوریم که زبان بیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم، بنابراین

آشنایی و ویرانی زبان- ضعف و پریشانی فکر را موجب می‌شود و کسی که درست نپنداشته، درست عمل نمی‌کند. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست، چگونه می‌توانند درست پنداشته و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل پریشان فکری- بی‌گمان پریشان گوئی است. پس وقتی وسایل ارتباط جمعی بیش از هر معلم و مجلس درسی می‌توانند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند، بجاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

## ۱

### فن بیان و گویندگی

---

این فصل را که سال‌ها قبل به عنوان طرح درس به اداره کل باز آموزی و دانشگاه جوان و چند بای دیگر داده بودم، بدون شامل مطالبی در مورد توجه دانشم با کم و زیاد کردن و انجام تغییراتی در آن به عنوان اولین فصل کتاب انتخاب کردم.

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و مطمئن‌ترین ابزار برای انتقال دانش، تجربه و فرهنگ بین اقوام و نسل‌های مختلف است و البته از دو صورت زبان که مکتوب و ملفوظ باشد، شکل مکتوب آن، وظیفه دوم را به‌طور کامل برعهده داشته و پیوندی مستمر بین گذشته، حال و آینده برقرار کرده است. تا قبل از اختراع دو رسانه ارتباطی رادیو و تلویزیون، دانشمندان و فرهیختگان هر زبانی برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به صورت مکتوب زبان روی آورده از آن برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفتند و لذا به راحتی می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورها (گرامر) حتی زیبایی‌های هنری و کلامی برای همان صورت مکتوب زبان وضع شده یا به‌وجود آمده باشد و صورت ملفوظ زبان را گذردا غیر ماندگار و در لحظه می‌دانستند. ولی از زمان اختراع و استفاده از رادیو و سیس تلویزیون، به زبان ملفوظ

که وسیله ارتباطی در این دو رسانه است توجه بیشتری شده و می‌شود البته در ابتدا این کار ساده به نظر می‌آمد و هرگز تصویری از پیچیدگی در آن نمی‌رفت. اما هرچه زمان سیری گردید، اهمیت زبان مکتوب بیشتر اساس و شناخته شد. بر اساس نیاز، کم‌کم برای این شکل از زبان هم قواعد و ضوابطی به وجود آمد، تا اکنون که آگاهی از آن را یک شخص به شمار می‌آورند. شخصی در حد یک هنر-فَن و آگاهی از دقائق و ظرایف آن را در روند کامل ارتباط و تفهیم و تفاهم در این دو رسانه بسیار مهم و لازم می‌دانند. در این روند گوینده باید مثل یک مترجم آگاه صورت مکتوب زبان را به صورت مکتوب آن درآورد. یا برای بیان مقاصد و انتقال مفاهیم نویسنده، با استفاده از اندوخته‌های ذهنی خود صورت مکتوب زبان را تحت قاعده و اصولی که لازمه این کار است و آن را فراگرفته، با دقت و تفکر و به نحو مطلوب مورد استفاده قرار دهد.

از سوی دیگر چون فراگیری قوانین هر دو صورت زبان (مکتوب و مکتوب) و آموختن اصول گویندگی و قلم بیان، و آشنایی با مفاهیم اصطلاحات زبان شناسی و ویراستاری، بیشتر یک اکتساب عملی است، در این اکتساب و کسب مهارت باید آشنایی، تمرین، اشتیاق، تفکر و رفع اشتباه و باز تمرین مجدد را بهترین خط آموزشی دانست و این کار را باید هر روز و بکرات، مرحله به مرحله پیش برد تا بر نتیجه مطلوب و شاید دست یافت به مهارت رسید.

برای آگاهی و آشنایی گویندگان از قواعد، منابع و ظرایف متعدد و گوناگون و گاه پیچیده زبان در شکل مکتوب و در قالب‌های نظم و نثر، بهترین نمونه کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ و سعدی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، تاریخ یهقی، اشعار مولانا، پنج گنج نظامی و مانند آنهاست که باید در کلاس‌های گویندگی از برگزیده این کتاب‌ها برای تمرین

استفاده کرد. در فرآگیری اصول و قوانین صورت سلفوظ و بیان معیار. از کتاب‌های زبان شناسی، دستور زبان و قواعد ویراستاری نیز می‌توان استفاده نمود. ضمناً برای دستیابی به بیان سالم و معیار، لعن مناسب، صدای مطلوب و کامل و سایر ویژگی‌های گویندگی لازم است. اضافه بر کسب دانش‌های زبانی و فن بیان، باید به صدای گویندگان موفق با دقت فراوان گوش کرد و از تجربه‌های آنان استفاده نمود. در کلاس باید صداها، نحوه گویندگی و بیان گویندگان، و حتی صدای هنرچویان، تجربه و تحلیل شود و «نقد علمی- هنری» به عمل آید.

آموزش گویندگی و فن بیان را از تعریف دو کلمه «گوینده» و «گویندگی» شروع می‌کنیم. همه آنچه را که دانشش لازم است و ما را به نتیجه مورد نظر که تربیت و پرورش گویندگان با سواد و با ارزش است می‌رساند، در این دو تعریف به صورت متروچ و کامل گنجانده شده که برای هنرچویان گفته خواهد شد.

تعریف گوینده:

گوینده فردی است با توانایی‌ها و ویژگی‌های مناسب و سالم در اندام‌های گفتاری، با ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی، و با ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی (اکسای) که ضمن شناخت امکانات رادیو و تلویزیون با توجه به علوم ارتباطی و جامعه‌شناسی، بتواند پیام‌ها را با بیانی مناسب به شنونده یا پینده منتقل کند.

تعریف گویندگی:

گویندگی هنر- فنی است که در طی آن، گوینده با شناخت و درک کامل زبان مادری و ادبیات آن، (اعم از نظم و نثر کلاسیک و معاصر) زبان مکتوب را با استفاده بجای از اندام‌های گفتاری، با لعن مناسب و با به‌کارگیری دقیق

بیانی به منظور ایجاد ارتباط، انتقال مفاهیم، خبررسانی و آگاهی‌دهی، با حفظ امانت به زبان محفوظ تبدیل می‌کند.

در درس فن بیان و اصول گویندگی، گام‌ها به توضیح و تشریح زیرمجموعه‌های این دو تعریف خواهیم پرداخت. برای آموزش بیشتر و بهتر، از کتاب‌هایی که قبلاً ذکر آن رفت و از کتاب‌های نظم و نثر معاصر و نیز از روزنامه‌ها هم استفاده خواهیم کرد. تا گویندگان با مضامین و نمونه‌های درست، نویسنده‌ی امروز هم آشنا و مأنوس شوند.

در تعریف گوینده این موضوع‌ها مطرح خواهد شد:

- ۱- ویژگی‌ها و توانایی‌های مناسب و سالم اندام‌های گفتاری؛  
الف- ریه‌ها، ساختمان ریه، مکانیزم تنفس، دم و بازدم، بهترین نوع تنفس، تنفس دیافراگمی، ریتم دیافراگم، تنفس شکمی- دیافراگمی، بهترین راه دست‌یابی به تنفس دیافراگمی- تمرین و ورزش تنفسی.
- ب- حنجره و تارهای صوتی، چگونگی ایجاد صدا (واک)، ارتعاش، حجم صدا، طنین صدا، صدای خام، تمرین و ورزش.

ب- اندام‌های گفتاری یا بیانی، حلق، کام و نرم کام، دهان، زبان، دندان‌ها و لب‌ها، نقش هرکدام در ایجاد حرف یا واج، مخرج یا واجگاه، تمرین و ورزش.

ج- گوش‌ها، اهمیت گوش‌ها در بیان، بالا بردن قدرت درک و دریافت از راه شنیدن، تمرین و ورزش.

د- صوت و آواز، آهنگ صدا و تپش آهنگی، شدت صدا، ارتفاع یا زیر و بمی صدا، امتداد یا کمیت صدا و طنین صدا، تمرین و ورزش.

ج- حرف و واج، صامت و مصوت، مخرج صوتی یا واجگاه، واک، مصوت‌ها، واژه و تکواژ در زبان فارسی، هجا، الگوی هجاهای فارسی، صامت‌های بیانی، تکیه هجا و تکیه کلام- هجا، تقطیع شعر و صنایع و ظرایف آن و بیان هنرمند در زبان فارسی.

ج- صدای طبیعی، صدای مطلوب و صدای نا مطلوب، شفاف بودن صدا، ارزش‌های اصلی و اضافی صدا، تلفظ کامل و تلفظ ناقص، شخصیت صدا و سبب<sup>۱</sup>.

۲- ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی،

الف- چگونگی یادگیری زبان فارسی در دوران پیشگی، محیط خانواده، محیط تربیتی، لهجه‌های محلی، لهجه استاندارد، تربیت‌گفتاری و تلفظی و عادت‌های خانوادگی.

ب- کتاب و کتابخوانی در خانه و در مدرسه، مطالعه و انواع آن، کتاب‌های شعر و کتاب‌های نثر.

پ- ایمان و اعتقاد، تمرکز فکر، مطالعه کتاب‌های اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و عرفانی.

۳- ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی،

الف- میزان تحصیل، رشته تحصیلی، آشنایی با ادبیات (شعر و نثر) در دوران تحصیل و پس از آن

ب- آگاهی‌های علمی و هنری، آشنایی با هنرها، چون:

شاعری، نویسندگی، موسیقی، نقاشی، فیلمسازی، بر خورده‌ای از یک یا چند هنر.

در درس فن بیان و گویندگی دربارهٔ زبان و بیان معیار این موضوع‌ها مورد بررسی و آموزش قرار می‌گیرد.

۴) زبان فارسی، زبان مکتوب، ادبیات و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی، ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر.

۱. ... به لحاظ فنی، صداست که از تدریس محدود بودن در حافظهٔ شناسی آدمی، به لحاظ هیجانی، به لحاظ نیاز به ارتباط با شخصیت به جهت اخلاقی و اجتماعی، به لحاظ تربیتی، به لحاظ اعتقادی، به لحاظ فرهنگی و تاریخی.

الف- نويسندگي و سبك‌هاي آن، جمله و انواع جمله، آشنائي با دستور زبان در رانديو و تلويزيون، وير استاري در رانديو و تلويزيون.

ب- شعر: تعريف شعر، سبك‌هاي شعري، شعر كلاسيك و شعر نو، شعر معاصر، صنايع شعري.

پ- شناخت ابزاري شعر، هجاء، وزن هجائي و وزن عروضي، قافيه و ردیف، قطع شعر، قطع عروضي و قطع علمي و غيره.

ت- قالب‌هاي شعري، قصيده، غزل، مثنوي، رباعي، دوبیتی، چهاربارة، تركيب بند، تجميع بند، مستزاد، تظمين و غيره.

ث- مضامين شعري، شعر حماسي، شعر اخلاقي، شعر مذهبي، مرثيه، مفاخره، قطعه، مناظره، داستان پردازی، شعر ناپشي، شعر عاشقانه، شعر عارفانه و غيره.

۲- استفاده درست و بجا از اندام‌هاي گويائي:

الف- شناخت لحن، انواع لحن، شخصيت هنري و شخصيت گويندگي، تكيه، انعطاف صدا، قدرت انتقال، فهم و تفاهم و ايجاد ارتباط.

ب- شناختن مطلب و درك، موضوع، وير استاري در نوشته و در بيان.

پ- سرعت و ريثم گويندگي، تنفس در موقع گويندگي.

ت- حفظ امات در درك و انتقال مطالب و پيام‌ها.

۳- زبان ملفوظ، بيان معيار، بيان رانديو و تلويزيون:

الف- تلفظ كلمات، گنش كلمات، واج، تكميلاز، تركيب‌ها، تركيب‌هاي

پيوسته و وابسته.

ب- هدف از گويندگي، گويندگي يك كار فكري- رابطه فكر با زبان، مركز

در كار گويندگي، خواندن متن قبل از گويندگي و ايراد استفاده از مطلب

(پيشه فكر- دهان) و ايجاد نگاه دوّم.

پ- مجري‌گري، اجراي برنامه‌هاي زنده، اضطراب ميكروفن، تغير صدا

- در استودیو، داشتن اعتماد به نفس، تسلط بر اعصاب، راحتی عضلات.
- ب- میزگردها، کنفرانس‌ها، مصاحبه‌ها، تهیه گزارش.
- ث- تناسب صدا آژن و مرداد، تناسب دو یا چند صدا در برنامه، هماهنگی صداها در برنامه، گرفتن لحن مناسب و موسیقی صدا.
- ج- صدایشکنی، گویندگی، مجری گری، گزارشگری، هنریشکنی، بازیگری و دوبله‌ری.
- چ- بهگونگی کار گوینده در رادیو و تلویزیون و سفارش‌های لازم در کسب موفقیت و حفظ آن.



## ۲

### زبان مشترک فارسی دری

در این دنیای پهن‌آور، گم‌اند اقوام و ملت‌هایی که از دل تاریخ برخاسته‌اند و قدمتی چندین هزارساله دارند. این ملت‌ها در طول تاریخ دراز خود، بسیار حوادث تلخ و شیرین دیده‌اند. هم اقتدار و عظمت و بهلال داشته‌اند، هم شکست و افسردگی و ناتوانی. اینان به‌باری ثوب و قریحه نویسندگان، شاعران و هنرمندان پرسته و نام‌آور، بر قلعه‌های فرهنگ و تمدن جهان، خوش درخشیده‌اند. قلمرو آنان، گاه از غربی‌ترین نقطه تا اقصای شرق پیش رفته است و شمال و جنوب سرزمین خود را عیبای گستره اندیشه و خیالشان وسعت داده‌اند و به پاک‌ترین و صفات‌ترین سرزمین‌های معنوی جهان و خداشناسی رسیده‌اند.

این پیشوایان تمدن برای بیان تلاش‌ها، بزرگی‌ها، قهرمانی‌ها و صفا‌های خود و نیز برای کسب والای‌های بیشتر و نگهداری و نگهداری از تمدن و فرهنگ خویش، باید به زبانی پرورده و توانا، مجهز و مسلح می‌شدند، زبانی با توان آفرینشی فراز از زندگی معمول که بتواند هم‌بال و همراه اسطوره‌هایشان به پرواز درآید.

ایران، از زمره این ملت‌های انگشت‌شمار و از شاخص‌ترینشان به‌حساب می‌آید. ایران کشوری است که در عرصه فرهنگ و ادب، به‌ویژه شعر و هنر،

شاید هیچ ملتی را توان برآوردن گشتی و گیتی با آن نباشد. پسران سرخسته و بافرنگ ما بهرآستی پیشگامان عرصه ادبشده‌های ناب انسانی در قالب‌های گوناگون و متنوع شعر و سخن بوده‌اند و در این گستره یکصدازی‌ها گردانند. ایرانیان زبان فارسی دری را از میان زبان‌های موجود در ایران و از میان شاخه‌های زبان‌های ایرانی برگزیدند و برای این انتخاب خود دلائل متعدد از جمله خوش‌آهنگی، سادگی، روانی و توانایی‌های ذاتی این زبان داشتند. به‌کمک همین توانایی‌های آشکار و پنهان بود که شاعران هنرمند، نویسندگان بافرنگ و حکیمان داناتی ما توانستند زبانین و بی‌ماندترین شاهکارهای جاودان شعر و ادب را خلق کنند و در گنجینه تفکر و ادب جهان، در معرض نشان و تفاوت بگذارند.

براساس اسناد و مدارک موجود، بعد از اسلام زبان فارسی دری، که یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است، زبان مشترک و متداول در تمام ایران شد. زبان فارسی دری در آن زمان، به‌صورت زبانی متوازن، با خوشنویسی و سادگی و آسانی قابل توجهی درآمده بود که درک و فهم آن، برای مردم ایران، با آن همه اقوام و عشایر و نیرم‌های گوناگون، بسیار آسان بود و می‌توانست یکی از وسایل مهم ایجاد اتحاد و یکپارچگی، و از عوامل سازندگی استقلال ملی باشد. زبان فارسی دری طی این قرن‌ها، بهترین وسیله ارتباط ایرانیان و تقسیم و تفاهم آنها به‌شمار آمده است. ایرانیان، جدا از لهجه‌های محلی و زبان‌های مادری و قومی خود، از زبان فارسی دری، برای انتقال مفاهیم والاتر شعر و ادبیات و نیز دانش و هنر، بهره می‌بردند. پیوندهای روحی و معنوی خود را با یکدیگر برقرار و استوار می‌گردانند.

در طول پیش از یکصدسال، شاعران و نویسندگان بزرگ، رفته‌رفته آگاهی دشمن از نظم و نثر به این زبان پدید آوردند و رشته‌های پیوند ملی را محکم‌تر ساختند. از این روی می‌توان گفت: زبان فارسی دری، از دو جهت

برای سرزمین ایران دارای اهمیت و ارزش فراوان است؛ یکی از این روی که در ایجاد وحدت ملی، استقلال حکومت‌های ایرانی، همبستگی‌های قومی، و دوستی و تقاضم در میانشان، بهترین وسیله بوده و دیگر آنکه آثار درخشان نظم و نیرو و خلق شاهکارهای ادبی و فرهنگی به این زبان بوده است. نمونه‌های ارزنده حکمت، دانش، طبع نجوم و نجوم، میراثی بزرگ و افتخار آساز از فرهنگ و تمدن ایران را به‌وجود آورده و در اختیار ما گذاشته که خود بزرگ‌ترین تکیه‌گاه اصالت ملی ما است و می‌دانیم استوارترین پایه‌های ملت ایرانی و بزرگ‌ترین ستون‌های بنای اعتقادی و دینی کشور ما، بر این دو اصل نهاده شده است.

زبان فارسی از آن هنگام که رشد و گسترش خود را آغاز کرد تا امروز، همه‌ها تأثیر شعر و هنر، فلسفه و عرفان، و دانش و تفکر ایرانی در اطراف و اکناف جهان بوده و عالی‌ترین عواطف انسانی و ملکات اخلاقی این ملت مسلمان را برای جهانیان گزارش کرده است.

زبان فارسی دری، با شیرینی و فصاحت خاصی خود که با افکار بلند و حکیمانه شاعران و نویسندگان و اندیشمندان بزرگ همراه است، همه‌ها محبوب طالبان ادب و مطلوب دوستداران سخن زیبا و دلپذیر قرار گرفته است، چنانکه هرکس کمترین تشنگی و ضری از فرهنگ و ادب شکوهمند گویندگان این زبان شنیده و دریافت کرده، بی‌شبهه خواستار سر آفرین و آموختن این زبان شده است تا به گنجینه‌هایش به‌طور مستقیم و بدون کمک مترجم دست پیدا کند. به‌همین جهت در زبان‌های پیشین، در ظمرو وسیعی از قاره آسیا و در شطرنج هند، یادگرفتن این زبان در میان همه مردم، سالیانه بااهات بوده و مدت چندین سده زبان رسمی و دیوانی قلندار می‌شده و آثار معنوی، در فرهنگ لغات، تذکره تاریخ، اخلاقی و دیوان‌های شعر، به زبان

فارسی نوشته و تدوین شده است. همچنین در علوم و حکومت عثمانی، زبان فارسی، قرن‌ها زبان ادب و دانش و کمال به حساب می‌آمده و دانستن آن مایه سرفرازی، ربحال سیاست و حتی پادشاهان و امیرانوران عثمانی بوده است.

لطف و جانانه زبان فارسی که از اتصال آن بر والاترین آثار ادبی و معنوی سرچشمه گرفته است، به‌مدتی در جلب قلوب و تطفیل روحمیات انسانی مؤثر بوده که اقوام وحشی و تجاروز ترک‌ها، مغول‌ها و تاتارها را زیر تأثیر لطافت و جانانیه خود قرار داده، پس از گذشت زمانی محدود، آنها را به مبانی فرهنگ و تمدن ایرانی آشنا و دلپسته کرده و از طریق آثار حکیمانه شعر و نثر، حتی به دین اسلام متضایل و معتقد نموده است و از این جهت زبان فارسی دری و آثار نوشته‌شده به این زبان را می‌توان کانونی فروزان از نبوغ علم و دانش و فرهنگ ایرانیان دانست.

دکتر محمود حسامی در این باره اشاراتی خواندنی دارد:

«در زمان تسلط عرب، ملت ما از پیشوایان تمدن جهان بود و به‌زودی به اعراب علم اداره کشور و مدنیت آموختیم و برای زبان او اول ما صرف و نحو نوشتیم و کم‌کم رکن اعظم تمدن اسلامی شدیم.

در زمان حمله مغول دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و علماء و فضلاء دانشم که عالم اسلام را روشن ساخته بودند، این بود که نیروی تمدن ما به‌زودی فائضین را درهم شکست و نابود ساخت و از مغول بی‌دین‌وآیین، شاهزادگان شاعر و هنرمند ساخت.»

بنابر این جای بی‌ون‌و‌بیرا نیست که اگر بگوییم پاسداری و نگهبانی از این میراث عظیم و یربها برای همه ایرانیان یک فریضه ملی به‌شمار می‌رود، هر فرد درس‌خوانده ایرانی که به زادگاه خود دلپسته، به میراث فرهنگی تیاگان خود علاقه‌مند، به ایرانی‌بودن خود پایبند و به امتدادات خود مباهی باشد، باید

از پاسداری زبان شیرین فارسی دری و گوشش در راه اعتلای آن دریغ نوزد و صداقت از این زبان دوم عالم اسلام را واجب بداند و خود را نسبت به سرنوشت زبان فارسی و فراز و فرود آن بی‌تفاوتی نشان ندهد.

هرگونه لطیفه‌ای که به زبان فارسی وارد آید، ضربتی است شکسته بر پیکر زیبای قوم ایرانی و تمامیت ایران. و بدیهی است هیچ ایرانی نوادم یا گزیده‌ایاد و بالمانی به وارد آمدن لطیفه و آسب بر مهن و ملیت خود راضی نخواهد شد. یکی از وظائف عمده زبان، ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه است و منظور از ارتباط، بیان کلیه اندیشه‌ها، اطلاعات، دانش‌ها، احساسات و غیر آن و انتقال آنها به دیگران و به نسل‌های آینده است و طبیعی است که این‌گونه امور در جامع‌های ابتدایی محدود و بسته، با جامع‌های گسترده، پیشرفته و متدین بسیار متفاوت است.

در جامع‌های ابتدایی و بسته، زبان، بیشتر از یک شکل و گونه ندارد و همان یک گونه، از عهده ایجاد ارتباط میان افراد جامعه برمی‌آید. در آن جامع‌ها، زبان رسمی و غیررسمی، نوشتاری و گفتاری، حاضر و حکیمانه و غیر آن وجود ندارد. یک زبان است که بیشتر شفاهی ساده است و بهر آن گونه دیگری از زبان نیست. ولی در جامع‌های گسترده امروزی، در کنار زبان گفتار و گویش‌های محلی و منطقه‌ای، خط و نوشتار هم قرن‌هاست که در خدمت فرهنگ و تمدن رقم خورده و گونه‌های ادبی، علمی، اجتماعی، تخصصی و هنری هم وجود دارد. در چنین جامع‌هایی، نیاز به زبان مشترک رسمی کاملاً حس می‌شده است. زبان فارسی در صدسال گذشته در روزنامه‌ها، کتاب‌های درسی، نوشته‌های علمی، مذهبی و غیر آن کاربرد داشته و دارد و اکنون زبان رسانه‌ها و از جمله رادیو و تلویزیون نیز هست. این شکل از زبان همان گونه‌ای است که زبان‌شناسان آن را زبان رسمی و زبان معیار می‌گویند.

زبان معیار زبان مشترک یک کشور است که موجب اتحاد و همبستگی افراد (یا یکی از موجودات) آن است و می‌توان آن را به چند شاخه تقسیم کرد. مثل زبان علمی- تخصصی، زبان ادبی- هنری و زبان وسایل ارتباط جمعی. اما همان‌گونه که افراد یکی ملت از لحاظ طرز تفکر، میزان دانش، آگاهی و بصیرت به دو دسته عوام و خواص طبقه‌بندی می‌شوند، زبان آن ملت نیز به «زبان ادبی» یعنی زبان خواص و «زبان عامیانه» یعنی زبان عوام تقسیم می‌شود. با این توضیح که این تقسیم‌بندی نسبی است و به تناسب کمیت باسوادان و تعریف سواد در جوامع مختلف حدود مرز آن متغیر است.

زبان ادبی عبارت است از زبان خواص قوم که برای بیان مطالب ادبی و نقل تفکرات عارفانه و بخردانه، بیان احساسات لطیف و شاعرانه و اندیشه‌های هنری اعم از شعر و نثر، شایستگی دارد و به‌وسیله آن می‌توان کلمات و عبارات را به طرز دلپذیر و جذابی در ذهن و روح دیگران تأثیرپذیر گردانید. مثل آثار شاعران و نویسندگان، امثال و حکم، اصطلاحات ادبی، خطابه‌ها، سخنرانی‌های فاضلان و ادیبان، دیوان‌های شعر، داستان‌ها، تاریخ‌نامه‌ها، تذکرها و مانند آن.

زبان عامیانه زبان عامه مردم است که افراد اجتماع به‌وسیله آن احساسات ساده و مسائل روزانه و مورد نیاز فردی و اجتماعی خود را بیان می‌کنند، مثل گفتگوهای مردم روستایی و شهری، کارگر و پیشه‌ور، و گفت‌ووشنودهایی خانوادگی و کوچه و بازار (اعم از بانو و بی‌بانو).

زبانی که مورد نظر و استفاده ماست، (در همه رسانه‌ها و به‌ویژه در رادیو و تلویزیون) زبان فارسی دری است که زبان مشترک و زبان معیار است. اما همین زبان معیار، با زبان مشترک و رسمی، بیشتر زبان نوشتار بوده است که آن را به چند گونه تقسیم کرده‌اند: زبان علمی و تخصصی، زبان ادبی و هنری (اعم از شعر و نثر)، زبان روزنامه‌ها و بالاخره زبان وسایل ارتباط جمعی.

زبان معیار می‌تواند به دو صورت و گونه اصلی باشد:

۱- گونه مکتوب

۲- گونه ملفوظ

گونه مکتوب یا نوشتاری زبان مشترک غیر از زبان ملفوظ یا گفتاری است که تحت عنوان زبان عامیانه، قسیمیندی شده است. اما گونه گفتاری هم با گونه نوشتاری مشترک یکسان نیست و شاید در ابتدا هم یکسان نبوده است. اگر این فرض را قبول کنیم که خط و نوشته اختراعی است که در چند هزارسال پیش بر اساس گونه گفتاری یا ملفوظ زبان و بر روی اصوات و آواهای «حرف‌آزم» مدون گشت، پس چرا این‌قدر با هم متفاوت شده‌اند؟ گفتم شده‌اند، زیرا ممکن است این تفاوت بعدها پیدا شده باشد!

آیا ممکن است گونه مکتوب بر اساس همان آواهای گونه ملفوظ (محاوره یا شکسته) شکل گرفته باشد؟ اما چون بعدها از این‌گونه (مکتوب) برای ادبیات و به‌ویژه شعر استفاده شد، تغییر کرده شکل و حالت گتایی به‌خود گرفته باشد؟

آیا بر اساس فرضیه‌های زبان‌شناسی که می‌گوید قوانین و دستور زبان قبلی است و در خود سیستم و دستگاه کامل هر زبانی نهادینه شده است، ممکن نیست که دو گونه مکتوب و ملفوظ زبان (پس از اختراع خط) مدت زمانی که نباید خیلی طولانی باشد، هرکدام طرز و شیوه خاصی خود را جستجو کرده به راه خود رفته، قواعد خود را یافته و سرانجام قانونمند شده باشد؟

از شروط اساسی زبان مشترک یا معیار یکی این است که باید مدت‌ها ثابت و بی‌تغییر بمانی بماند و تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و لهجه‌های مختلف و گوناگون روی آن اثر نگذارد، یعنی برای زبان‌های طولانی حفظ شود و تغییر نکند تا کاملاً سستیت داشته باشد و درعین حال از نظر ساختمان زبانی قابل اتصاف باشد و در جامعه و با مردم زندگی کند.

اما همین زبان مشترک و معیار پس از اختراع رادیو و تلوویزیون، و شاید از دیدگاهی قبل از آن هم، از قاطعی که از نظر بعضی کارشناسان و ادیبان پنهان مانده، تودیشیر و قابل تغییر بوده است.

اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ برای توضیح بیشتر نخست اجازه بفرمایید ببینیم در فرهنگ‌های لغت برای واژه خواندن چند معنی آورده شده است.

دانی مختلف دانسته

۱- مطالب نوشته‌شده را خواندن، انتقال علامت‌های نوشتاری به ذهن و ترک مطالب بدون آوا و کلام.

۲- بیان نوشته یا صدای بلند، بر زبان آوردن کلمات، ادای واژه‌ها با آوا، قرائت.

۳- آوا خواندن، ادای واژه‌ها به صورت آهنگین، خوانندگی.

۴- دعوت کردن به جایی، به مهمانی خواندن.

۵- افسارگرفتن، مثلاً به درگاه خوانده به دستگاه خواند، فرخواندن.

۶- کتابی را نزد استاد یا یادگرفتن، درس خواندن و همین معنی با اصطلاح دیگر مانند، فهمیدن، سازگار بودن دو چیز (همخوانی داشتن)، یا خط کسی را خواندن، (قبول داشتن و اطاعت کردن).

۷- معنی اختصاصی دیگر خواندن، گویندگی کردن است که در هیچ فرهنگ لغتی هنوز وارد نشده است. مثل آنکه به گویندگی بگویند این مطلب را بخوان! این شعر را بخوان! این برنامه را بخوان! یا آن خبر را خواندی؟ این جمله را دوباره بخوان! و...

در خواندن شعر و مطالب ادبی یا ساده هیچ الزامی نیست که کسی یا کسانی در جایی آنها را با صدای بلند بخواند یا نتواند. پس هرگاه کسی گونه مکتوب زبان را با صدای بلند بخواند، گونه نوشتاری تبدیل به گونه گفتاری می‌شود (در فصل دیگری در این باره مفصل صحبت خواهد شد) و چون در

گونه گفتاری، لهجه و تلفظ‌های زبان مادری، آنگاه کلام، تکیه‌های کلمات و تکیه‌های هجا در خواندن و بیان مطالب، اثر می‌کند و این اثرگذاری در هرکسی متفاوت است؛ لذا در این تبدیل گونهٔ مکتوب به گونهٔ سلفوظ، در صورت وجود لهجه‌های محلی و مادری، و بی‌اطلاعی از این تأثیر، و بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌های ما نسبت به آن، خیلی چیزها تغییر خواهد کرد. به‌طور نمونه اگر هنگام شنیدن شعر، مطلب یا هر یاسی از موضوع آن اطلاع نداشته باشیم، و صورت مکتوب یا متن شعر و نوشته را تبیین همین گونهٔ مکتوب زبان، از مقصود و هدف اصلی دور خواهد افتاد و نخواهد توانست رسالت خود را به انجام برساند. (رسالت پیام‌گذاری و ارتباط و پیوند اقوام و نبردهای مختلف)

فرض کنید حکیم نظامی گنجیه‌ای شاعر بزرگ ایران و خالق اثر جاودانی «بنج گنج» که همهٔ شعرهایش را به زبان مشترک فارسی دری سروده و از زیباترین داستان‌های عاشقانهٔ دنیاست، به زمان ما آمده باشد.

به روایت خود حکیم مادرش تُرد بوده و زبان مادری حکیم تُردی یا تُرکی با مخلوطی از آن دو است که با این زبان بزرگ شده است. البته تُردی یا تُرکی به لهجهٔ آن زمان، حکیم پس از سال‌های طفولیت به مکتب و مدرسه می‌رود و گونهٔ مکتوب زبان، (زبان فارسی دری) را می‌آموزد و در آن به تبحر و استادی می‌رسد و شعرهای ناب خود را به همین زبان می‌نویسد. اگر از حکیم نظامی دعوت کنیم تا در همدستی شعرهایش را برآید، بخواند و حکیم هم قبول کند، فکر می‌کنید چه خواهد شد؟

شعرهای حکیم به زبان فارسی دری نوشته شده است و حتی استاد به‌همین زبان شعرش را خواهد خواند، اما با لهجهٔ تُرکی یا تُردی آن زمان، بیشتر حاضران و شنودگان، شعرهای حکیم را نخواهند فهمید، زیرا لهجه و بیان او برایشان غریب است. حتی این مشکل را هنسپهریان خود حکیم هم خواهند

داشت. زیرا لهجه و بیان حکیم بر ایشان تأملاتوس است. فقط کسانی که افعال او را حفظ باشند، با صورت مکتوب شعرهایش را پیش رو داشته باشند و همزمان با خواندن استاد به صورت مکتوب شعرها نیز نگاه کنند، می‌فهمند که حکیم چه می‌گوید و چه می‌خواند.

این فرض در مورد همه، با بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران صادق است. بزرگانی که از روزگار ما چندین قرن فاصله زمانی دارند و در ایران بزرگ بر اندامند: رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، فرخی، سنوبه‌ری، بیخی، نصرالله خنسی، بیرونی، ابوعلی سینا، سعدی، حافظ و دیگر و دیگران. آنان هر کدام به لهجه و به زبان مادری و از ادگاشان سخن می‌گویند که با فرض امکان مقایسه با زبان مفلوط امروزی، برای ما غریب و نامأنوس خواهد بود.

مسئله مهم این‌جاست که در روزگار خود ما نیز، این مشکل دوگانگی در بیان و لهجه و تفاوت در خواندن گونه مکتوب زبان مشترک و معیار وجود دارد. در دبستان، در دبیرستان و حتی در دانشگاه، اغلب معلمان، دبیران و استادان ادبیات فارسی، شهرستانی هستند اگر دبیران و استادان، در رشته‌های دیگر، مثلاً ریاضی، شیمی، و غیره لهجه خاصی داشته باشند، برای شاگردان، ترکی مطالب درسی خیلی مشکل نخواهد بود و پس از چند جلسه با تلفظ خاصی واژه‌ها و اصطلاحات فنی و علمی کنار می‌آیند و رابطه برقرار می‌کنند اما در رشته ادبیات فارسی و همین‌طور زبان‌های بیگانه، چنین نیست. در این رشته‌ها، مسئله فقط ترکی مطالب نیست، بلکه تلفظ درست و دقیق واژه‌ها و رعایت بیان معیار هم از نکات اساسی است. استادان و دبیران لهجه‌دار ادبیات فارسی، مسلماً بر همه نکات درسی احاطه دارند و دستور زبان، معنی واژه‌ها، صنایع بدیعی، سبک‌های نظم و نثر، تطبیح شعر و خلاصه همه نکات مربوط به درس فارسی را خوانده‌اند و می‌دانند (یا می‌توانند بخوانند و بدانند) اما بیان و لهجه معیار چند آن را چه‌کار می‌کنند؟ مشکل حل من می‌گویم آفت، تو نگو

اقتدا است. که می‌گویند، در مکتب‌خانه‌های معلمی که کسی زبانش می‌گرفت و لکنت زبان داشت، با بچه‌ها در تلفظ مشکل پیدا کرده بود، چون معلم اقب را اقب می‌گفت و بچه‌ها مطابق معمول و قاعدهٔ شنیدن و تقلید، صرف او را تکرار می‌کردند. معلم ناراحت می‌شد و می‌گفت، من می‌گویم اقب، شما بگویید اقب شما بگویید اقب و دوباره بچه‌ها همان اقب را می‌گفتند، چون گونه و تلفظ دیگری نمی‌شدند و این مشکل ادامه پیدا می‌کرد.

اما در کلاس درس ادبیات فارسی دبیرستان و دانشگاه، مشکل فقط منحصر به تلفظ و اژه‌ها نیست. در ترکیب‌ها، در تکیه‌های هجا و تکیه‌های کلام، در قطع و وصل‌ها، در آهنگ کلام و خلاصه در تمام دقائق فراوان بیان معیار، این مشکل وجود دارد و گرفتاری بیشتر وقتی است که علاوه بر استاد، دانشجو‌ها هم شهرستانی و دارای لهجه یا لهجه‌هایی دیگر باشند. ولی چون اکثر استادان و شاگردان، هردو، گوشت مکتوب مطالب، یعنی کتاب درس را در مقابل رو دارند و در آن واحد از هر دو گونهٔ زبان (گونهٔ مکتوب و گونهٔ مکتوب) استفاده می‌کنند، مشکل زیاد به‌لوه نمی‌کند، اما اثرات بعدی آن که تأثیر گونهٔ مکتوب در مکتوب، یا برعکس باشد و گاه نیز تا اندازه‌ای مخرب است، از میان نخواهد رفت. برگردیم به موضوع اصلی، زبان مشترک و...

در زبان فارسی، آثاری وجود دارد که چون در سطح عالی سخن حاضر قرار نگرفته است، جزو آثار فارسی ادبی محسوب نمی‌شود اما با زبان عامیانه بی‌سوادان هم فرق می‌کند. این را می‌توان «فارسی عامیانه» نامید که البته مراد از عامیانه در اینجا گفتار مردم بی‌سواد شهری و روستایی نیست، بلکه اصطلاح عوام در مقابل خواص و ادیبان است و به‌کسانی اطلاق می‌شود که از لحاظ علم و اطلاع، احاطه بر ادب و فرهنگ، سخنرانی و شاعری، جزو خواص به‌شمار نمی‌آیند ولی بی‌سواد هم نیستند. با این توضیح و تقسیم‌بندی، «فارسی

عاشقانه یعنی وسیع‌تری پیدا می‌کند و شامل زبان مردم درس‌خوانده و مدرسه‌دهنده‌ای که در معرفت ادبی و سواد فارسی ضعیف و کم اطلاق هستند نیز می‌شود. این زبان را اقلیتی از مردم بی سواد اما باهوش هم می‌دانند و به‌کار می‌برند. این زبان به زبان معاوره و فارسی تحریری و روزنامه‌ای هم نزدیک است.

اما زیباترین گونهٔ زبان، همان فارسی ادبی یا گونهٔ ادبی فارسی است که گنجینه‌های ادبی زبان فارسی دری پس از اسلام را دربر می‌گیرد و مشتمل بر آثار نظم و نثر شاعران و نویسندگان بزرگ است و فصاحت و درخشانگی زبان فارسی دری به آن بستگی دارد.

بدیهی است هرکجا سخن از اصالت زبان فارسی و ارج و اهمیت آن به میان می‌آید، مقصود «زبان فارسی ادبی» است نه فارسی عامیانه یا گونه‌های دیگر زبان فارسی.

کلیهٔ واژه‌های اصیل، اصطلاحات درسته، قاعده‌های دستوری و شیوه‌ها و سبک‌های نگارش صحیح در زبان ما از آیندهٔ «فارسی ادبی» است و این همه، ما خود از گفته‌ها و نوشته‌های استادان شعر و نثر در زبان‌های گذشته و حال است. و رمز پایداری، نفوذ و والایی زبان فارسی، همین اصالت، کمال و دست‌نخورده‌گی زبان ادب است.

زبان ادبی فارسی در یرو و رسایی و شیوایی خود، سالیان ستادنی ناقل افکار و اندیشه‌های بلند عارفانه و حکیمانه، تمایلات عاطفی و مکارم اخلاقی در میان جوامع فارسی‌زبان بوده و سعی و کوشش ادیبان شیرین‌سخن در حفظ اصالت زبان فارسی همواره موجب رواج و رونق و پیشرفت آن شده است.

معیار و میزان ارزیابی برای اهمیت زبان فارسی، کتاب‌های نظم و نثر سخنوران بزرگ و بلندپایه است که در آنها زیباترین واژه‌ها، خوش‌آهنگ‌ترین

ترکیب‌ها، صیغ‌ترین عبارات‌ها و بهترین اصطلاح‌های زبان فارسی به وضع دلست و مطلوبی گنجانده و نگهداری شده و زبان ما را ساده و شیرین و گرافقدر جلوه‌گر نموده است.

خاصیت شعرها و نوشته‌های صلیح و شیوا آن بوده که زبان فارسی را به زیورهای کلام و آرایه‌های نیکو آراسته و از همه زوایا بی‌جا پیراسته است و سخنوران بزرگ با خلق ترکیب‌های خوب و بدکاربردن واژه‌های نغز و اصطلاحات دلست و صنایع بی‌تکلف که در زبان محاوره کمتر به‌کار می‌رود (یا هرگز به‌کار نمی‌رفته‌اند آن را غدا و شکوه پخشیده‌اند یا هست آئین زبان فارسی، فاخر و شیرین و دلتواز باقی مانده است.

رأ عظمت و افتخاری که زبان فارسی را دربر گرفته و قرن‌ها مورد توجه عالمان قرار داده، زیست‌میردن زبان، و سالم و مستحفظ‌ماندن قاصدها و درست‌بودن اسلوب‌های آن است و تردید نیست که اگر نظم و نثر خوب بدان معنی که هم شامل انسجام، شیوایی و شکوه هنری، و هم دربرگیرنده افکار بلند و مضمون‌های دلست باشند، در این زبان وجود نداشته، زبان فارسی قادر نبود اصالت خود را حفظ کند و فرهنگ و تمدن ما را طی قرن‌ها و در زمان‌های طولانی تکه‌تکه‌ای نماید و زبان مشترک همه اقوام ایرانی باشد.



## ۳

### استقلال، مرز و قانون

---

در این فصل، از متن سخنرانی استاد سید محمد علی امام شوشتری دربارهٔ استقلال زبان<sup>۱</sup>، استفاده شده است.

چند سال پیش از این نیز استاد مظاهر مصفا، در جمعی، نظیر همین سخنران را بیان کرد. از بسیاری استادان زبان و ادبیات فارسی، زبان‌شناسان و صاحب نظران هم، شبیه همین مطالب را بارها شنیده یا خوانده‌ایم<sup>۲</sup> و می‌توان گفت: «قولی است که به‌سنگی بر آمده»

تمام این نوشته‌ها و اظهار نظرها که با انگیزهٔ پاسداری از اصول زبان فارسی و از سر دلسوزی ایراد شده، بی‌گمان نشان از آن دارد که صاحبانش به قول حضرت حافظ «درد سخن» داشته‌اند و نگران سرنوشت و آیندهٔ این میراث برپای تباکان فرزاده و حکیم خود بوده‌اند و به‌عین دلیل قواعد و قوانینی را یادآور شده‌اند که همه از اصول مسلم و از ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دری است و گذشت زمان و دگرگونی‌های محیط و نحوه از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست.

---

۱. مجلهٔ سخاوتی و بحث، تهران، بهار ۱۳۷۸، شماره ۱، صفحات ۱ و ۲.  
۲. از جمله آئین کیم، شاهرزاد، خانهٔ مراد، تهران، بهار ۱۳۷۸، شماره ۱.

الطلب این سخنان و اظهارنظرها، برای گونه مکتوب زبان و به قصد حفظ اصول نوشتاری ایراز شده که در اینجا و همه فصل‌های کتاب سعی می‌شود آنها را بر گونه گفتاری و محفوظ مطلق کتب البته بسیاری از استادان زبان و ادبیات درباره زبان صدا و سیمای بیان معیار رانیم. به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، مخصوصاً در چند سمینار زبان در سازمان صدا و سیمای ضمن سخنرانی‌ها اشاراتی بجای و منطقی داشتند که از آنها هم استفاده خواهد شد. قبل از ورود به بحث، بیستم در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت فارسی درباره سه واژه استقلال، مرز و قانون چه نوشته‌اند.

در فرهنگ‌های لغت چنان که می‌دانید و مرسوم است، برای هر واژه و مدخلی، معانی متعددی ثبت شده که در اینجا نقل همان یک یا دو جمله‌ای که در معنی مستقیم مورد نظر آمده، برای ما کافی است و از بقیه چشم می‌پوشیم.

**ارنگ دهخدا**

استقلال، ضابط امر خویش بودن.

مرز، سرحد، حد فاصل میان دو کشور.

قانون، حکم‌آفرینی که از دستگاه حکومت مقتدر مملکتی صدور یابد و مبنی و متکی بر طبیعت عالم متعین و متناسب با طبیعت انسان باشد و بدون استثنا شامل همه افراد آن مملکت گردد و اغراض مستبدانه را در آن دخالتی نباشد.

**ارنگ دبیر**

استقلال، صاحب اختیاری و آزادی کامل یک کشور (دولت و ملت) در امور سیاسی و اقتصادی، بدون اعمال نفوذ خارج‌بیان (ظاهراً و باطناً).

مرز، سرحد، سرزمین و نقطه.

قانون، قاعده‌ای است که مقامات صلاحیت‌دار (قوة مقتدا) وضع و ابلاغ

کند و آن مبتنی بر طبیعت عالم متبدل و متناسب با مصلحت مردم است و همه افراد مملکت باید از آن تبعیت کنند.

ارفنگ حمید

استقلال آزادی داشتن، بدون مداخله کسی کار خود را کردن.

مرزا سرحد، زمین.

قانون: دستورات و مقررات و احکامی که از طرف دولت و مجلس شورای ملی برای حفظ انتظامات و اداره کردن امور جامعه وضع شود.

ارفنگ ران فاضل، عالم دکترا مشهوری

استقلال، عدم وابستگی، زیر قوای چیزی یا جایی بودن، اختیار و آزادی عمل داشتن برای اداره کامل یک کشور در امور سیاسی و اقتصادی بدون اعمال قوای خارجی و ظاهری، خود مختاری.

مرزا زمین، خطه، کشور، سرحد.

قانون: کلیه قواعد اهرایی که توسط قانونگذار یا مقام صاحب اختیار یا بر حسب رسم و عادت برای یک اجتماع وضع شده باشد.

از فرهنگ‌های لغت درباره سه واژه استقلال، مرز و قانون، علاوه بر تفاوت‌هایی در جمله‌ها و کلمه‌ها، تقریباً یک معنی و مفهوم کلی دریافت می‌شود.

استقلال، به معنی اختیار و آزادی عمل داشتن است برای اداره یک کشور در مسائل سیاسی، اقتصادی، قضایی و... و اهرایی قوانین مربوط، بدون دخالت و اعمال قوای خارجی و داخلی دیگران.

مرز: حدود معین شده برای یک سرزمین و حد فاصل بین دو کشور است. قانون: به کلیه مقررات و قواعد اهرایی گفته می‌شود که از طرف مجلس قانون‌گذاری و یا از طریق مقام صاحب اختیار وضع شده باشد. اطاعت از

قوانین برای همه افراد یک مملکت الزامی و اجباری است و سرچشمی از آن یک جرم به حساب می آید و مجازات در پی دارد.

می دانیم که این سه واژه و معنی و مفهوم آنها در اینجا از یک دیدگاه بررسی شده ولی می توان آنها را در همه شئون زندگی به کار برد یعنی این سه واژه کاربردی وسیع تر دارند.

در طول تاریخ زندگی بشر، اقوامی که به قدرت و توان نظامی رسیده اند، در پناه حداکثری ها و از جمله گشتگی های خود، سرزمینی را محل زندگی قرار داده اند و به یاری یکدیگر، آن را از تاخت و تاز مجاوران حفظ و هراست کرده اند. سرزمینی مستقل را بنیان نهاده اند و به طور طبیعی حد و مرزی را برای قلمرو زندگی خود تعیین نموده، بر آن مرزها، نگهبانان یا سرزدارانی را به پاسداری و مراقبت گماشته اند.

وجود مرزها و پاسداری از آن، نشانه اقتدار حکومت و نمودار استقلال هر کشوری است. در چنین سرزمینی، برای اداره بهتر و کامل تر امور و حفظ دستاوردهای ملی، قانون هایی وضع خواهد شد.

بنابراین هر کشوری تا زمانی که دارای اقتدار و استقلال است، سرزمینی شناخته شده ای دارد که مرزبانی را بر آن به پاسداری و مراقبت گمارده، آن را هر چه استوارتر کرده، و برای حفظ استقلال و اقتدار حکومت سرزمین خود قوانینی به وجود آورده اند که قوانین مرزی از جمله آنها است. تا هیچ کس نتواند سرخود و بدون گرفتن اجازه ورود از مرز داران، وارد آن کشور شود و اگر بیگانه ای یا گرفتن اجازه ورود و گذرنامه خواست به این سرزمین وارد شود مرزداران آگاه باشند و از راههای و بزمای این کار صورت پذیرد.

علاوه بر این، از همان نخست هم باید روشن باشد که این بیگانه یا بیگانگان برای چه کار و به چه منظوری آمده اند و تا چه زمانی در سرزمین میمان خواهند ماند؟

اگر بیگانه‌ای که به کشورشان آمده بر آن شد که در آنجا بماند، حتی تابعیت آنجا را بپذیرد و در آنجا زندگی کند، پذیرفتن چنین کسی دارای شرط‌هایی سختی است. از یک سو باید روشن شود که پذیرفتن او چه سود یا سودهایی برای کشور خواهد داشت؟ از دیگر سو، چنین کسی باید به قانون‌ها و آیین‌های کشور میزبان گردن نهاده و در همه کوشش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با مردم همگام شود. باید زبان کشور میزبان را فرا گیرد. گذشته‌های تاریخی آنها را بداند و نسبت به آرزوها و آرمان‌های مشترک مردم آن سرزمین دلبستگی نشان دهد.

اینها از جمله شرط‌هایی است که در قوانین همه کشورهای مستقل بشریتی شده است و آنها را دربارهٔ بیگانگان به کار می‌گیرند. البته این قوانین قابل تغییر است. برخی کشورها را می‌شناسیم که به دنبال تجربه‌های تلخ و ناگوار، به هیچ بیگانه‌ای حق مالکیت ندانند. در مقابل، کشورهای مهاجرپذیری هستند که به هر کسی و از هر جایی و البته تحت شرایطی، اجازه می‌دهند که در آنجا مالک زمین و باغ و خانه (مستغلات) و شرکت‌های اقتصادی متعدد باشند. در نهایت امر، رفتار با بیگانگان، ورود و خروج، پذیرفتن و نپذیرفتن آنان، همه و همه باید بر اساس قانون باشد.

زبان ملی هر قوم و ملتی نیز درست همانند کشور و سرزمین آنهاست و آنها را از هر تبار و طایفه‌ای که باشند، به هم مرتبط می‌سازد و با یکدیگر متحد می‌نماید. منطوقه و تاریخی مشترک به آنها می‌دهد و آرزوها و آرمان‌های ملی و مشترک در وجودشان ایجاد می‌کند، اگرچه زبان‌های مادری مختلف و جداگانه‌ای داشته باشند.

زبان ملی پیوند دهندهٔ ملای و معنوی آنها است و می‌توان گفت: «یکی از ارکان اصلی اتحاد و پیوستگی افراد و اقوام یکی سرزمین، زبان ملی آنها است»

زبان ملی هم، مانند یک سرزمین تا زمانی دارای اقتدار و استقلال است و حیثیت اقتدار آسز دارد که دارای قانون باشد و از مرزهای آن مرزدارانی آگاه و پنا و دانا پاسداری کنند و هر بیگانه یا روشستر بگویم هر واژه بیگانه یا هر تصویر و ترکیب زبانی بیگانه، نتواند بدون قید و شرط و بی‌اطلاع مرزبانان، به فراشهای آن گام بگذارد و در یک گوشه آن، جا خوش کند و میدان عمل را بر واژه‌ها و ترکیب‌های خودی و اسیل تنگ سازد.

زبان ملی و رسمی ما زبان فارسی دری، از جمله بزرگترین و ارج‌دارترین پایه‌های اقتدار و استقلال ملی و هویت تاریخی و فرهنگی ما است که باید همچون مین عزیزمان ایران به آن نگاه کنیم و مقدسش بشماریم و بدانیم که داشتن مرزهای مطمئن و مراقبت و پاسبانی همیشگی از آنها، از بایانترین شرط‌های زندهگی سرفرازانه امروز است. زمانی که اسطوره و تاریخ این سرزمین را تا شش هزار سال و بیشتر بیان می‌کند و مؤسین زبان اسلام محسوب می‌شود و گنجینه‌های بزرگ و نامری از گوهرهای تابناک ادب و فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، همه به همین زبان سروده شده است.

ادیبان، زبان شش‌ساز، شاعران، نویسندگان و به‌طور کلی، دانایان ایران در هر زمانی، در حقیقت پاسداران و مرزداران زبان فارسی دری هستند و متخیی از آنان در فرهنگستان زبان فارسی اختصاصاً این کار مرزبانی را انجام می‌دهند و در آن موضع مراقبت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند هر واژه یا مفهومی به هر دلیلی، خودسرانه و بدون اجازه‌سوار قلمرو زبان شود و اگر گاهی با صلاحدید فرهنگستان زبان، پذیرفتن و لامای از هر کجا و از هر زبان دیگری مجاز دانسته شد، باید آن را می‌گشان برابر آهنگ و موسیقی بیان زبان فارسی، به کاربرد و به رنگ این زبان ملی در آورند. یعنی اساسی‌ترین شرط پذیرفتن واژه‌ها از زبان‌های بیگانه، پیروی نکردن آنها از قاعده‌های زبان فارسی است. این شرط مانند آن است که چون بیگانه‌ای به کشور وارد شد، بدون تردید باید به قانون‌ها

و آیین‌های آن سرزمین گردن نهد و از آنها پیروی و اطاعت کند.

شما هیچ‌گاه به یک نفر بیگانه اجازه نخواهید داد به کشورتان بیاید، در آنجا زندگی کند و از نعمت‌ها و مزایایش برضوردار باشد. ولی سرکشی و طغیان کند و به قانون‌های جامعه ارج نگذارد و قلمرواته بخواهد قانون کشور خود را در سرزمین شما جاری و روان سازد. چنین رفتاری بسز بیگانه‌داری و «کایتولاسیون» بسز دیگری نام ندارد.

همان‌گونه که یک کشور مستقل اجازه برقرارکردن و روالشردن قانون (یا بی‌قانونی) کایتولاسیون را به هیچ بیگانه‌ای نمی‌دهد و آن را مغایر با اقتدار و استقلال ملی و موجب عار و ننگ می‌داند. به ویژه‌های بیگانه نیز نباید چنین اجازه‌ای داد این. «کایتولاسیون ادبی» است که استقلال زبان را ست می‌کند. به اساس و ارکان زبان صدمه می‌زند و موجب ضقت و خواری گویندگان آن زبان است.

کایتولاسیون ادبی، اصطلاحی است به‌جاکه استادان امام شوشتری و مصفا و دیگران در این مورد به‌کار بردند. آقای کریم کشاورز نیز در مقدمه «هزار سال تر یارسی» از اصطلاح «کایتولاسیون گونه ادبی» استفاده کرده است. باین مضمون:

«در دوره سامانیان-تر فارسی و زبان تألیفات متصور به زبان عامه نزدیک و با وجود سادگی شیرین و شیرا و بی تکلف بود و به تدریج چون سر و کار نویسندگان و شاعران با سلاطین و درباریانی- مانند غزنویان و سلجوقیان- که فارسی زبان مادریشان نبود و روح زبان افشاری دری‌اوا درک نمی‌کردند افتاد اندک اندک صیغره‌های ناساتوس و تکلف‌هایی بی‌مزه و خستک وارد نوشته‌های خویش کردند. دیگر صریحی و وجود نداشت که بگوید: «بسی که من اندر نیام چرا باید گفت؟»

«در این عصر بود که «کایتولاسیون گونه ادبی» پدید آمد (عمرها پیش از

کاپیتولاسیون قضایی به این معنی که لغت‌های فارسی نه تنها گروه گروه وارد زبان ما شدند، ورود لغت خارجی در صورت ضرورت و به شرط تابعیت از دستور زبان فارسی مسمی نامیدند بلکه تابع قوانین خویش بودند و نویسندگان فارسی زبان اعتراضی نکردند بلکه خود مروج این کاپیتولاسیون بودند. برخی مورخان و نویسندگان بی‌ذوق نیز، به قول عنصر المصطفی شایوس و شمسگر صاحب قابوسنامه «تازی‌های سرد و غرب» آوردند و این را وسیله فضل فروشی خویش شمردند.

استاد محمّد پروین گنابادی در جایی گفته است:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رسد، بلکه مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود. آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان، زبان‌های پیران تأثیر می‌رساند، رفته‌گرفتن خصوصیت‌های صرف و نحوی با دستوری بیگانگان است. هر قومی که کلمه بیگانه‌ای را می‌پذیرد، تحت آن را موافق آنچه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند؛ چنانکه تازیان کلمه «استاد» را که از زبان پارسی گرفته‌اند، هرگز مانند ما یا «ان» جمع نمی‌چندند، بلکه آن را به شیوه جمع زبان خود «استایده» بدکار می‌بند و بسیار تاروانست که پارسی زبانان، به‌جای واژه «استادان» «استایده» را برگزینند و در نوشته‌ها خود به کار ببرند»

هر زبانی دارای رنگ و آهنگ و موسیقی بیانی ویژه‌ای است که خاص همان زبان است و آن را از سایر زبان‌ها متمایز می‌سازد. این ویژگی‌های آوایی در زبان فارسی بسیار آشکار است و همان خاصیتی است که زبان فارسی در پی رسمی را هرچه زیباتر و دلپذیرتر کرده است.

ماجرای ورود لغت‌ها و واژه‌های بیگانه (مخصوصاً و عمدتاً عربی) به زبان

فارسی و بحث موافقان و مخالفان آن، ماجرایی تازه‌ای نیست و خدمتی طولانی دارد. به سراغ کتاب زبان شناسی و زبان فارسی استاد پرویز شائیل خضائری برویم و نخست به قسمتهایی از مقاله زبان و جامعه و بخشی از اعظم دلالت الفاظ در این کتاب نگاهی بیندازیم.

«هیچ یک از زبان‌های اقوام متعدد از لغات فراوان پیگانه خالی نیست و علت این امر آن است که تمدن از ارتباط و برخورد ملت‌ها با یکدیگر توسعه و ترقی می‌یابد، و غالباً آنچه ملتی از ملت دیگر اقتباس می‌کند با نام اصلی آن همراه است. شاید تنها چند قبیله وحشی بتوان یافت که در زبانشان لفظ پیگانه نباشد. یا کم باشد. زیرا که با دیگران آشنایی و آمیزش نداشته و از ایشان چیزی نیاموخته‌اند. اما در روزگار ما با این همه وسایل جدید ارتباطی، اینگونه قبایل هم ناگزیر از اخذ و اقتباس الفاظ پیگانه شده‌اند»

استاد پس از ارائه نسبت لغات پیگانه در بعضی زبان‌ها و ذکر تعداد لغات اقتباسی در برابر لغت‌های اصلی که غالباً عدد بزرگی است می‌گوید:

«هر یک از زبان‌های رایج جهان را که از این نظر بررسی کنیم، به نتایجی ظری همین‌ها که ذکر شد، خواهیم رسید. آمیختگی لغات عربی با زبان فارسی آشکار است و همه می‌دانند. اما عکس این معنی هم درست است. یعنی لغات فراوان نیز از فارسی به عربی رفته و مورد استعمال یافته است و دانشمندان عرب از مجموعه این لغات که دخیل و مغرب خوانده می‌شود، کتاب‌ها برداشته‌اند»

در مقاله «مفاج از زبان فارسی» در همین کتاب چنین می‌خوانیم:

«من نمی‌دانم آمیختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه تنگ و عازی است؟ زبان خالص مانند نواد یا کبد افسانه‌ای است که خواب می‌آورد. کدام زبان خالص است؟ مگر زبان فرانسه، زبان بازمادگان اقوام گل

و سلت و فراتک. شعبه‌ای از زبان لاتین به شمار نمی‌رود؟ آیا در زبان انگلیسی که نواد سالکن به آن سخن می‌گوید، لغاتی که از ریشه لاتینی است کم است؟ روسی، زبان اقوام اسلاو، مگر سطر از لغات خارجی نیست که

همه زبان شناسان هم، همین نظر استاد خاطری را دارند و کمتر کسی را دیده یا از او شنیده‌ام که گرفتن واژه یا ورود آن از زبان‌های بیگانه را به یک زبان، عیب و عار بداند و سباحتی در طرد آنها داشته باشد.

همه واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر و خصوصاً عربی، وارد زبان ما شده، موجب شای زبان فارسی گردیده است. مردم فارسی زبان در بیان مطالب خود، با در نوشتن آن، چنین واژه‌هایی را به کار می‌برند و در اتصال آن برای تفهیم و تقاضا، نه تنها مشکلی ندارند، که راحت‌تر هم هستند. پس، دور انداختن و بهره نگرفتن از آن واژه‌ها، اشتباه و حتی نادانی است. این کار، دامنه لغت‌های ما را کم می‌کند و ما را در بیان مطالب و در ارتباط‌هایمان گرفتار تنگنا می‌سازد. به‌طوری که برای فرار از این تنگنا و رفع این مشکل، ناچار می‌شویم واژه‌های جدیدی از فارسی سره یا پهلوی یا ساخته‌های ترکیبی دیگر فراهم آوریم که اغلب آنها به‌جور و برای مردم ما، ناآشناست و بیشتر، ما را گرفتار خواهد کرد. تازه از کجا معلوم است که مردم این تغییر و تبدیل را بپذیرند و حاضر به قبول چنین کار شاقی بشوند.

زبان‌شناسی، زبان را مجموعه‌ای از دالالت‌ها و نشانه‌های آوایی می‌داند که براساس فرارادهاهایی، برای ایجاد ارتباط میان همه افراد جامعه وضع شده و چون این آواها می‌تواند در هر جامعه‌ای متفاوت باشند، پس ویژگی‌های هر زبانی نیز متفاوت است.

ساختار انعام‌های صوتی مردمی که به یک زبان خاص حرف می‌زنند، دارای ویژگی‌هایی می‌شود که متناسب با آن زبان است. یا شاید بهتر باشد

بگویم مردم به آن ویژگی‌ها عادت می‌کنند و با آنها سازگاری می‌یابند. مثلاً به هنگام سخن گفتن، حرف‌های بی‌صدا و یا صدای آن زبان، یا به اصطلاح زبان شناسان، «ویژگی‌ها و دیگرگونی‌های آوایی در سطح واژه‌ها و همخوان‌هایی آن را» به‌خوبی رعایت می‌کنند.

برای نمونه، حرف‌هایی را که ما فارسی زبانان در کلمات اخذ شده از زبان عربی، تلفظ می‌کنیم، اگر چه به سبب وحدت خط، صورت مکتوب آنها حفظ شده، اما هرگز آنها را مانند عرب زبانان ادا نمی‌کنیم و اگر گاهی کسی در زبان فارسی بتواند چنین صروفی را مانند اعراب تلفظ و بیان کند، به علت آنکه از آهنگ و موسیقی زبان فارسی خارج شده است. بلافاصله همه متوجه می‌شوند، زیرا ما فارسی زبانان آن حروف را همانند و یکسان ادا می‌کنیم؛ مانند حرف‌های «ذ» و «ز» و «ض» و «ظ» که همه را مانند «ز» می‌گوییم و هر واژه و کلمه‌ای را که یکی یا بیشتر از این حرف‌ها در آن باشد، به رنگ و آهنگ زبان فارسی بیان می‌کنیم.

همین‌گونه است حرف‌های «ث» و «س» و «ص» و «ت» و «ط» و «ج» و «د» و «ق» و «خ» و «ع» و «ه» که در بیان همه این موارد، ساده‌ترین و راست‌ترین و یا روشن‌ترین و واضح‌ترین مخرج‌ها را انتخاب کرده‌ایم و از تمام فضای دهان بدون فشار به خلق و استخراج برای بیان آنها استفاده می‌کنیم. دربارهٔ واژه‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، مغولی یا هر واژه بیگانه دیگری هم که به زبان ما وارد شده باشد، همین رفتار را داریم؛ در حقیقت همه زبان‌های دنیا، همین روال را در تلفظ حرف‌ها و واژه‌های فرضی بیگانه اعمال می‌کنند. حتی عرب زبان‌ها چون چند حرف فارسی «گ» و «ز» و «ج» و «پ» را در دستگاه زبان خود ندارند و با تلفظ آن آشنا نیستند، حرف‌های دیگر به‌جای آن قرار می‌دهند. این کار در حقیقت نشانه استقلال هر زبانی است و قاعده و قانون

با «دستور زبان» آن را تجویز می‌کند و زیاتنسانان و اهل زبان عدول از آن را روا نمی‌دارند.

بر اساس قانون و دستور زبان فارسی که مورد تأیید همه استادان زبان و ادبیات و همه صاحب نظران است نباید اجزاء داد و ازلهای بیگانه که وارد زبان فارسی شده و اکنون مورد استفاده مردم است، به شکلی که با رنگ و آهنگ زبان ما سازگاری ندارد استفاده شود و رواج یابد هر چند تلفظ و نوع گفتن ما با آنچه در خاستگاه یا مبین نخستین آن واره گفته می‌شود یا بکار می‌رود، تفاوت داشته باشد. این کار، همان «کاپیتولاسیون ادبی» و عملی زیست و ناپسندیده است که به اساس زبان طعمه‌های بیرون نایز وارد می‌آورد و ایجاد هرج و مرج می‌کند و استقلال زبان ما را سست می‌نماید.

در مقاله یاد شده امام شوشتری، پس از اشاره به چنین نکاتی، آمده است: «... نه اینکه کسی از نلدانی یا خودنمایی با برای فضیلت‌فروشی کودکان، تا علم به دست گرفت که چیزی بنویسد بی‌دریغ و ازلهای بیگانه را از هر زبان که باشد، بردارد و به نوشته خود در آیزد، آن یکی چون در آمریکا درس خوانده از انگلیسی به گویش آمریکایی، آن دیگر آلمانی، آن دیگر روسی و آن دیگر فرانسوی».

بسیار آشکار است که این گونه خودنمایی‌های کودکان، نه به ریشه استقلال زبان زمین است و بازی‌کردن با سرمایه‌های سرفرازی مائی که چند هزار سال در این جهان درفتندار فرهنگ و دانش بشری بوده است».

«کار این گونه رفتارهای نابجا به آنجا کشیده است که اگر برای جلوگیری از آنها، هر چه زودتر یک چاره اندیشی خردمندانه نشود، دیری نخواهد پاید که کاج زبان فارسی از گزندهایی که پیش از این از کج همی عربزدگان دید، از خودنمایی عربزدگان پاک فرو ریزد».

آیت‌الله خاتمی، رهبر معظم انقلاب، در دیداری که با اعضای شورای

فرهنگستان زبان فارسی در تاریخ ۱۳۷۰/۶۱/۲۷ داشته‌اند ضمن رهنمودهایی چنین فرموده‌اند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات پدیدآمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از مسیرها و جریان‌های غلط آب‌هایی را به اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً بالاترین صحنی لازم است. می‌گویند «غلط مشهور بهتر از صحیح مجهول است» البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران پی‌درپی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به کلی ضایع خواهد شد»

نمونه‌هایی که در این دیدار از زبان رهبر انقلاب از بی‌نوبتی برخی‌ها می‌شنویم از مشکلات بزرگ امروز زبان فارسی است و همه صاحب‌نظران و دانشوران زبان بر آن اتفاق نظر دارند. رهنمودهای ایشان ضرورت حمایت و پاسداری بیشتر و کامل‌تر از زبان سترگ فارسی و حفظ استقلال و پاسداری از مرزهای آن را به‌خوبی نشان می‌دهد:

«امروز همه ترکیب درست می‌کنند و بعضی از عوام طبعان ترکیب خوب را خیلی دیرتر و سخت‌تر می‌پذیرند. این همه ما به رادیو و تلویزیون تأکید کردیم که مرتباً بگویند «لازم به ذکر است» تأثیر نکود تا اینکه رسماً منع کاربرد آن بلامغ کردید. در سخنرانی هم گفتیم این ترکیب «لازم به ذکر است» را نگویند. اما بالا هم می‌گویند و تکرار می‌کنند! یک‌روز در جلسه‌ای در صداوسیما که شاید بعضی از آقایان هم بودند، من صحبتی کردم و گفتم این قدر نگویند «داریم» مثلاً «عکس غلاتی را داریم» «این حرف را با هم داریم» «این مذاکره را داریم» این گزافه‌پردازی غلط از زبان بیگانه است. در فارسی

چنین چیزی نداریم. این که گفته می‌شود «باید یک گفتگو با شما داشته باشیم» «یک صحبتی با شما داشته باشیم» «یک عکس با شما داشته باشیم» «یک عکس از فلان کسی داشته باشیم» و از این قبیل که فعل «داشتن» مرتباً به صورت کنکته‌های وارد در زبان فارسی تکرار می‌شود، غیر اصیل و غلط است. اما مرتب می‌گویند و این همان پایه بزرگ زبان فارسی است»

ملاحظه می‌فرمایید که تخریب زبان فارسی به دست عددی تادان و بدون صلاحیت، چگونه صاحب نظران، استادان و دلسوزان را نگران آینده زبان فارسی کرده و آنان را به چهارچوبی واداشته است. البته باید توجه داشت که ایراد و اظهار این نکته‌ها و ذکر نمونه‌ها و دهایی زبانی، به روال همیشگی و طبیعی، متوجه شیوه نگارش و گونه مکتوب است که می‌تواند به گونه مکتوب و بیان رسمی و معیار رانید و طویزون هم تصیم داده شود. این نکته‌ای است که بارها بدان اشاره شده است و فصلی را به طور مستقل باید بدان اختصاص داد. رهبر انقلاب در ادامه سخنان خویش فرموده‌اند:

«این ترکیب‌های غلط و بیگانه از زبان فارسی را همچنان در این زبان وارد گردانند و افراد مراپ بالا و کسانی با اسم و رسم این ترکیب‌ها را به کار می‌برند. آن وقت مردم عوام خیال می‌کنند باید این گونه حرف بزنند تا عالم باشند. غافل از اینکه این علم نیست، بلکه جهل است»

هواآساز برای زبان و پیش بردن و ترقی دادن آن بسیار مهم است. به نظر من هر بزرگ کسانی مثل فردوسی، سعدی و حافظ این است که هفتصد سال یا هزار سال پیش به گونه‌ای حرف زدند که ما امروز وقتی آن سخنان را باز می‌گوییم اصلاً احساس غریب نمی‌کنیم. محققاً می‌شود گفت آنگاه هزار سال جلوتر از زمان خودشان رفتند. یقیناً مردم زمان سعدی به‌رسانی و شویای بوستان حرف نمی‌زدند. هر آن دوره‌ها در اعتبار ماست و ما آنها را مشاهده می‌کنیم. امروز وقتی ما آن شعرها را می‌خوانیم، مثل این است که دو

نفر دارند زبان شیرین فارسی را به زبان امروز صرف می‌زنند. حافظ هم همین‌طور است. بعضی از شعرائی بر جسته و خوب سبک هندی هم این جور حرف می‌زنند. باید زبان را پیش برد. همچنان که آنها جلوتر از زمان خودشان حرکت کردند ما هم باید جلوتر از زمان خودمان حرکت کنیم. امروزه باید شعرائی ما با زبان فارسی مأنوس باشند. بعضی از شعرا فارسی‌گو هستند و برخی هم چندان با زبان فارسی انس ندارند. قریحه شعری همیشه ملازم با تسلط بر زبان نیست. اگر بتوانید این جهت را هم غنی کنید بهتر است.

هر زبان مشکل و پیشرفته‌ای برای رسانیدن معنی‌ها دارای قالب‌ها و اسلوب ویژه‌ای است که بر پایه رنگ اندیشه و موسیقی گفتاری زبان و ضرب‌آهنگ آواهای آن شکل گرفته است و این کاری است که در طین هزاران سال ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر این، بر اساس پیچیدگی نگاهی که نویسندگان، شاعران، دانشمندان و محققان آن زبان نسبت به جهان مادی و معنوی دارند، برای رساندن معنی‌ها، رنگ و قالب ویژه‌ای بدن می‌بخشند.

همین حال و کیفیت زبان فارسی است که مایه زیبایی و رنگینی و دلپذیری ادبیات ما شده است و چنان لطف و زیبایی و موسیقی‌یی به آن بخشیده که ماندنش در گستر زبان زنده‌ای دیده می‌شود.

توجه به این نکته هم لازم است که استادان و صاحب‌نظران، بهترین توجه خود را به گونه مکتوب و حفظ هوائین نوشتاری، سطوف دانشمند در گویشگی و بیان دادند. علاوه بر گونه نوشتاری زبان، باید به گونه گفتاری آن هم (حتی بیشتر از آن) توجه کرد و همیشه دو «دستور زبان» را در نظر داشت:

- ۱- دستور زبان نوشتاری یا به روال معمول همان دستور زبان فارسی
- ۲- دستور زبان گفتاری یا دستور بیان



## ۴

### زبان و زبان‌شناسی

---

علم زبان‌شناسی در یکی دو قرن اخیر و به وسیله دانشمندان اروپایی و پس از آن آمریکایی پایه‌گذاری شده است.

دکتر خاتلری در کتاب زبان شناسی و زبان فارسی در مقالهای همنام با کتاب می‌گوید:

«آنچه امروز زبان شناسی خوانده می‌شود و در شمار علوم می‌آید، بهت دیرینه است و از آغاز پیدایش آن بیش از صد و پنجاه<sup>۱</sup> سال نمی‌گذرد. اما بهت درباره زبان و قواعد آن تلذگی ندارد. دانشمندان یونان به قواعد زبان توجه داشتند»

دکتر خاتلری سپس به بررسی این توجه نسبت به قواعد زبان می‌پردازد و از زمان ارسطو و دانشمندان و فیلسوفان دیگر یونان و از حوزه علمی و ادبی اسکندریه می‌گوید تا دوران اسلامی که بهت درباره لغت و قواعد زبان

---

۱. دکتر خاتلری این نکته را در ده پنجاه سال پیش آورده، لذا می‌تواند زبان شناسی را علمی دیرینه‌تر از آنکه باشد.

عربی مورد توجه تازه، مسلمانان که از ملت‌های گوناگون بودند، قرار گرفت و اشاره می‌کند:

«چنان که می‌دانیم بسیاری از استادان بزرگ لغت و صرف و نحو عربی از ایرانیان بودند؛ اما ایرانیان پس از اسلام به بحث در زبان فارسی کمتر پرداختند و شاید سبب این بی‌میلانی جز آن نبود که زبان خود را می‌دانستند و حاجتی به آموختن آن نمی‌دیدند. هنگامی که زبان فارسی در هندوستان رواج یافت و تقریباً به مقام زبان رسمی و ادبی آن کشور رسید، دانشمندان هند در تألیف فرهنگ‌های فارسی و بحث در قواعد این زبان کوشیدند و کتاب‌های خوب و سودمند تألیف کردند».

در این اظهار نظر استاد، به همان تباری اشاره می‌شود که مآلت‌های دیگر نسبت به زبان عربی اساسی می‌نمودند و از میان آنها ایرانیان به این تبار توجه کردند؛ با استفاده از علاقه، هوش و استعدادشان به تدوین قواعد زبان عربی پرداختند.

بیشتر این تلاش‌ها و بررسی قواعد صرف و نحو و لغت زبان، اگرچه منطبق بر اصول علمی نبود و نمی‌توان آن را تحت نام علم زبان‌شناسی مصوب داشت، اما شاید اولین گام بوده است.

علم زبان‌شناسی دانش تازمائی است و آنچه به زبان فارسی نوشته شده و در دسترس فارسی‌زبانان قرار دارد، بیشتر ترجمه از کتاب‌های زبان‌شناسان اروپایی و آمریکایی است.

مترجمان هم که خود از زبان‌شناسان و استادان این علم بوده و هستند، دانش زبان‌شناسی را با به‌طور مستقیم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا از زبان همان استادان، یا در دانشکده‌های تهران و از طریق کتاب‌های زبان‌شناسی (به زبان‌های اصلی یا ترجمه آنها) آموخته‌اند. به این ترتیب تخت زبان نویسنده

و استاد زبان‌شناس خارجی مطرح می‌شد و پس از آن به زبان فارسی می‌رسیدند و سعی کرده و می‌کنند که قاعده‌های آن زبان را با زبان فارسی مطابقت دهند. در این کار میزان موفقیت استادان و دانشجویان به یک اندازه نیست.

بعضی از استادان که مطالب زبان شناسی را از یک کتاب مثلا انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند، نتوانسته‌اند در برابر مثال‌هایی که در کتاب از زبان انگلیسی آورده شده، نمونه و معادل فارسی بیاورند، و ناگزیر همان مثال انگلیسی کتاب را در ترجمه فارسی کتاب تکرار کرده‌اند. حتی بعضی مواقع از قاعده‌هایی سخن گفته‌اند که مربوط به زبان اصلی است و بعضی از آنها را در زبان فارسی هم جاری دانسته‌اند.

می‌دانیم که هر زبانی ساختمان و دستگاه‌های خاص خود را دارد و یا به مرور زمان پیدا کرده است. حتی زبان‌هایی که از یک اصل واحد منشعب شده‌اند، پس از گذشت چند هزار سال، آنچنان متفاوت می‌نمایند که فقط با استفاده از دانش زبان شناسی، شناختن اصل و ریشه واحد آنها میسر خواهد بود. زیرا دستگاه‌های تشکیل دهنده آنها دیگرگون و متفاوت شده است. دستگاه آوایی، دستگاه گرامر یا دستور زبان و دستگاه واژگان و معنی آنها به کلی با زبان‌های دیگر فرق کرده و خاص همان زبان شده است.

در این صورت در امری آنها هم نمی‌توان شباهت و نزدیکی دید. آهنگ، ریتم، وزن کلام و موسیقی بیان آنها کاملاً این تفاوت را نشان می‌دهد. مخرج همخوان‌ها و کشش بیانی واژه‌ها، همه خاص همان زبان است.

زبان‌های دنیا از نظر ساختمان، چگونگی آن، امری تشکیل دهنده‌ای که با هماهنگی‌ها بیان، کل آن زبان ساخته می‌شود، آنچه مربوط به اندام‌های گفتاری است و بسیاری امور دیگر ممکن است بهم شبیه باشند و از یک اصل پیروی کنند، اما در عین حال در واژگان و صرف و نحو و آواها، هر زبانی

خاص شود است و با دیگر زبان‌ها تفاوت دارد. چنانکه برای صرف زمان و نوشتن به زبانی دیگر، باید آن زبان را با همه ابزاریش آموخت و در آن به مهارت رسید.

## ۵

### زبان، گفتار و نوشتار

۱- نمود آوایی یا گفتار که شکل اصلی زبان است، قدمت میلیون ساله دارد و در کودکی با به نظر بعضی زبان شناسان از بدو تولد، همراه با توانایی‌های تفکر و ژن‌های یادگیری زبان که در خانواده و در معرض زبان فعال می‌شوند، کار خود را آغاز می‌کند و آرام آرام دستگاه عصبی و مغزی کودک را هم برای پذیرش و قبول داده‌های زبان آماده می‌نماید و پس از مدت زمانی کودک شروع به حرف زدن می‌کند. همین نمود گفتاری زبان است که کودک را برای زندگی اجتماعی مهیا می‌سازد.

به‌طور کلی همه مردم دنیا برای ارتباط میان خود و برای انتقال دانش و تجربه به دیگران و بیان آرزوها و خواست‌های گوناگون خود از این شکل زبان (گفتار) استفاده می‌کنند.

ورسی بیشتر در این باره به عهده زبان‌شناسان است که ضوابطه پژوهش‌ها و مطالعات آنان بسیاری از نکات پنهان زبان را روشن کرده است و همچنان در سال پیشروی و یافتن و آشکار کردن نقاط مبهم و تاریک گذشته‌های زبان و عملکرد آن هستند و آنچه در این کتاب فراهم آمده از همین پژوهش‌ها و از کتاب‌های زبان‌شناسی آنان برگرفته شده است.

یادآوری این نکته ضروری است که توانایی‌های ذهنی هر زبانی را نباید با

شکل گفتاری آن زبان انتخاب گرفتند. زبان‌شناسی روشن کرده است که توانایی‌های زبان که آن را نوشتن نامیده‌اند، در حقیقت یک نظام و دستگاه بسیار پیچیده و کامل است که از آغاز کودکی انسان در ذهن او جای می‌گیرد و یکی از نموده‌های اولیه آن همین حرف زدن و استفاده از آواهای کلامی است که اندکی پس از نوشتن و تفکر به وجود می‌آید.

سه توانایی نوشتن، تفکر و گفتار، چون تقریباً با هم ساخته می‌شوند این انتخاب پیش می‌آید که فکر می‌کنیم گفتار را به راحتی و با سهولت یادگرفته‌ایم و هرگز متوجه نمی‌شویم که همزمان، چند توانایی در ما به وجود آمده است؛ توانایی تفکر، پیدایش و درک نوشتن زبانی، و تقلید صداها و آواها که منجر به یادگیری گفتار شده است. علم زبان‌شناسی توانسته از این راز برده بردارد و ما را به چگونگی مراحل آن واقف کند.

هر ارتباطی دو سویه است. یعنی دو طرف دارد. گیرنده و فرستنده. برای ایجاد ارتباط زبانی باید سویی شنیداری آن هم فعال شود. زوایا در برابر گفتار شنیدار است. گفتن و شنیدن، دو سوی ارتباط زبانی است و وقتی این رابطه برقرار شد، خود یک نوح انگیزه برای ارتباط‌های بعدی است. هر گاه پیام می‌دهد مظهر است تا پیامش دریافت شود و در برابر، پیامی را هم دریافت کند.<sup>۱</sup>

زبان‌شناسان اساس یادگیری نوشتن و گفتار را در همین شنیدن می‌دانند. اگر کودک تاکنون باشد یا در اجتماع انسانی قرار نگیرد و به اصطلاح زبان‌شناسان در معرض زبان نباشد، زبان را یاد نخواهد گرفت. در اجتماع و در معرض زبان

---

۱. مثل تلفظ: را با تمام، را و، معاد بر جوب، آذک اول تمام را برد یا، را، چو، از  
نقطه شروع ارتباط زبانی بر سه‌پایه براساس، باشد. در تجربه یادگیری، شنیدن را، در آغاز  
این ارتباط برانگیزیم.

بودن یعنی شنیدن گفتار دیگران، از طریق گوش دادن و شنیدن آواهای گفتاری مادر، پدر و اطرافیان و پس از شنیدن‌های مکرر و مرتب است که کودک در صدد تقلید این آواها برمی‌آید.

زبان‌شناسان می‌گویند، دیدن حرکات لب‌ها موقع صرف زدن و سپس عکس‌العمل دیگران، حتی اگر کودک ناخواه باشد تا میزان زیادی انگیزه جالب توجه او خواهد شد و تفکر او را موجب خواهد گردید و همین مقدار هم می‌تواند هسته اولیه ایجاد توانش در کودک بشود تا بعدها بتواند از رشته‌ها و نمودهای دیگر توانش و زبان بهره‌مند گردد.

۲- نمود ضغنی یا نوشتاری: پس از صدها هزار سال که از پیدایش بشر سخنگو بر روی کره زمین گذشته بود، زندگی اجتماعی و پیچیدگی‌های آن کم‌کم از صورت ابتدایی جدا می‌شد و رفته رفته رنگی دیگر به خود می‌گرفت و جوامع بزرگ‌تر ایجاد می‌شدند. اقوام و طوایف، حکومت‌های کوچک و بزرگ، برای اداره امور خود و جهت ارقام تقویمات و هدایایی که مردم که به معابد می‌آوردند، برای ارسال فرمان‌های حکومتی و بسیاری مسائل دیگر، به سمت اختراع نوعی خط به صورتی ابتدایی هدایت شدند. احتمالاً خطوط اولیه، بیشتر اعداد و ارقام، و نام اشیا و حیوانات اهلی شده بوده است. این اختراع که با هدایت دو نیروی توانش و تفکر صورت گرفته بود<sup>۱</sup>، به تدریج تکامل یافت تا سرانجام به اختراع خط الفبایی منجر شد و چون نیازست وسیله و ابزار بود، تفکر انسان‌ها در این مورد هم کارساز شد و لاول بر روی لوح‌های سنگی و سفالی و سپس بر روی پوست درختان و پوست صاف و دی‌آبی شده

---

۱. الف با دهج و دهج با الف و سرآوردن نشانی‌ها را در اینجا ننمود، گرفت. اینکه تبدیل بر چند مرحله، تسهیل‌پذیر است و - در انجام به تدریج که پیش‌تر، آلهی بعضی رایج می‌رود. برآوردن کار و نحوه برای ساخت اجرای خط پس - در اول ارائه بلندما

حیوانات. پادشاهت کردند بعد روی الواح فلزی، و بر روی تومی کالاف ساخته شده از الباف گیاهی مانند بایروس، تا سرانجام کالاف به صورت امروزی آن اختراع شد. سپس این صنعت را دیگران هم آموختند. در این شکل زبان نیز مانند شکل گفتار، یک رابطه دوسویه وجود دارد. سوی نوشتن و سوی خواندن (خواندن به معنی درک آن نوشته) اختراع خط، به انسان و اختراعات انسانی جنبش و حرکت فوق‌العاده‌ای بخشید و تفکر و عقل و عقل آنها را بسیار بیشتر از گذشته رشد داد و موجب شد که به اختراعات بیشتر و اندیشه‌های معنایی برسند. بعضی اقوام منشأ زبان را به قدرت‌های ماورای طبیعت و آسمانی نسبت داده‌اند و خود را به‌وسیله خط و کتابت با خدا یا خدایان و با الهه‌ها مرتبط کرده‌اند. سپس ادیان و مذاهب آسمانی همراه با کتاب‌های معنایی بخش آمدند و بشر را تحت هدایت خداوند یکتا به آرامش و سعادت نوید دادند.

به کمک خط و قدرت نوشتن که در حقیقت برخاسته از توانش و تفکر است، انسان سخنگو، انسان نویسنده شد و توانست شعر بگوید. شعر، زیباترین اندیشه‌ها، ناب‌ترین مضامین‌ها و شاعرانه‌ترین مختللات را در هجاستگی کلماتی که به موسیقی می‌مانست برایش به ارمغان آورد. وزن شعر، حتی در ابتدایی‌ترین صورت آن، از نوعی موسیقی بهره دارد که شورانگیز است. به کمک خط و نوشته انسان توانست تجربه‌های خود را از همه مسائل زندگی ثبت کند و به دیگران و به آیندگان برساند. چیزی که در غیر آن صورت و پیش از آن، تصورش هم ممکن نبود. دیگر انسان به یاری این قدرت و همین توانایی، می‌توانست در زمان باقی بماند و خدایان را در این شکل زبان، انسان را نویسنده، شاعر و هنرمند می‌کرد. هم آثار فکری و تخیلی دیگرانی را که ندیده بود می‌خواند و یاد می‌گرفت و هم خود به دیگران و به آیندگان یاد می‌داد.

کودکان پس از طی سال‌های اولیه زندگی و تسلط بر گفتار زبان مادری، به کودکان با آماذگی و سپس در دبستان به خدمت آموزگار می‌روند و شکل دیگر زبان را که خط و نوشتار باشد می‌آموزند. کودک پس از آنکه آواها و حرف‌ها را شناخت، یاد می‌کند تا از ترکیب حرف‌های صامت و مصوت کلمه و واژه بسازد و بنویسد. پیشرفت در یادگیری خط و نوشتار و استفاده از این توانایی با توجه به میزان هوش و دقت کودکان و استعداد ذالیشان، متفاوت است. بعضی بچه‌ها خیلی زودتر و بیشتر به توانایی‌های لازم می‌رسند و اضافه بر کتاب‌های درسی، روزنامه، مجله و کتاب‌های داستان و شعر هم می‌خوانند. در گذشته هم همین طور بوده است اگر روزنامه و مجله نداشتند در عوض کتاب‌های دیگری نظیر هزار و یک شب، مختارات، موش و گربه، علی والدین و مانند آنها را می‌خواندند تا به گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ، مثنوی مولانا، شاهنامه فردوسی و حدیث و روایات و قرأت قرآن می‌رسیدند. در گذشته اگر چه روزنامه و مجله و امکانات فراوان امروز نبوده و آنچه هم که بوده در دسترس همگان قرار نمی‌گرفته، اما به هر حال عدمای در مکتب خانه‌ها به توانایی خواندن و نوشتن دست می‌یافتد و گم‌گم به توانایی‌های بالاتری هم می‌رسیدند. در این مرحله، کاملاً بر نوشتن و خواندن (آواها) تسلط پیدا می‌کردند. بعضی‌ها که استعداد بیشتری داشتند، در مراکز قدرت و در دیوان‌های رسایل به کارهای دیوانی، نوشتن و نسخه‌برداری از دیوان‌های اشعار یا کتاب‌های نویسندگان مشهور می‌پرداختند. بعضی‌ها خود نویسنده می‌شدند و کتاب‌های علمی، اخلاقی، تذکره‌ها، جنگ‌ها، سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی مذهبی، فلسفی و دینی، می‌نوشتند. بعضی‌ها هم شاعر می‌شدند، قصیده و غزل می‌گفتند و صله و انعام دریافت می‌کردند. به این ترتیب شعر و ادبیات و سنت و هنر نویسندگی یا برجا و استوار باقی ماند. تا آنجا که در کتاب‌ها و در تحقیقات استادان زبان و ادب فارسی دیدیم

نوشتن دستور زبان از حدود هشت سال پیش آغاز شده است. به نظر آنان شاید دلیل عمده این سهل انگاری بزرگان ادب فارسی در پی توجهی به این مهم و نوشتن دستور زبان فارسی، این بوده که زبان فارسی را زبان مشترک و زبان مادری همه ایرانیان می‌دانستند و تصور می‌کردند که گویندگان این زبان به دقایق و قواعد آن آشنا هستند وگرنه، مثلا برای زبان عربی، ایرانیان صرف و نحو و قواعد می‌نوشتند.

این فکر که نویسندگان و شاعران قرن‌های سال پیش، این قواعد را می‌دانستند و به دستور زبان فارسی مسلط بودند، بر پی راه هم تبت و از اینجا ناشی می‌شود که در آثارشان نتایج آن را می‌بینیم و کمتر نوشته یا شاعری را می‌شناسیم که دستور زبان را نمی‌دانست و شروع به نوشتن و سرودن شعر کرده باشد. بعدها هم، نویسندگان اولین دستورهای زبان، با مطالعه و بررسی آثار گذشتگان (عظم و تر) قواعد و قوانین زبان فارسی دری را به اصطلاح استخراج کردند و نکته نکته آن را (شاید با مقایسه با دستور زبان‌های خارجی چون «فرانس و انگلیسی») نوشتند، مثلا اشعار رودکی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، آثار ناصر خسرو، تاریخ بهمنی، گلستان، بوستان و دیوان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی و دیوان غزلیات مولانا و بسیاری کتاب‌های نظم و نثر دیگر را واژه به واژه بررسی نمودند و نکات دستوری و صرف و نحو فارسی را از آنها استخراج کردند و نوشتند.

اما به راستی، رودکی و فردوسی و نظامی و عطار و سعدی و حافظ و دیگران، آثار خود را که هر کدام شاهکاری به حساب می‌آید، چگونه نوشتند؟ دستور زبان را از کجاء آموخته بودند؟ آیا بدون آنکه، قاعده یا قانونی را بدانند، این همه نظم و نثر زیبا و نمونه‌های اعلاّی فصاحت و بلاغت را خلق کردند؟ بانه دستور زبانی بوده است و ما از آن بی‌خبریم؟ یا در هجوم‌ها و جنگ‌ها از بین رفته است؟

بعضی استادان<sup>۱</sup> می‌گویند که قواعد زبان بعضی است نه قبلی. یعنی قواعد را از روی اتصال اهل زبان استباط کرده‌اند نه آنکه زبان را از روی قواعدی که پیشتر وجود داشته ساخته باشند.

نیمی از این حرف درست است. قواعد را از روی اتصال اهل زبان استباط کرده و نوشته‌اند. یا استخراج کرده‌اند تا اینجای کلام درست است. برای نوشتن دستور زبان جز این هم راهی نیست ولی همان گروه «اهل زبان» این قواعد را از کجا آورده و آنها را چگونه اتصال کرده‌اند؟ ممکن است در جواب گفته شود. آنها از استباطی که از اهل زبان قبل از خود کرده بودند. می‌رسیم به جایی که از آن پیشتر نمی‌توانیم برویم و به معنای معروف تخریج و مرخ می‌رسیم. که کدام اول بوده است؟

مثلاً رودکی که در سرودن شعر و به کار بردن زبان فارسی دخی آن همه استادی و بحر داشته و لقب «بحر شعر فارسی» به او داده‌اند و اولین شاعر بزرگ پس از اسلام است. قوانین زبان را از کجا آورده است؟

داشتن زبان‌شناسی می‌گوید توانایی یادگیری زبان آن چیزی است که کودکان به‌طور ارثی از پدر و مادر خود می‌گیرند. یعنی به صورت ژن‌هایی در نسل انسان‌ها جریان دارد. این همان چیزی است که تاسع خسرو حکیم و دانشمند ایرانی در هزار سال پیش هم به آن اشاره کرده است: «چنانکه چوما کودکی مُرد بی‌بیم شیر خواند. گویم که مر او را تلقی است بی‌آنکه ازو قولی شونده باشیم»<sup>۲</sup>

به دلیل وجود این توانایی است که کودکی چون در خانواده و در معرض زبان قرار بگیرد به قوانین زبان که بعدها دانش زبانی او را تشکیل خواهد داد.

۱. از جمله مدر صفاری و کلب زبانه‌شناس و زبانه‌شناس مدرن ص ۱۶۳. منابع از زبان مدرس

۲. در کلب جامع الحکماء، در اصل ترجمه به ذیل عامل شرح نقل شده است.

بی می‌برد و این قوانین به صورت ناخود آگاه، گه‌گم در ذهن او ذخیره می‌شود. تا سرانجام مجموعه‌ای از قوانین زبان در ذهنش به وجود می‌آید. این مجموعه قوانین زبان را «توانش» می‌گویند. توانش مجزود و ذهنی است و گفتار که نمودی عینی دارد، از توانش گرفته و ساخته می‌شود. توصیف مجموعه قواعد زبان یا توانش را دستور زبان می‌نامیم. زبان‌شناسی در جستجوی این مجموعه یا توانش است و چون نمی‌تواند مستقیماً به این پدیده مجزود ذهنی برسد، جستجوی خود را از طریق گفتار که نمودی قابل مشاهده و درک و دریافتی صبی است، انجام می‌دهد. با این استدلال، زبان‌شناسی، دستور زبان و مجموعه قوانین هر زبانی را در ذات آن با زبان می‌داند و از اینجاست که می‌گوید دستور زبان قبلی است و نه بعدی چیزی که باید به وسیله کارشناسان و صاحب‌نظران کشف، استخراج و تدوین می‌شود.

## ۶

### توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار

کم‌کم سرزمین‌هایی با حکومت‌های جداگانه در جهان به وجود آمد و زبان‌های مختلفی ظهور کرد. بعضی زبان‌ها در طول هزاران سال، گریه از یک زبان واحد یا زبان مادر مشتعب شده بودند. پنهان دستخوش تغییر و دگرگونی شدند که به راست گویندگانش زبان یکدیگر را می‌فهمیدند. بعضی زبان‌های دیگر نیز به دلیل کوچ کردن‌های متوالی و مکرر انسان‌ها در پی یافتن سرزمین مطلوب، در کنار هم قرار گرفتند که در اصل و ریشه، متفاوت بودند.

مردمی که به این ترتیب در کنار هم گرد آمده و همسایه هم شده بودند به داد و ستد و تجارت می‌پرداختند و زبان‌هایشان بر هم تأثیر می‌گذاشت. ساده‌ترین و وسیع‌ترین شکل اوگگذاری، دادن و گرفتن واژه‌ها از زبان‌های یکدیگر بود، که نه بر ریشه و اساس زبان لطیف‌های وارد می‌کرد و نه سلیت و احساس ملی آنها را مخدوش می‌نمود. در حالیکه موجب شتای هر دو زبان، با زبان‌ها می‌شد. عده‌ای هم سعی می‌کردند، زبان یکدیگر را بیاموزند تا جایی که در دستگاه فرمانروایی حکومت‌ها کسانی که زبان حکومت‌های همسایه را می‌دانستند به عنوان مترجم زندگی می‌کردند.

زبان شناسان و از جمله دکتر باطنی<sup>۱</sup> می‌گویند، عربانی که ما روزانه به کار می‌بریم چون دستگاه بزرگی است که کار آن نتیجه همکاری دستگاه‌هایی است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست، دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامری و دستگاه واژگان (vocabulary). دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد. دستور یا گرامر، عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اصل زبان در دست دارند و روابطی که بین آنها برقرار است. (اولزه را نباید با کتاب لغت Dictionary اشتباه کرد) زبان و در نتیجه دستگاه سازنده آن، همه در معرض تغییرند. ولی از دستگاه‌های زبان آنکه بیشتر دستخوش تحولات احتمالی می‌گردند، دستگاه واژگان است.

دکتر باطنی سپس دلایل آن را برمی‌شمارد:

علت اصلی آن است که دستگاه صوتی و دستگاه دستوری دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است و بر عکس واژگان زبان دستگاهی به هم بافته نیست و در نتیجه، خود در شبکه ارتباطی آن آسان است. تغییرات در دستگاه واژگان سریع است و کم با زیاد شدن آن، روابط بین عناصر دیگر دستگاه‌ها را تغییر نمی‌دهد.

البته در دو دستگاه صوتی و گرامری زبان هم تغییراتی صورت می‌گیرد. لذا بسیار کند و در طول هزاران سال، و بیشتر در جهت ساده‌تر شدن و روان شدن آنهاست. مثلاً فارسی باستان که زبان فارسی امروز از آن مشتق شده است، دارای عناصر سه‌گانه بوده (مفرد و تنه و جمع) و به‌تدریج تنه یا دوتایی خود را از دست داده و اکنون فقط مفرد و جمع دارد.

واژگان زبان آینده فرهنگ و زندگی مردمی است که به آن زبان صرف می‌زنند و به عبارت دیگر، واژگان زبان بهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیا، وقایع، پدیده‌ها، افکار و تجربه‌های خود از جهان مادی و معنوی داده‌اند. از آنجایی که این عناصر، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که واژه‌ها نیز تغییر کنند.

وقتی می‌گویند، زبان در اجتماع خلق می‌شود و همراه با تحولات اجتماعی دگرگون می‌گردد، یعنی زنده می‌شود. زندگی می‌کند و پس از مدتی (کم یا زیاد) می‌مرد. بیشتر نظر به دستگاه واژگان زبان دارند، بدین ترتیب که واژه‌ای در اجتماع به دنیا می‌آید، و پس از سال‌ها زندگی در کنار مردم، و هماهنگی با تغییرات مادی و معنوی جامعه سرانجام می‌مرد و به جای آن واژه‌ای دیگر به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند.

اما همچنان که اشاره شد، در روابط میان جوامع انسانی دانشمند واژگان امری است اجتناب ناپذیر. وقتی جامعه‌ای در نتیجه تماس با جوامع دیگر، عناصری را از فرهنگ آنها به قرض می‌گیرد، طبیعی است که از اول برای تأمین آن عناصر، در زبان خود واژه‌ای ندارد و به همین دلیل واژه همراه آن عناصر، به آن جامعه وارد می‌شود.

اگر آن پدیده در خود جامعه به وجود بیاید، بطور طبیعی، برای تأمین آن، واژه‌ای پیدا می‌کند. ولی چون از خارج از آن اجتماع وارد شود، چون برای تأمین آن پدیده (چیز مادی و چه معنوی) واژه‌ای پیش‌بینی نشده و ندارد، ناگزیر واژه‌ای هم همراه آن خواهد آمد. در این صورت با مستقیماً واژه‌ای که نمایند و نام آن پدیده است وارد زبان می‌شود. یا از روی آن، آگوستازی می‌کنند و واژه می‌سازند.

کلمه تغییراتی که از این طریق در دستگاه واژگان یک زبان صورت می‌گیرد، «پدیده‌های قرضی» نام دارد. پدیده‌های قرضی، می‌تواند به صورت

و آوازه‌های فرضی، ترجمه فرضی، تصویر فرضی و امثال آن باشند که در زبان فارسی نمونه‌های فراوانی از همه آنها داریم.

این پدیده‌های فرضی، به ویژه آوازه‌های فرضی، بخودی خود، نه خوبند و نه بدند، نه زیاده و نه زیاده بلکه استفاده اهل زبان است که آن آوازه را می‌پذیرد یا رد می‌کند. اگر بپذیرفت، جزو واژگان دستگاه آن زبان می‌شود و مردم با آن همچون آوازه‌های خودی رفتار می‌کنند. ولی اگر اهل زبان آن را نپذیرفتند و از قبول آن سر باز زدند، آن آوازه مردود خواهد شد. اما آوازه‌ها اسم از اینکه فرضی باشند یا اصل، یا به هر شکل دیگری، باید تابع دستگاه صوتی و آوایی زبان شوند. اگرچه در حیطه فرض دستم صورت صوتی و آوایی دیگر داشته‌اند، اما چون در دستگاه دستوری و آوایی زبان فرض گیرنده قرار می‌گیرند، تابع قوانین آن می‌شوند. پس هیچ پدیده فرضی نمی‌تواند و نباید بر روی دو دستگاه صوتی و دستوری زبان فرض گیرند. تأثیر بگذارد و آن را کوچک‌ترین تغییری بدهد، بلکه باید به طور کامل، و مثل همه آوازه‌های اصل و غیر فرضی، از قوانین دستگاه صوتی و دستگاه دستوری تبعیت کند. هم آن آوازه را همچون آوازه‌های دیگر زبان تلفظ کند و هم در تخیلات صرفی و نحوی زبان همچون آوازه‌های خودی با آن رفتار بشود.

این مسئله‌ای است فوق العاده مهم که باید همیشه مورد توجه و مد نظر گویندگان، که در حقیقت در زمره یاسداران زبان هستند، قرار داشته باشد. عدول از آن، تجاوز به حاکمیت و استقلال زبان است و همانطور که قبلاً در فصلی به طور کامل به آن پرداختیم، قبول «کاپیولسیون ادبی» در زبان است و می‌تواند نتوانست و ندانست شخصیت فرهنگی و ادبی گوینده و نهاد حرفه‌ای او را زیر سؤال ببرد. کم‌ترین اشتباه گوینده ممکن است دیگران را هم به اشتباه بکشانند که البته گناهش را باید بپذیرد.

از این اشارات با گذریم و به زبان در جوامع چندین هزار سال قبل که مورد بحثمان بود، برگردیم.

بازی زبان به صورت اصلی آن، که گفتار باشد قدمتی چند صد هزار ساله تا یک میلیون ساله دارد. در حالی که پیدایش و اختراع خط، پدیده‌ای بسیار جدید است و حتی ابتدایی‌ترین صورت آن، از ده هزار سال فراقی نمی‌رود. پس باید بخاطر داشته باشیم که در زبان، بیان و گفتار اصل است و خط و نوشته فرج. چنانکه در هر خانواده‌ای، کودک اول گفتار و حرف زدن را یاد می‌گیرد و چند سال بعد، به مدرسه می‌رود و خط را می‌آموزد. چنانکه در بسیاری جوامع، همه مردم به مدرسه نمی‌روند و خواندن و نوشتن نمی‌آموزند. در حالیکه همه بدون استثنا حرف می‌زنند و گفتار را می‌دانند و برای رفع نیازمندی‌های خود، پوسته از آن استفاده می‌کنند.

گفتیم که پس از صدها هزار سال که از پیدایش زبان بر روی کره زمین می‌گذشت و در جوامع انسانی و در ارتباط میان آنها، مورد استفاده بود برای نشان دادن و ثبت اصوات زبان به عنوان یک وسیله ثانوی، خط به وجود آمد با هنر بگویم اختراع شد.

زبان شناسی، اختراع خط را در چندین مرحله می‌شناسد که سرانجام، بر اثر تجزیه کلمات که به حروف منتهی می‌شود، خط به صورت امروزی آن (خط الفبایی) اختراع شد. خط الفبایی که نماینده اصوات مجزا و مستقل زبان باشد، در حدود سی تا چهل علامت دارد و شما می‌توانید کلمات هر زبانی را به وسیله ترکیب این ایزاکه به حداقل ممکن تقلیل داده شده است، بنویسید.

همین‌که خط بر اثر تکامل به «حروف» منتهی شد، قسمت انسانی این اختراع صورت گرفته بود و پس از آن می‌توانست ظریف‌تر و عملی‌تر بشود. اختراع خط، اتصال زبان را آسان‌تر کرد و خود به خود تصویری در اجتماعات بشری مخصوصاً در شهرهای بزرگ و مثل تجمع مردم به وجود آورد.

زبان به اتکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسیده و اندیشه انسان هرچه بیشتر از آن استفاده کرده و بهره‌مند شده است.

به قول و نوشته دکتر هائوری در زبان‌شناسی و زبان فارسی، نوشتن در ابتدا نوعی از جادوگری محسوب بود. از نخستین روزگاری که خط اختراع شد، اقوام و ملت‌های مختلف آن را با عوالم فوق بشری مربوط می‌پنداشتند. عبریان معتقد بودند تئود خط را به موسی الهام کرده است. مصریان به فراری که اسلاطون در «کاموس» نوشته است خط را آفریده ضدای «نوت» می‌دانستند. یونانیان اختراع خط را در ردیف اکتشاف آتش می‌شمردند و «کاموس» مخرج خط را در شمار خدایان یا نیمه خدایان می‌آوردند. اینکه در شاهنامه نیز موجودات فوق بشری، یعنی دیوان را مخرج خط شمرده و گفته‌اند که ایشان

«نوشتن به ضرور پیاموختد

دلش را به دلتش بسر افشروختد»

شاید از همین اعتقاد باشد.

علت پیدا شدن اینگونه عقاید، شاید این باشد که نوشتن را کاری عجیب و رموز می‌دیدند و به این سبب آن را با علوم غیبی، مانند سحر و جادو مربوط می‌شمردند و از آن بیم داشتند.

نخستین آثار نوشته که در آن نام اشخاص آمده است از توح طلسم و تعویذ است. پادشاهان و فرمانروایان نام خود را روی سکه‌های طلا و نقره حک می‌کردند. تا قدرشان حفظ شود. هنوز هم این تصور وجود دارد و روی سکه‌ها و حتی اسکناس‌ها نام و عکس اسلاطین و رؤسای جمهوری دیده می‌شود.

اعتقاد به ارزش و اہمیت «نوشته» امری طبیعی است زیرا از تفاوت‌های دو گونه زبان (گفتار و نوشتار) این استنباط حاصل می‌شود. زیرا که گفتار تنها

به وسيله خط سکن بود ثبت شود و باقي بماند. «گفته» تا پابدار و بي اعتبار بود اما «نوشته» سند شمرده می‌شد. چیزی که هنوز به قوت خود باقي است. هنوز هم خط «سند» است.

هنوز هم در بسیاری از فرهنگ‌های جوامع، اگر بخواهند از کسی به نیکی و بزرگی و جوانمردی یاد کنند می‌گویند «حرفش سند است» یعنی ارزش و اعتبار گفتارش را به حد نوشته و «سند» می‌رساند.

اکنون لازم است که به‌طورکلی ببینیم این دو شکل زبان (گفتار و نوشتار) چه تفاوت‌هایی دارند و ویژگی‌های هر کدام را بشناسیم.

### تفاوت ویژگی‌های گفتار:

۱- زبان گفتار را در کودکی و در خانواده و در معرض زبان می‌آموزیم و در فرایندی خاص، قوانین و قواعد آن با خود پیچیدگی‌هایش به طور ناآگاه وارد مغز و دستگاه عصبی ما می‌شود و مغز ما در همان دوران با فعالیت‌های بی‌ماتد خود (افکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی، رشد عصبی، شناسایی‌های عصبی ما از دنیای پیرامون و توانایی‌های زبانی) بر خط اهزای آن آگاهی پیدا می‌کند. کمی پس از آن به تقلید آواهای گفتار می‌پردازیم تا حرف زدن را یاد بگیریم و هنگام حرف زدن به طور خودکار از آن اطلاعات استفاده می‌کنیم.

۲- برای استفاده از شکل گفتار، نیازی به تهیه ابزار و لوازم کلام نیست و بهره‌گیری از آن هزینه‌ای ندارد.

۳- برای حرف زدن، اندام و عضوی که مخصوص گفتار باشد نداریم و از اندام‌ها و اعضای دیگر استفاده می‌کنیم.

۴- روز و شب، روشنایی و تاریکی و بالاتر از زمان و مکان و زمانی برای حرف زدن اختصاص نیافته است. هر لحظه که تصمیم بگیریم، و در هر کجا که نیاز باشد، می‌توانیم از شکل گفتار استفاده کنیم.

۵- شکل گفتار با موقوف، محدودیت فاصله و برد مفید دارد. مثلاً صد متر یا

بیشتر، در حالت غریب زدن، و به فاصله‌های دور نمی‌رسد و طول مسافت با فشار و شدت آوا ارتباط دارد.

۸- کلام ملفوظ را اصطلاحاً باد هوا می‌گویند، زیرا پس از انتشار، بلافاصله مستهلک می‌شود و از بین می‌رود و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند (چیز در باد و خاطره و در حافظه دیگران) مثل «حرف باد هواست» نشان دهنده این خاصیت گفتار است.

۹- از گفتار و از حالت آواز می‌توان به صورت آواز و نغمه و ترانه هم استفاده کرد. در این صورت به نوعی موسیقی نزدیک می‌شویم و با در حقیقت به هنر موسیقی دسترسی پیدا می‌کنیم.

۱۰- گونه و شکل ملفوظ، می‌تواند همه اصوات، عواطف، افکار، تجارب و دانش ما را به دیگران منتقل نماید. تغییر لحن و آوایی گفتار در این انتقال نقش دارد.

۱۱- گونه یا شکل گفتار اثر گذار است و دیگران را به هیجان می‌آورد و می‌تواند در یک لحظه، آنها را به اوج تحریک عصبی برساند مانند نفرت، خشم، عشق و ایثار و یا برعکس آنها را اوج تحریک عصبی و احساسی، پایین بیاورد و آرام سازد.

۱۲- شکل ملفوظ، یک رابطه دو سویه است. یک سوی آن گفتن و سوی دیگر شنیدن. مثل هر رابطه‌ای و مثل هر پيامی «گیرنده» و «فرستنده» دارد.

۱۳- گفتن و شنیدن همزمان صورت نمی‌پذیرد و باید برای شنیدن سکوت کرد و پس از آن به گفتن پرداخت.

۱۴- گفتار می‌تواند برای یک نفر یا برای یک جمع باشد، ولی حرف چند نفر را نمی‌توان در یک زمان شنید. متعدد پیام و آوا در آن واحد، موجب اختشاش در درک پیام می‌شود.

۱۵- هر زبانی دستگاه آوایی و وزمی دارد با دستور زبان ویژه، برای شنیدن

و گفتن (ارتباط) باید به توان و توانمندی آن آگاهی داشت.

۱۴- گفتار و آوای انسانی، نشان دهنده سن و سال و طبقه فرهنگی و اجتماعی است. با شنیدن صدا و گفتار هر کس می‌توان به میزان سواد، فرهنگ، آرزو، عقیده، دانش و تخصص گوینده آن پی برد و سن او را حدوداً تخمین زد.

۱۵- گفتار هر زبانی در تغییرات جغرافیایی عوض می‌شود. آن چنانکه دیگر به راحتی درک و فهم نشود در این صورت به آن لهجه می‌گویند.

۱۶- گفتار، می‌تواند دچار سبک و اشتباه شود که اصلاح شدنی است یعنی می‌توان با تقاضا صورت اصلاح شده و درست آن را بیان کرد.

اینجا که بر مردم برخی از خصوصیات و توانایی‌های شکل گفتاری زبان بود. اضافه بر اینها گفتار در گونه‌های مختلف طبقاتی نیز قابل بررسی است.

و ادب و مآثری های شکل، نوشتاری زبان.

۱- شکل مکتوب پس از شکل مکتوب آموخته می‌شود. ما همزمان توانایی‌هایی (زبان آوازی)، تفکر و گفتار را در خانواده می‌آموزیم و بعد از آن و پس از طی چند سال حفظ و نوشتار را یاد می‌گیریم. علاقه‌های قراردادی خط و شکل نوشتاری، اختراعی است که پس از صد ها هزار سال که با شکل گفتاری رانندگی کرده بودیم، صورت گرفته است.

۲- برخلاف گفتار، از شکل نوشتار بدون وسایل و ابزار نمی‌توان استفاده کرد برای تهیه وسایل نوشتن، باید ابزار لازم را تهیه کرد و متعلق برداشت ذخیره می‌شد.

۳- برای نوشتن دو نوع وسیله لازم است: یکی قلم یا وسیله حک و نوشتن معروف و کلمات و دیگر سطح مناسب و صاف برای ترق و کشش از جنس گل و سنگ و الواح فلزی و چوب گرفته تا پوست حیوانات و کاغذ.

۴- این شکل زبان، پس از نوشتن و ثبت باقی می‌ماند و می‌توان آن را به نقاط دور و نزدیک، به هر کجا که امکان فرستادن باشد ارسال داشت. چون

بیت می‌شود و باقی می‌ماند می‌توان آن را سال‌ها حفظ کرد. تا تسل‌های آینده از آن با خبر شوند. انتقال فرهنگ، دانش و ادبیات به دیگران و به آیندگان از این طریق صورت گرفته است. به این دلیل مردم برای نوشتار ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند.

۸- خط و نوشته در آغاز و پس از اختراع، حالت رمز را داشت و فقط عده کمی از آن استفاده می‌کردند. پس از گذشت سال‌ها که بیشتر مردم از آن سر در آوردند، خط و نوشته همگانی شد. به همین دلیل خواندن خط‌های باستانی و نوشته‌های زبان‌های هزاران سال پیش به کشف رمز می‌ماند. علم زبان شناسی، تقریباً همه خطوط باستانی را کشف کرده و خوانده است.

۹- این شکل زبان نیز دو سویه است. گفتن و شنیدن- نوشتن و خواندن. برای ایجاد ارتباط، باید هر دو طرف پیام (گیرنده و فرستنده) از قوانین آن با خبر باشند.

۱۰- شکل مکتوب زبان، پس از فعال شدن سلول‌های مغز و تثبیت قوانین زبان در ذهن (تولش) و پس از نمود آوایی گفتار، به وجود می‌آید و در هنگامی که توانایی‌های ذهنی و مغزی تقریباً کامل شده است. پس این شکل زبان (نوشتار) در دوران شکفتگی فکری آموخته می‌شود.

۱۱- چون برای نوشتن، مجال و فرصت فکری، بیشتر از زمان گفتار هست، در نتیجه انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌ها، فرم و حالت جمله بندی‌ها و به‌طور کلی استفاده از دستور زبان، بهتر صورت می‌گیرد و نویسنده با کمک توانایی‌های زبانی و فعالیت‌های مغزی، در زوایای ذهن و اندیشه، جستجو و کشف‌ها و کشف‌های بیشتری برای بهتر نوشتن می‌کند، و می‌تواند به هنرهای کلامی نظیر نویسندگی و شعر دست یابد.

۱۲- در این مرحله، چون نوشتار ابیت می‌شود، نویسنده می‌تواند سطرهای قبل را بازخوانی کند و در صورتی که لازم دانست آنها را تغییر دهد یا به کلی

عوضی کند. در نوشته هم، مانند گفته ممکن است دچار سهو و اشتباه شود. که با استفاده از نوشتاری‌های ذهنی زبان، اصلاح یا تغییر، و صورت پذیرفته نوآوری و ابداع، ممکن می‌شود.

۱۰- برای نوشتار هم، مانند گفتار، اقدام‌های ویژه‌ای نداریم. و از اعضای که کار اصلی آن اعمال دیگر است استفاده می‌کنیم. بیشتر با دست راست و کمتر با دست چپ، می‌نویسیم. در صورت فقدان دست‌ها از پاها یا از دهان هم استفاده شده است.

۱۱- بر خلاف گفتار، برای نوشتن، هر لحظه نمی‌توان اقدام کرد. باید شرط داشتن سواد، آشنایی ذهنی و روانی داشت، وسایل کار را فراهم نمود. اقلم و کافه‌ها و از نور هم به اندازه کافی برخوردار بود. انسانی بر آنها در حال حرکت و بر روی سطوح نامناسب و متحرک هم نمی‌توان نوشت. نوشتن تابع شرایط زمان و مکان است.

۱۲- در شکل نوشتاری، حروف و کلمات به ترتیب و یکی یکی در ذهن ساخته می‌شوند و سپس بر روی کاغذ نقش می‌پذیرند. زبان‌شناسان واژه‌های نوشته را مثل جمله‌های زنجیر پیوسته و به دنبال هم می‌دانند و رشته یا زنجیر کلام را در یک مسیر فرضی و در خط زمان و مکان می‌بینند. در نمود گفتاری هم همین گونه است. ولی نقطه در خط زمان، در شمع و در خواندن هم، از همین مسیر و خط باید عبور کرد و پیام را دریافت نمود. وجود ترتیب زمانی و مکانی در زنجیر کلام، برای درک و فهم پیام هستی و لازم است، وگرنه پیام با منظور گوینده و نویسنده را درست نخواهیم فهمید.

۱۳- تا آنجا که آثار تاریخی و سنگ نوشته‌ها، حتی اسطوره‌ها می‌گویند و نشان می‌دهند، پس از ایجاد سرزمین‌ها و کشورهای مستقل و حکومت‌های مرکزی، نیاز به یک زبان مشترک که بتواند فراسین، قوالتین و افکار حکومت‌گران را به تمام نقاط کشور برساند، اساسی می‌شد و بدون خط و

نوشتار هم اختراع شده بود. یک یا دو زبان در گونه و نمود خطی و نوشتاری علاوه بر امور دیگر این وظیفه را نیز به عهده گرفت و نمود نوشتاری عمومیت بیشتری یافت و زبان مشترک مردم با سواد شد.

قبل از اسلام چنین زبانی برای برقراری و استمرار حکومت همیشه در ایران وجود داشته است. حتی در کنار آن، زبان دینی اوستا هم دیده می‌شود که البته هر دو زبان به مرحله مشترک بودن رسیده بودند.

پس از اسلام هم این وظیفه زبان فارسی دری بوده، که در هر کجای سرزمین بزرگ ایران، زبان مشترک ایرانیان باشد.

این اشتراک در درک و فهم و دریافت، بیشتر یا تنها در گونه نوشتاری این زبان است و گونه گونه گفتاری همین زبان مشترک چون با لهجه‌های گوناگون محلی آمیخته و بیان می‌شود. نمی‌توانست زبان مشترک میان همه اقوام و قایل درک برای همه ایرانیان باشد. مگر اینکه به قول معروف «کتابی» صرف زده می‌شد که تازه آن هم متناهی به گونه نوشتاری و برگرفته از آن است.

اینجا که برشمریم، بخشی از ویژگی‌ها، توانایی‌ها و تفاوت‌های دوشکل زبان بوده نمود گفتاری و نمود نوشتاری.

## ۷

### زبان رادیو و تلویزیون، کتبی یا شفاهی؟

به راستی زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی است، یا کتبی؟

البته از این روی که از رادیو، زبان را به صورت شفاهی می‌شنویم، ممکن است فکر کنیم با این طور به نظر برسد که زبان رادیو شفاهی است. اما وقتی خبرهای رادیو را گوینده می‌خواند و می‌دانیم که از روی نوشته‌های این کار را می‌کند آن وقت به فکر می‌افتیم که این زبان فقط شفاهی نیست. همین طور وقتی گوینده شعری می‌خواند، یا مطالبی را از کتاب‌های قدیم و جدید نقل می‌کند، باز فکر می‌کنیم که زبان رادیو شفاهی نیست و آن وقت میان شفاهی و کتبی بودن این زبان، مردد می‌مانیم.

این تردید و سرگردانی میان شفاهی و کتبی، با گفتار و نوشتار همیشه وجود داشته است. حتی برای گویندگان و نویسندگان رادیو، در تلویزیون هم همین‌طور است. اگرچه در تلویزیون تصویر، رنگ، نور و خیلی چیزهای دیگر هم هست ولی به هر صورت، زبان نقش اصلی انتقال پیام و مفهوم را بر عهده دارد.

حتی در نمایش‌های رادیویی و تلویزیونی، با همه تلاش و هنری که بازیگران و هنرپیشگان در بیان دراماتیک و کاملاً طبیعی خود دارند، باز می‌دانیم که متن نمایش به صورت نوشته در اختیارشان بوده و بارها آن متن را

خوانند و ترمین گردانند. تا به خوبی نقش خود را بازی کند و چنان بیان طبیعی و روانی داشته باشد که تصویر اینکه از روی نوشته می‌خوانند در شنونده به‌وجود نیاید. (با وجود آن که نام نویسنده نماینده هم رسماً اعلام می‌شود)

در خواندن اخبار اتا، اصل پیام در متن خبر و در نوشته است و گوینده خبر باید نشان دهد خبری که می‌خواند مستند و از روی نوشته است و به این ترتیب اعتبار و سندیت دارد (سیاست اخبار خبرخوانی در تلویزیون، که گوینده با استفاده از یک دستگاه نوشتن نزدیک و در جلوی دوربین به نام «تایکوب» این اصل را معکوس و مخدوش نشان می‌دهد. نمی‌دانیم مستکی بر چه فکری است) و چه سیاست را دنبال می‌کند؟ باید در این مورد بیشتر صحبت کرد! از سوی دیگر مجری یک مسابقه رادیویی یا تلویزیونی، قسمت‌هایی از برنامه را که سؤال‌های مسابقه است، از روی نوشته می‌خواند و جواب‌ها را نیز، ولی خیلی وقت‌ها هم با شرکت کنندگان، حتی شنندگان و بینندگان، از خود و بدون نوشته، حرف می‌زند یا در گزارش‌های ورزشی، گزارشگران و مفسرین، بدون وقفه صحبت می‌کنند. در خیلی برنامه‌های دیگر هم همین دوگانگی وجود دارد. در بعضی برنامه‌ها، از گزارشگران سؤال‌هایی می‌شود و آنها بدون استفاده از نوشته پاسخ می‌دهند. (البته گاهی هم به نوشته‌ها و یادداشت‌های خود مراجعه یا نگاه می‌کنند)

در این فصل، به بررسی این مسئله می‌پردازیم و سعی می‌کنیم جویی برای این سؤال پیدا کنیم که زبان رادیو (و تلویزیون) شفاهی است؟ یا کتبی؟ کمتر خواننده یا شنیدار که یکی از صاحب نظران و استادان زبان یا ادبیات فارسی، در سخنرانی‌ها و مقاله‌های متعددی که درباره اشتباهات و غلط‌های خوانی‌های رادیو و تلویزیون داشته، یا گفته و نوشته‌اند و ر اینم‌هایی سودمندی هم کرده‌اند، به طور مستقیم به این سؤال پرداخته باشند یا اگر توجه کرده‌اند، پاسخی قطعی برای آن یافته باشند.

در چند سینار زبان فارسی در صداوسیما، استادان و صاحب نظران، سخنرانی‌های ارزشمندی در جهت شناخت زبان در این دو رسانه و مسائل مربوط به آن ایراد کردند و انتشارات سروش آنها را چاپ و منتشر کرد.

در «نخستین سینار زبان فارسی در صدا و سیما» از جمله سخنرانان، دکتر نصرالله یورجوانی استاد دانشگاه و سرپرست نشر دانشگاهی بودند که در سخنرانی خود با عنوان «زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی یا کتبی؟» این سؤال را مورد بررسی و پرسش قرار داد و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود به جواب اصلی و اساسی هم نزدیک شده است. متن سخنرانی را انتشارات سروش چاپ کرده است. اجازه بفرمایید قسمت‌هایی از این سخنرانی را مرور کنیم.

قبل از این کار، بگویم که ایشان برای طرح مسئله زبان در رادیو و تلویزیون و نشان دادن ارزش و اهمیت این دو رسانه صوتی و تصویری، و جایگاه زبان در آنها، و امر پیام و پیامرسانی، و انتقال مفاهیم و بسیاری مطالب دیگر، به نکته‌هایی نوبته و اشاره کرده‌اند که از بسیاری جهات مورد علاقه هر جستجوگری است که بخواهد به زبان معیار و بیان معیار، آنچه که در رادیو و تلویزیون مورد استفاده است، دست یابد.

بخش‌هایی از این سخنرانی که با موضوع بحث ما مربوط است، نقل می‌شود و علاقمندان را به متن کامل سخنرانی ارجاع می‌دهیم. درباره بخش‌هایی هم که مربوط به فرهنگ، گفتاری و نوشتاری در ایران قبل از اسلام است و موافق نظر سایر پژوهشگران نیست، در فصلی جداگانه توضیح خواهیم داد.

دکتر یورجوانی:

«امروز در تاریخ رادیو و تلویزیون، حتی به هرات می‌توان گفت در تاریخ

زبان فارسی روز بهتری است<sup>۱</sup> و اهمیت آن در تشکیل و برگزینی همین سمبازی است که دربارهٔ زبان فارسی ندارک دیده شده است.

«این حادثه خود یکی از مهم‌ترین وقایع فرهنگی است که در نیمهٔ قرن اخیر در صحنهٔ فعالیت‌های فرهنگی کشور پدید آمده است.»

اهمیت این سمباز به ماهیت صدا و سیما و ارتباط آن با زبان بستگی دارد. صدا و سیما امروز یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی در جامعهٔ ماست و سرنوشت زبان فارسی بیش از هر رسانهٔ دیگری در دست اوست. صدای سیما وسیله‌ای است که می‌تواند زبان فارسی را زنده نگه‌دارد و می‌تواند آن را منسوخ کند. این استعداد و این قدرت در اختیار هیچ رسانهٔ دیگری نیست.

«از عصر این رسانه در کشور ما مذلت زبانی نمی‌گذرد و پیش از این نیز کوشش‌هایی برای حل مسئلهٔ زبان در این دستگاه به عمل آمده است. ولی آن کوشش‌ها برآکنده بوده و مبتنی بر برنامه‌ریزی حساب شده‌ای نبوده و به هر حال ادامه نیافته است. به جرأت می‌توان گفت که در رادیو و تلویزیون کشور ما تا کنون اقدام مؤثری در راه حفظ و بهبود زبان فارسی صورت نگرفته است و این بیشتر بدین علت است که دانش فعالیت و نفوذ رادیو و تلویزیون هیچ‌گاه به پایهٔ امروز نرسیده و مسئلهٔ زبان نیز تا این حد جدی نبوده است.»

رادیو و تلویزیون نه تنها برای حل مسئلهٔ زبان اقدام مؤثری به عمل نیاورده بلکه در حقیقت خود مسئلهٔ زبان به طور کلی و مسئلهٔ زبان فارسی به‌خصوص، در همهٔ ابعاد آن مطرح نشده است. قبل از اینکه برای حل مسئلهٔ کوشش به عمل بیاید، باید خود مسئله روشن گردد.

«شاید ما در این دو روز نتوانیم نتایج عملی فروانشی از سخنرانی‌ها و کمیسیون‌ها به دست آوریم. ولی این به‌هیچ‌وجه از اهمیت کار نمی‌کاهد. طرح

۱. ده‌مین سمباز زبان فارسی در صدا و سیما تهران ۱۳۹۷

مسئله و توجه دادن مسئولان به آن. به خودی خود مهم است و همین که فرد فرد همکاران، گویندگان، نویسندگان و مجریان صدا و سیما مسئله را به جد بگیرند و آن را در جامعه فرهنگی مطرح سازند و راه را برای اقدامات عملی باز نمایند، درخور تقدیر است.

همیشه هر رسانه‌ای که برای انتقال اندیشه از زبان استفاده می‌کند با مسائلی مواجه است. کتاب و مجله و روزنامه نیز به عنوان وسیله ارتباطی مانند رادیو و تلویزیون از زبان استفاده می‌کند. ولی همان طور که اشاره کردم مسئله زبان در رادیو و تلویزیون هشاش تر است. چرا؟

دکتر یور هوادی در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«باید مسئله را از دیدگاهی وسیع تر طرح کنیم و نقش زبان را به طور کلی به عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و اندیشه در نظر بگیریم. زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و عواطف میان افراد انسان. ارتباطی که افراد انسان با یکدیگر برقرار می‌کنند. منحصر به زبان نیست. استفاده از تصویر و نقش و رمز نیز از وسایل ارتباطی است. امروزه تلویزیون در کنار زبان از آنها هم استفاده می‌کند. اما از میان همه این وسایل، زبان امتیاز دیگر و اهمیت بیشتری دارد. این امتیاز و اهمیت به دلیل نسبی است که زبان با پیام دارد. زبان وسیله انتقال معانی (پیام) به دیگران است. اما خصوصیت آن در این است که زبان محلی از همان معانی است.»

«زبان یا سخن، صورتی دارد که معانی را در نهاد خود حفظ می‌کند. این صورت، ظاهر سخن است و ظاهر خود وجهی است از معنی. نسبت لفظ و معنی نسبتی است شگفت انگیز و عمیق که کمتر متفکری آن را نادیده می‌گیرد. این نکته بخصوص از نظر کسانی که از خوان کلام اله قوت می‌خورند و به اعجاز قرآن نهایت دارند، پوشیده نیست.»

همین رابطه تنگاتنگ میان لفظ و معنی یا زبان و اندیشه است که زبان را

به‌عنوان یک وسیله ارتباطی، از وسایل دیگر متمایز می‌شازد. زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی، ناقل فکر و اندیشه است. ناقل حکمت و علم و معرفتی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و تمدن و فرهنگ را پدید می‌آورد. حیات هر تمدن در گرو حکمت و علوم و معارفی است که نسل‌های سازنده آن به مرور زمان پدید آورده‌اند. اگر این حکمت و علوم و معارف فراموش شود آن تمدن نیز از بین خواهد رفت. از آنجا که زبان جنبه‌ای از تفکر است، پاسداری از تفکر، پاسداری از زبان است. زبان جلوه‌گاه تفکر است و اگر زبان یک تمدن تغییر کند، تفکری که در دل آن زبان است و در الفاظ و عبارات آن تجلی کرده است فراموش خواهد شد.

«انجا منظور ما زبان فارسی است. این زبان جلوه‌گاه تفکر ایرانی است در دوره اسلامی. فارسی کلید گنجینه عظیمی است از حکمت و علوم و معارف اسلامی- ایرانی. این حکمت و معارف بخشی از هویت فرهنگی ماست و اگر ما کلید این گنجینه را از دست بدهیم، پیوند ما با دین ما و تفکر ما و حکمت ما و فرهنگ ما گسخته خواهد شد و ما ملتی خواهیم شد بی ریشه و بی هویت.»  
«این معنی از نظر نیاکان ما که سازندگان و ناقلان حکمت و معارف ایران بودند، پوشیده نبوده است. دوازده قرن از عمر این زبان فارسی می‌گذرد و در این مدت، حکما و متفکران ما قطره قطره به خزانه علوم و معارف این زبان افزودند و دریای زبانی را به دست ما سیردادند. عظمت این گنجینه و سزای مداوم و گسترش آن در گرو یک چیز بوده است و آن حفظ صورت و قالبی است که این اندیشه‌ها و علوم و معارف و حکمت در آن ریخته شده است. یعنی زبان فارسی.»

«تاریخ زبان فارسی اصحاب آور است. فرزندان ما امروز در مدارس، اشعار شعری قدیم ما چون رودکی و فردوسی را به سهولت می‌خوانند و می‌فهمند. اشعاری که بیش از هزار سال از عمر آنها می‌گذرد، همین مداوم است

که موجب شده است میراث فکری و فرهنگی ایران از دست نطاول اتمام مضمون بماند و ما امروز ملتانی باشیم با هویت تاریخی و فرهنگی، نه یک ملت بی‌ریشه و بی‌سابقه.

«بطور شد که زبان فارسی در طول این مدت دراز، بهرجهت اصل خود را حفظ کرد؟ این معنی به راستی شگفت آور است و چه با بعضی گمان کنند که این امر تصادفی است، ولی چنین نیست. ایرانیان سرمدی بودند با سابقه فرهنگی، با تمدنی درخشان، و چون به اسلام مشرف شدند از روی همان سابقه فرهنگی در صدد ساختن هویت جدید خود برآمدند و با تفکری اسلامی به تأسیس حکمت و معارف زبان خود مبادرت ورزیدند. همان گونه که ایرانیان به مرور زمان سعی در تأسیس این حکمت و معارف و بسط آن نمودند، زبان خویش را نیز حفظ کردند. متفکران و بزرگان ما می‌دانستند که حفظ هویت ایرانی فقط از راه تداوم بخشیدن به زبان فارسی میسر است. فردوسی وقتی می‌خواست از حیات ایرانی و هویت ایرانی سخن بگوید، موضوع زبان را پیش کشید و گفت: «عجم زنده کردم بدین پارسی». خطری که هویت ایرانی را در دوره اسلامی تهدید می‌کرد تو اذیرستی عرب بود. این تو اذیرستان می‌خواستند زبان خود را به ملت‌های مسلمان تحمیل کنند و در مواردی هم موفق شدند. فرق میان عرب و عجم در یک چیز بود و آن زبان بود. تو اذیرستان عرب مرد اسلام نداشتند. ایران ملتانی بود مسلمان. چیزی که این تو اذیرستان می‌خواستند تقی هویت قومی ایرانیان بود و این کار از یک راه میسر بود از این بردن زبان فارسی. ایرانیان مسلمان با علم به این مطلب سعی کردند زبان فارسی را زنده نگه دارند تا از این راه تسلیم قوت عرب نشوند. این خود بزرگترین خدمتی بود که ایرانیان به بهائی شدن دین مسیح اسلام نمودند. ایرانیان می‌خواستند که هویت خود را و حکمت و معارف اسلامی- ایرانی خود را حفظ کنند و می‌دانستند که این کار در گروی زنده نگه داشتن زبان فارسی است.

می‌دانستند که این زبان جلوه‌گاه تفکر ایشان است و می‌دانستند که فارسی کلید گنجینه حکمت و معارفی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و می‌دانستند که اگر این کلید را از دست بدهند ارتباط آنها با نسل‌های پیشین گسیخته خواهد شد و تفکر، تجلی‌گاه خود را از دست خواهد داد.

«چگونه این کلید را حفظ کردند؟ نیاکان ما از روی علم و آگاهی کوشیدند تا زبان فارسی را که سر هویت ایشان بود حفظ کنند. اما چگونه؟»  
 «در پاسخ به این سوال ما باید به مسئله حفظ و تداوم زبان در دو جامعه اشاره کنیم:

یکی جامعه قدیم که استفاده از زبان در انتقال حکمت و مآثر فرهنگی، به صورت شفاهی یا گفتاری انجام گرفته است و دیگر جامعه جدید که وسیله انتقال، مکتوبات است، یعنی کتاب و مجله و روزنامه. در جامعه قدیم از زبان عمدتاً به صورت گفتاری استفاده می‌شده.

با ادب و فروتنی بسیار و با عرض یوزش از استاد پور جوادی، باید گفت تقسیم به دو جامعه قدیم و جدید و شیوه انتقال فرهنگ در این دو جامعه که ایشان به طور روشن و صریح از فرهنگ شفاهی یا گفتاری در جامعه قدیم و فرهنگ کتابی یا نوشتاری در جامعه جدید نام می‌برد، به‌خصوص در آنجا که «کتاب و مجله و روزنامه» را در کنار هم و مربوط به جامعه جدید می‌داند ابهام‌هایی را برمی‌انگیزد!

به نظر ایشان «محول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تعویلی بود که پس از اختراع گوتمبرگ و بدوژه از قرن هجدهم به بعد، ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به‌درج پدید آمد» و اضافه می‌نماید: «جامعه جدید جامعه‌ای است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند»

البتّه همه علم و اخلاق ما از گذشته‌های فرهنگی و وجود اندیشه‌های

متعالی انسان از زمانی است که خط و کتابت اختراع شده و آثار آن را باقی‌مانده از تمدن، فرهنگ، حکمت، معرفت، و از این قبیل فعالیت‌های فرهنگی انسان‌ها قبل از اختراع خط، هیچ ضری و اثری در دست نیست و بنابراین هرچه بگویم از روی حدس و گمان است.

ب- درباره خط و کتابت دکتر خاخری در «زبان‌شناسی و زبان فارسی» می‌نویسد: «اختراع خط ظاهراً یکباره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح (پیش از سه هزار و پانصد سال قبل) در قاور میانه انجام گرفته». استاد خاخری در همان کتاب، آثار همه مطالعات علمی، فکری و فرهنگی را از زمانی که خط به وجود آمد با اندکی پس از آن می‌داند، زیرا ما از روی آثار است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم. دکتر باطنی هم در «زبان و تفکر» می‌نویسد: «وقتی درباره زبان سخن به میان می‌آید، اکثر مردم به طور ناخودآگاه به خط و نوشته فکر می‌کنند».

ج- از سه هزار و پانصد سال قبل که خط اختراع شد و در حقیقت تحولی عظیم و بنیادی در زندگی و تمدن انسان صورت گرفت، کتاب و کتابت نقش اصلی و اساسی انتقال حکمت، اندیشه، علم و فرهنگ را برعهده داشت، وگرنه بدون کتاب و نوشته، گذشته‌های فکری انسان در تاریکی و بی‌اختلاعی است. فرهنگ شفاهی هم در کنار و متأثر از فرهنگ نوشتاری می‌تواند وجود یابد. علاقه به خط و کتابت، بهت و قاج مهم تاریخی و اجتماعی، ضرب سکه، کتیبه‌نویسی، و انتقال دانش، تفکر، حکمت و معرفت، نگارش اوستا و متون مذهبی و نسخ‌برداری از آنها توسط کاتبان در ایران باستان امری است غیر قابل انکار. اصولاً فرهنگ، سرگ و والایی ایرانیان چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، به گونه و مقیاسی بوده که در حافظه گفتاری نمی‌مانده و نیاز به ثبت و نگهداری آنها، نیازان ما را به طرف اختراع خط و فرهنگ نوشتاری هدایت می‌کرده است. چنانکه رودکی گفته است:

نا جهان بود از سر آدم هرگز / کسی نبود از راه دانش بی‌نیاز  
 سرزمان بخرد اندر هر زمان / راز دانش را به هر گونه زبان  
 گسرد کردند و گرامی داشتند / تا به سنگ اندر همی بستگاشتند  
 دانش اندر دل چراغ روشن است / وز همه بد برین توبه‌وشن است  
 جدا از اینها در ایران همیشه یک زبان مشترک وجود داشته است. زبان  
 مشترکی که میان اقوام و عشایر گوناگون اتحاد و ارتباط برقرار کند و آنها را  
 تحت یک حکومت مرکزی در آورد و فرمان‌های حکومت را به همه شهرهای  
 ایران برساند. در گونه نوشتاری بوده است. اگر به گذشته‌های دور هم کاری  
 نداشته باشیم. از قبل از زمان ساسانیان این زبان مشترک وجود داشته و وجود  
 کتاب‌های متعدد نشان آن است. فقط بعد از اسلام یکی از این زبان‌ها که  
 ساده‌تر، روان‌تر و خوش‌آهنگتر بود، رونق بیشتری گرفت (زبان فارسی دری) و  
 ماندگار شد. نتیجه آنکه دو جامعه قدیم و جدید غیر از دو جامعه گفتاری و  
 نوشتاری باید بررسی شود. جامعه قدیم گفتاری مربوط به قبل از اختراع خط و  
 کتابت می‌شود که از آن بی‌شیر هستیم و گونه دو جامعه گفتاری و نوشتاری  
 همیشه در کنار هم و متاثر از هم وجود داشته است. چنانکه امروز هم هست.  
 درباره وجود خط و کتابت در ایران باستان و پیچیدگی و مقدار آن گریه به  
 ظاهر ارتباط چندانی با مباحث این کتاب ندارد. اما چون نشان دهنده گذشته  
 تابناک فرهنگی و تمدن درخشان ایران قبل از اسلام است و خود استاد  
 یور جواد می‌گوید هم به آن مباحثی هستند. نمی‌توان از آن چشم پوشید و گویندگان  
 جوان را که در حقیقت از دامه مرزداران و نگهبانان زبان و ادبی فارسی دری  
 ضلوعت شد از «آن همه» بی‌خبر گذاشت. با این انگیزه در بحثی دیگر به «خط  
 و کتابت» در ایران می‌پردازیم.

استاد یور جواد می‌گوید: پس از آن، درباره شعر و سخن منظوم و ارزش و اهمیت  
 آن سخن می‌گوید و اینکه در سخن منظوم خاصیت بیان حکمت وجود دارد و

جیسی حدیثی از قول حضرت پیامبر(ص) نقل می‌کند که عطار آن سخن را بدین‌صورت به نظم در آورده است:

آنکه بود او سرور پیغامبران، گفت: در زیر زبان شاعران،  
هست حق را گنج‌هایی بی‌شمار، من آن، یک می‌دانم از هزار  
و می‌گوید: شعر سخنی است که خداوند در آن حکمت نهاده است.  
دکتر یور هوادی اضافه می‌کند:

«بنابر این، شعر نه تنها بیان کننده حکمت است، حکمتی دربارهٔ عالم آفرینش، بلکه خود حافظ و نگهبان این حکمت نیز هست. این خاصیت به طور کلی در هر شعری وجود دارد حتی اشعار جاهلی. این یکی از دلایل است که شعر را «دیوان عرب» نامیده‌اند. این خاصیت نگهداری و نگهبانی در شعر، نتیجه نظم یا وزن و قافیه است و لذا در کلمات هزار و مثال سوره نیز که در آنها نظم رعایت شده است، تا حدی وجود دارد. بنابراین بهترین وسیله‌ای که در جامعه قدیم، در فرهنگ شفاهی برای حفظ مآثر و حکمت معنوی و ادبیتهٔ قومی وجود داشته است، نظم بوده است که به سخن داده می‌شده است.»

«علاوه بر نظم و وزن در سخن، بزرگان ما در دورهٔ اسلامی از وسیلهٔ مؤثری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کرده و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی گمان می‌کند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و هواندازی که در قرن‌های اولیهٔ اسلامی افتاده از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، بعد از این آثار نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفادهٔ چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوهٔ نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایرانیان آموخت. اسلام دینی بود مبتنی بر قرآن و قرآن کلام خدا بود که به صورت مکتوب در آمده بود و حفظ می‌شد. همین امر به دانشمندان ایرانی

اجازه داد تا برای حفظ معارف خود از کتابت استفاده کنند و سرعاً متغی به تعلیم شفاهی و سینه به سینه نباشند. دکتر یور یوادی می‌گوید: «اصول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تحولی بود که پس از اختراع گوشتی و به خصوص از قرن هجدهم به بعد ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به تدریج پدید آمد. جامعه جدید جامعه‌ای است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند. بنابراین در فرهنگ کتبی امروز، کتاب و نشریات نه تنها وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال افکار و عواطف است، بلکه خود حافظ میراث فرهنگی در زبان نیز هست.»

استاد یور یوادی تا اینجای کلام خود را مقدمه و مدخلی برای ورود به بحث اصلی می‌داند و می‌گوید: «پس از این مقدمه برگردیم به زبان رادیو و تلویزیون؛ در اینجا دو سؤال مطرح است؛ یکی اینکه رادیو و تلویزیون از جنبه گفتاری زبان استفاده می‌کند یا نوشتاری آن؟ به عبارت دیگر، زبان رادیو و تلویزیون دارای وجود لفظی است یا کتبی؟ سؤال دوم این است که رادیو و تلویزیون باید از چه شیوه‌هایی برای حفظ زبان و میراث فرهنگی، دینی و ادبی ما استفاده کند؟»

سخنان دکتر یور یوادی در پاسخ این سؤال خود به طور خلاصه چنین است که رادیو و سپس تلویزیون در جامعه پس از صنعت چاپ و انتشار روزنامه و مجله و اتیوه نشریات دیگر به وجود آمده است و به تعبیر ایشان «در جامعه‌ای که فرهنگ نوشتاری در آن جایگزین فرهنگ گفتاری شده بود، یعنی وجود کتبی بر وجود شفاهی حاکم شده بوده، سپس از نقش جدید و گسترده کتاب و در کنار آن مجلات، نشریات انواری و روزنامه‌ها سخن می‌گوید که به‌گونه همه جوامع را در اختیار گرفتند و اینکه «در چنین اوضاع و احوالی رادیو و سپس تلویزیون متولد شدند و جزو وسایل ارتباط جمعی در آمدند و در

نتیجه هم نقش حفاظت از علوم و معارف را بر عهده گرفتند. هم وسیله انتقال فکر و اندیشه و عواطف شدند. دیگر سخن ستور اهمیت بیشتری پیدا کرد زیرا وظیفه حفظ و حراست از زبان را هم بر عهده داشت. به این دلایل روز به روز زبان به طرف سادگی و بی پیچیدگی حرکت کرد و ساده نویسی رایج شد. این تحول را در ایران هم می‌توان مشاهده و بررسی کرد. تحولی که نیاز جامعه ما بوده است.

دکتر یورجیوادی می‌گوید: «کشور ما وقتی وارد جامعه نوشتاری شد و با نقش جدید کتاب، تشریفات، روزنامه‌ها و حتی مکاتبات اداری آشنا گردید، مجبور شد که تحولی در زبان خود پدید آورد. شعر و شاعری را که تا آن همه در آن مهارت پیدا کرده بود، و به حق برای آن اهمیت قابل می‌شد، تا حدی کنار بگذارد و به نثر روی آورد. آن هم نثری غیر مصحح و ساده و به اصطلاح نثر مرسل».

نظر دکتر یورجیوادی این است که «رادیو و تلویزیون از همین زمانی استفاده کرد. البته این زبان، زبان مردم کوچه و بازار، و زبان شفاهی مردم نبود، بلکه زبانی بود ساده، ولی این سادگی بر اثر مقتضیات جامعه نوشتاری پدید آمده بود. اکنون هم زبان رادیو و تلویزیون زبانی است متعلق به جامعه نوشتاری و دارای نثری ساده و مرسل. ولی گاهی این موضوع مورد غفلت قرار می‌گیرد. بعضی گمان می‌کنند که زبان رادیو و تلویزیون چون از صورت مکتوب استفاده می‌کنند، باید تابع زبان شفاهی باشد و این زبان شفاهی را هم باید از مردم کوچه و بازار گرفت، یا اگر بخواهند زبانی فاخر و سنجیده داشته باشند، باید به زبان ادبی جامعه گفتاری رجوع کنند. ولی باید گفت این دو زبان با وظیفه‌ای که رادیو و تلویزیون بر عهده دارند سازگار نیست».

دکتر یورجیوادی یک بار دیگر بر دو وظیفه اصلی این رسانه (یکی انتقال افکار و عواطف و دیگر حفظ و حراست از زبان) تأکید می‌کند و سپس

می‌گوید: «رادیو و تلویزیون در انتقال عواطف و افکار نمی‌توانند به طور کلی خود را تسلیم زبان شفاهی گویده و بازار کنند، زیرا این زبان، محدود و نسبتاً ناخوان و گاهی مبهم است». در انتها دکتر پورجوادی نظرات سازنده و مفیدی عرضه می‌کند:

وسایلی که میلیون‌ها نفر را مخاطب قرار می‌دهد و نقش آموزشی و فرهنگی گسترده‌ای را ایفا می‌کند، باید از زبان فصیح و بلیغ و خالی از ابهام استفاده کند. درواقع نقش رادیو و تلویزیون از این حیث مانند کتاب و نشریات است. زبانی که در نوشتن کتاب یا حتی مقالات روزنامه و مجله مورد استفاده قرار می‌گیرد، زبان مردم عادی گویده و بازار نیست، بلکه زبانی است ورزیده و توانا. و هر قدر این توانایی بیشتر باشد، و زبان روشن‌تر و رساتر انتقال افکار و عواطف بهتر صورت می‌گیرد. از همین مطلب می‌توان یک نتیجه مهم گرفت. همان‌گونه که نویسندگی آئینی دارد و توسعه باید از قواعد پیروی کند. نشر رادیو و تلویزیون نیز باید بر طبق قواعد و اصولی نوشته شود.

«لذا همان‌گونه که در مدارس و دانشگاه‌ها آئین نویسندگی کتاب و مقالات تدریس می‌شود، نوشتن مطالب رادیو هم باید تعلیم داده شود و باز، همان‌گونه که ناشران قواعد و آئینی را برای ویرایش و چاپ کتاب و نشریات خود دارند، صدا و سیما نیز باید شیوه نامهای داشته باشد که مسائل خاصی نویسندگان و مجریان حل بشود» و سرانجام می‌گوید:

«در مورد ضرورت آئین نویسندگی و تعلیم آن و رعایت ضوابط یک دستگاه انتشاراتی، امروزه کمتر نویسندگانی تردید به خود راه می‌دهد. اما در مورد رادیو و تلویزیون هنوز این مطلب مورد پذیرش همگان قرار نگرفته است. هفتش این است که رادیو و تلویزیون با کتاب و نشریات یک سری اساسی دارد و آن اینکه زبان مکتوبات زبانی است که وجود آن صرفاً کتبی است. و حال آنکه رادیو و تلویزیون مخاطب را از راه شفاهی و از طریق وجود

لفظی متقل می‌سازد این نکته‌ای است بدیهی. ولی بدین معنی نیست که زبان رانید و تلویزیون مطابق زبان شفاهی مردم کوچه و بازار باشد یا از بدیده‌گویی استفاده کند.

اینجا قسمت‌هایی از سخنرانی دکتر یوزجواندی بود. می‌توانید تمام آن را در مجموعه اولین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما بخوانید.

وقتی از زبان در رادیو و تلویزیون نام می‌بریم، منظور زبان رسمی این رسانه است که با بیان گوینده شنیده می‌شود. سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، درد دل‌ها، پیام‌ها و آنچه مردم می‌گویند، جدا از این مقوله است و با آن کاری نداریم. زبان مجریان و گزارشگران هم که بدون نوشته صرف می‌خوانند در فصلی دیگر بررسی خواهد شد. پس می‌ماند زبان گوینده که مطالب و پیام‌هایی را از روی نوشته می‌خواند و همین، زبان رسمی و معیار محسوب می‌شود. ارزش و اعتبار این زبان در هر کشوری متفاوت است و با فرهنگ و ادبیات آنجا پیوند دارد.

زبان رسمی در برنامه‌های مختلف، جلوه‌های مختلف دارد؛ در خبرها و مسائل سیاسی، در شعر و ادبیات، در داستان و رمان، در هنر و فرهنگ در هنرک و اندیشه، در علوم و فنون و در دیگر رشته‌ها، اما همان گونه که گفته شد در هر برنامه و با هر سبک و سیاقی که باشد، وقتی با بیان و صدای گویندگان شنیده شود رسمیت پیدا می‌کند. شنوندگان میلیونی آنها، توقع و انتظار خاصی خواهند داشت و تابع قوانین و مقررات ویژه‌ای خواهند شد.

مثلاً شعری یا متنی از گلستان سعدی را کارشناس ادبی با استادی می‌خواند. اگر متنی با لهجه شلیط محلی خوانده شود، یا بیق بزند و غلط هم بخواند، برای شنونده ناگوار نیست و آن اندازه معترض نخواهد بود که یک‌دهم آن اشکال را از زبان گوینده‌ای بشنود. پس بیان گوینده را میزان و معیار زبان می‌ماند.

من همیشه کار گویندگان را با کار مترجمان توانا و متعهد مقایسه می‌کنم. مترجم کسی است که پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر ترجمه می‌کند. مترجم در انجام این کار باید به هر دو زبان و بر دستگاه‌های آن مسلط باشد. حتی بتواند با هر دو زبان فکر کند. در چنین صورتی است که مترجم به مهم‌ترین اصل کار ترجمه که «حفظ اصالت» است، دست می‌یابد. پس، «مترجم کسی است که با تسلط و انحراف، پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر، با حفظ اصالت برمی‌گرداند» یا چنین نموداری:



در سازمان‌های جهانی، مترجمان ورزیده به قدرت و توانایی بیشتری می‌رسند و از مکتوب به ملفوظ یا برعکس را هم در کم‌ترین زمان انجام می‌دهند:



گوینده این برگردان را در یک زبان انجام می‌دهد. از خط و نوشتار به بیان و گفتار.

گوینده باید صورت نوشتاری و صورت گفتاری را بطور کامل بشناسد و بر دستگاه‌های متشکله زبان (دستگاه آوایی، دستگاه گرامری و دستگاه واژگان و معنای آنها) احاطه داشته باشد. پدایت که سرعت انتقال، تمرکز فکر، تعهد و

حفظ امانت در چه درجه‌ای از ارزش و اهمیت است؟ هم برای مترجم و هم برای گوینده.

هرگاه کسی مطلبی را با صدای بلند بخواند، اگر چه تبدیل مکتوب به مفلوظ است، اما هرگز نه او گوینده است و نه این عمل گویندگی. درست به آن می‌ماند که کسی با کمی اطلاع از زبانی دیگر، خود را مترجم بنامد. هر دو این کارها ویژگی‌ها و توانایی‌هایی را لازم دارد که آنان به‌دست نمی‌آید.





## توانش یا توانایی‌های زبان

مجموعه توانایی‌هایی که به کمک آن می‌توانیم با افراد دیگر رابطه برقرار کنیم به تبادل افکار، برداشتم، فکر و اندیشه خود را بازگویم، از افکار دیگران مطلع شویم، دانش خود را به دیگران منتقل نمایم و از آنها دانش و تجربه بیاموزیم، داشتن بگویم، شعر بسراییم و به هنرهای کلامی برسیم، زبان است. زبان عبارت از نظامی فوق العاده «پیچیده»، «مجموعه» و «زاینده» است که بیان آوا و معنی رابطه برقرار می‌کند.

نظام فوق العاده پیچیده‌ای است (برای که قواعد و قوانین (دستور زبان) وجود و فراوانی دارد که بر کل آن حاکم است و دستگاه زبان تماماً از همان قوانین گسترده تشکیل شده است.

مجرد است، بدان معنی که ذهنی است و با حواس پنجگانه قابل درک نیست، چون در ذهن جای دارد، دارای جنبه نظری است؛ پس عینی و ملموس نیست.

زاینده است، چونکه بر اساس هر یک از قواعد حاکم بر آن (دستور زبان)، می‌توان ساخت‌های بی‌شماری را تولید کرد و بر اساس نحو (ترتیب کلمات در زبان) می‌توان بی‌شمار جمله ساخت.

و بالاتر از زبان و نظام زبان، میان آوا و معنی رابطه ایجاد می‌کند. ما با استفاده از واژه‌ها جمله می‌سازیم و به کمک جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. دیگران را مخالف یا موافق خود می‌نامیم. به شرکت و اندازشان می‌کنیم یا در آنها عواطف گوناگون بر می‌انگیزیم.

بدین‌جهت پیچیده و نظام‌مند زبان، مادی همه دانش‌ها محسوب می‌شود (براکه زبان و تفکر رابطه مستقیم دارند و هر کدام موجب استحکام و پیشرفت آن دیگری است. تفکر و زبان بدون هم وجود ندارند. تصور زبان بدون تفکر و تفکر بدون زبان غیر ممکن است. همه علوم و دانش‌ها با تفکر، پدید می‌آیند و با زبان به دیگران و به آیندگان منتقل می‌شوند.

زبان بر پایه دانشی است که از ساخت آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی نظام یافته است و از مجموعه قوانینی که این دانش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم الگوهای زبانی نامحدود و بی شماری تولید کنیم.

مجموعه قوانین زبان به صورت نا خود آگاه در ذهن گویندگان آن زبان نهادینه و دست‌پختی شده است. مردم با استفاده از این قوانین، می‌توانند با یکدیگر سخن بگویند. ولی قادر نیستند آن قوانین را توضیح بدهند یا توصیف کنند. دستور صرف‌زدن را سخن، به طور خودکار و بر اساس دانسته‌ها و اطلاعات خود و به میزان بهاری که کسب کرده انجام می‌دهد، مثل استفاده از دو علامت جمع «ها» و «ان» در جمع بستن اسامی. که سخن ما می‌داند آنها را چگونه به کار برد. اما هیچ کس (بدون اطلاعات و کسب معلومات) نمی‌تواند قانون استفاده از این علامت‌ها را توضیح دهد و یا وصف کند.

انسان از دانش زبانی به صورت عادی و اغلب ناخودآگاه، یعنی بدون علم و اطلاع و توجه استفاده می‌کند، مثل خیلی از اعمال و رفتارهای دیگر. آنچه انسان بر اساس این دانش زبانی، انجام می‌دهد گفتار نامیده می‌شود. پس زبان و گفتار دو مقوله در امتداد هم و در عین حال جدا از هم‌اند.

زبان علم و دانش است و گفتار حاصل و نتیجه آن.

زبان مانند علم کشاورزی و زراعت است و گفتار با حرف زدن مانند عمل کشاورزی و کشت و زرع است.

زبان مانند دانش و فن آئیزی است و گفتار و بیان مانند عمل یختن غذا و شاید بتوان گفت زبان مانند کتاب آئیزی است و گفتار مانند غذای پخته و آماده خوردن و بالاخره زبان مجموعه قوانین ارتباط با دستور زبان است و گفتار وسیله‌ای است برای ارتباط بر اساس آن قوانین.

دانش زبانی هر کسی وسیع‌تر از گفتار اوست و انسان همیشه از خط قواعد زبان که در ذهنش وجود دارد، برای گفتار استفاده نمی‌کند مثلاً جمله‌هایی را می‌فهمد که خود از بیان آنها عاجز است.

گفتار بر اثر عواملی چون: ترس، شافل‌گیری، تب، مواد مخدر و الکحل دستخوش تغییر و تا باستانی می‌شود، اما توانایی‌های زبانی بر اثر این گونه عوامل بدون تغییر باقی می‌ماند.

مجموعه قوانین زبان را که در ذهن ما اتیار شده زبان شناسان «توانش» نام نهاده‌اند. از توانش، توالی حرف زدن، شنیدن و درک مطالب را آموخته‌ایم.

دستور زبان را توصیف توانش می‌گویند زیرا در توصیف قوانین زبان، ذهن را یاری می‌دهد و ذهن با این توصیف آثار عینی زبان (اولین نمود عینی) را که گفتار باشد درک می‌کند و به‌کار می‌گیرد. دستور توصیفی به ما می‌گوید که گویندگان یک زبان چه قواعدی را در ذهن دارند و چگونه و به چه ترتیبی آن را برای حرف زدن در زندگی روزمره به کار می‌گیرند.

برای شروع این فصل، از کتاب «درآمدی بر زبان‌شناسی همگانی» ترجمه و تألیف دکتر سیدمحمد ضیاء حسینی بهره گرفتیم. بعضی قسمت‌ها هم عیناً تکرار شده است.

از زبان و علم بزرگان ادب و اندیشمندان شنیده یا خوانده‌ایم که شریمان

(اروپا و آمریکا) ریشه و پایه دانش پیشرفته امروز، حتی افکار خود را از شرق بویژه از دانشمندان ایرانی و از کتاب‌های آنان گرفته‌اند؛ در همین چند قرن اخیر و درست در زمانی که ما در پی‌گیری ساده بودیم، آنگاه لباس اندیشه‌های امروز را بر آن علوم و معارف پوشانند و در جهان به نام خود اشاعه دهند (شاید این نظر بر بی‌راه هم نباشد، حداقل در یازدهای مازدها)

در کتاب «درآمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» نوشته دکتر مر شمس الدین ادیب سلطانی، مطلب و نموداری توجهم رابه خود جلب نمود که آن را عیناً می‌خوانید و مشاهده می‌کنید، (با همان رسم خط کتاب)

«در سراسر تاریخ فرهنگ بشری تا همین یکی دو سده پیش، خط در انحصار معدودی بوده است» و طبیعتاً در دستور زبان به خط اهمیت بیشتر داده می‌شده است تا به گفتار. ولی اکنون تصور چیره در زبانیگ (زبان‌شناسی) خط را کم اهمیت تر می‌شمارد. با این همه در دانش زبانیگ از دیرباز همواره با چنین نموداری روبرو بودیم:



برای توضیح نمودار بالا لازم نیست به زبان‌شناسان ایرانی (غیر ایرانی) روی آوریم. فیلسوف ایرانی ابو معین خاسر خسرو علوی قبادیانی مروزی بهنگانی در سده پنجم هجری، تصور بالا را در اثرهای خود پرورانده و بر نهاده است؛ از کتاب جامع الحکمتین»

دکتر ادیب سلطانی پس قسمت‌هایی از کتاب جامع الحکمتین را نقل



(۱۸۸) و اما کلام مجروح قول‌ها باشد که معنی جز بدان قول‌ها و به ترتیب آن گزارده نشود...

(۱۸۹) پس نخست تعلق است و آن مرئوس را جوهری است اندر صفت قوت، و جو به فعل آید. یعنی جو مردم تمام شود و چیزی ضوابط گفتن- نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تغییر اندر نفس- سپس از آنکه مر آن را به‌آولای بیرون آرد. چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان الهمی- علیه‌السلام- که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را مطلق یزندگان بیاموخته» بدین آیت، قوله «یا ایها الناس تعلّموا مطلق الظّیمر».

(۱۹۰) اندرین قول پیداست که مطلق و تعلق به‌آولای نیست. و قول و کلام به‌آولاست. چنانکه خدای تعالی گفت به حکایت که مر عیسی را گفتم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره» قوله «تکلم الناس فی النهد و کهلان» یعنی به‌آولای سخن گفتی و جو سلیمان گفت «ما را مطلق یزندگان بیاموخته» یعنی دایم. و آن تا گفته است؛ پس تعلق سخن دانسته باشد و تا گفته. و کلام مطلق گفته باشد. و قول جزوهای کلام باشد که هر یکی را معنی باشد. و چنانگی آن جمع شود بر گزاردن یکی معنی کآن جز بدان قول‌ها گزارده نشود.

سپس دکتر ادیب سلطانی از کتاب «از ادالمعقرین» تأثیر ضرر و فتنی را که در همین معنی و مفهوم است نقل می‌کند:

«قول بر کتابت مقدم است»

«قول اریست از تعلق و تعلق مرئوس تا طقه را جوهریست و کتابت مرئورا عرضی است و استخراجی»

«کتابت پس از قول است» آنگاه گوئیم کتابت نوعی از قول است و پس از قول است. یعنی که نخست مردم را به قول باید رسیدن تا از قول به کتابت راه باید و نیز هر کتابتی قول است و هر قولی کتابت نیست چنانکه هر مردمی

جانور است و هر جانوری مردم نیست. پس چنانکه مردم نوع حیوان است کتابت نوع هوانست و قول کتابتی است که زبان مر او را قلم است.»  
 دکتر ادیب سلطانی پس از آن می‌نویسد که در دوران معاصر نیز شاعران بهمنابر این نگرش را بخوبی مجسم ساخته است:

«وجود ذهنی به مثابه عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر برداشته می‌شود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را چنانکه هست نشان بدهد و به همین قیاس وجود لفظی یا مفروض به مثابه عکس و تصویری از وجود ذهنی و وجود کسی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود لفظی است.»

ناصر خسرو قبادیانی حکیم، فیلسوف و دانشمند ایرانی قرن پنجم هجری (یکهزار سال پیش از این) در دو کتاب «جامع الحکمتین» و «ذوالسافرین» گفته است که زبان در ذات خود قوی ذهنی و غیرمحموس است. سخن گفتن یا قول از آثار عینی زبان یا نطق است که در عین حال خود دلیلی است بر وجود گوهر ذاتی نطق. حکیم از عینی دیگر نطق را کتابت می‌داند که عرضی و استخراجی (قرار دادی) است.

به زبانی ساده‌تر، توانایی زبان یا توانش نیرویی ذهنی و نامحموس است که هیچ گونه آوازه و آوایی ندارد. در حالی که قول و کلام فعلی است و البته به نطق با آوازه و بیان. زبان یا نطق سخنی است که هنوز گفته نشده و در ذهن آدمی است. چون گفته شود و به فعل آید (شنیده شود) آن را قول و کلام گویند. حکیم قول را اجزای معنی‌دار کلام می‌داند که چون جمع شود حاصل آن کلام است که دارای معنی و مفهوم است و کل پیام را می‌سازد.

دکتر ادیب سلطانی با توجه به دانش زبان شناسی امروز و اندیشه‌های ناصر خسرو، نمودار دیگری را تصویر می‌کند که در آن «ناجیت خط یا نوشتار در

برابر گفتار. مطلق نیست؛ یعنی در این نمودار، خط با آنکه تابع گفتار است، سر استانه تابع زبان نیز هست.»



و و ابیات این اندیشه (اگرچه می‌گوید فرصت بحث نیست) دلیل می‌آورد که زبان را می‌توان، هم به وسیله دستگاه طبیعی اولیه (گفتار)، و هم به وسیله دستگاه نوآرادی خطی (نوشتار) منتقل ساخت.

دکتر ادب سلطانی انتقال گفتاری را به سبب بی‌نظاری ذاتی آن از وسیله و ابزار انسانی (خارج از وجود انسان) انتقال طبیعی می‌داند که در نتیجه، هم حجم به مراتب بیشتری دارد، هم از چندهای عاطفی و احساسی، نیرومندتر و اثرگذارتر است. در برابر، انتقال نوشتاری را دانشی نو و توانمند می‌داند و اضافه بر آن از دلایل روانشناسی علمی، بیون نوشتار نمود عینی و دیداری زبان است. آن را لا نمود شنیداری، قویتر و ماندگارتر می‌شمارد و می‌گوید: نقش انتقال نوشتاری در انتقال فرهنگ و پیشرفت دانش بشر (شعر، ادبیات، هنرهای کلاسی، عالی اندیشه و حتی وسعت زبان و غیره) انکار نکردنی است. آشکار است که فرهنگ‌های خطدار دانش بشری را بدین پایه رسانده‌اند. نقش فرهنگ‌هایی که خط نداشتند [جامعه‌های گفتاری] در این میان کمتر بوده است. دکتر ادب سلطانی می‌گوید البته انتقال گفتاری پس از اختراع رادیو و تلویزیون و نیز ضبط صوت و اکنون نوارهای ویدیویی و CD و DVD و VCD و اکنون... او دوباره اهمیتی بیشتر کسب کرده است. و در پایان به این سؤال

می‌رسد که آیا توارهای ضبط صوت، یا توار تلویزیون او غیره، نمونه‌های گفتاری‌اند (یا شبدهاری، یا نوشتاری) یا خواندن، یا دیداری؟ آینده را نیز نمی‌دانیم!

همان‌طور که از توانش، یعنی توانایی‌های زبان در ذهن و از روی قواعد و دستور آن، صدها هزار سال پیش از این فرزندان هوشمند انسان گفتار را فرا گرفتند و توانستند شنیدن و گفتن را در زندگی اجتماعی به کار ببرند، در روزگاری هم که نیاز به ثبت تجربه‌ها و دانش‌های خود و نیز حفظ و انتقال ارهام و دانش‌ها داشتند با استفاده از همان توانش و نیروی تفکر، به مرور و در طول زمان، خط را اختراع کردند. البته این امر ناگهانی و به سرعت اتفاق نیفتاد. از شروع آن که شاید نگاره‌های نقش شده بر دیوارهای غارها باشد، تا رسیدن به خط به معنی امروزی آن (خط الفبایی) چند هزار سال طول کشیده است. در تمام این سال‌های دراز، گفتار، تفکر و توانش، ذهن و اندیشه انسان‌های علاقمند و متفکر را ارتقا داده است.

به این ترتیب نشانه‌های آوایی، تبدیل به علائم و نشانه‌های خطی گردید و کم‌کم شیوه نوشتن و خواندن در زندگی اجتماعی راه پیدا کرد و انسان سخنگو، انسان نویسنده هم شد.

این دو نمود توانش (گفتار و نوشتار) هر کدام کاربرد، خاصیت و ویژگی خود را دارند و علت شباهت‌های ساختاری گفتار و نوشتار این است که هر دو این توانایی‌ها از یک نظام واحد گرفته شده‌اند. علت اختلاف نیز آن است که دو نمود با دو کاربرد مختلف هستند.

در گذشته و شاید هنوز هم عده‌ای فکر می‌کنند که خط و نوشتار فقط بر اساس و بر پایه گفتار اختراع شده است.

در کتاب «زبان فارسی» [۵] سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه چاپ



آن‌گاه گفتار را به کمک خط به شکل نوشتار می‌نویسیم.

هر از اصلی نیاز ما به آموختن خط و نوشتار این است که زبان پس از آنکه از طریق گفتار به شکل نوشتار درمی‌آید، کم‌کم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون، شکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند. برای آنکه به درستی این نکته بهتر می‌فهمیم، شکل نوشتاری و صورت گفتاری جمله زیر را با هم می‌سنجیم:

۱- شما نیز با دوستان خود به سفر رفتید.

۲- شما با دوستان خود تون رفتین سفر.

«چنانکه پیداست، شکل نوشتاری شماره (۱) از نظر تلفظ امتلا «رفتید» به جای «رفتین»، انتخاب کلمه امتلا «نیز» به جای «م» «هم» یا «خود» به جای «خودتون» و ساخت جمله امتلا «به سفر رفتید» به جای «رفتین سفر» با صورت گفتاری شماره (۲) تفاوت دارد»

«این تفاوت‌ها همان‌طور که گفتیم به مرور زمان و طی قرون در گفتار پدید می‌آیند و رفته رفته سبب می‌شوند که شکل نوشتار به کلی از شکل گفتار فاصله بگیرد. در نتیجه نوشتار، هم از گفتار تک‌تک طبقات و قشرهای جامعه و هم از گفتار تک‌تک مناطق جغرافیایی جدا می‌شود. به عبارت دیگر، نوشتار در نهایت به شکلی در می‌آید که دیگر نمی‌توان آن را دنیای زبان طبیعی و خدا دادی هیچ دسته یا گروهی از مردم جامعه به شمار آورد؛ یعنی، دنباله زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود از همین رو، هم‌هی افراد جامعه ناگزیرند نوشتار را درست مثل یک زبان دوم در مدرسه و نزد معلم بیاموزند»

در این اطلاعات که باید در حقیقت زیربنای و شالوده علم و دانش زبان شناسی دانش‌آموزان بشود، چندین نکته ایهام بر انگیز وجود دارد. زبان و گفتار را از یک سو، و جنس می‌داند که ریشه در ذات و طبیعت بشر دارد و آن را کاملاً از خط و نوشتار جدا می‌کند. حال آنکه چنین نیست و نوشتار، دو

رشته جدا شده از یک رودخانه‌اند. گریخ یکی بسیار زودتر از مشتاً جدا شده و بسیار زودتر از دومی به مقصد رسیده!

ممکن است که انسان موجودی باشد با قدمت زندگی چند میلیون ساله بر روی کره زمین. ولی تا آنجا که در کتاب‌های زبان شناسی دیدیم، سابقه آشنایی انسان با زبان حداکثر می‌تواند پانصد هزار سال شود که اگر بخواهیم این سابقه را بیشتر کنیم به یک میلیون سال (او نه میلیون‌ها سال) خواهد رسید. و از همه اینها مهمتر آنکه می‌گویند: «کمکم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون مشکی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کنند»

سالم این است که خط ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند و سخن منقوطف در تغییر و حرکت است. ضمناً می‌گویند که خط و نوشتار پس از فاصله گرفتن از گفتار، شکل متفاوت و مخصوص به خود را پیدا کرده است. که باز هم این نظر درست نیست.

اگر تصور کنیم که خط و نوشتار از طریق گفتار به شکل نوشتار درآمده باشد، ما باید حداقل یکی دو نمونه از آن را در اولین سنگ نوشته‌ها دیده باشیم و اگر ندیدیم، چرا چنین اظهار نظری پیدا کردیم؟ و اگر بوده و یافته‌ایم باید نشان بدهد که برگرفته از قواعد گفتاری است. در حالی که در قدیمی‌ترین نمونه‌های خط هم این فاصله و تفاوت وجود داشته است.

در کتاب درس زبان فارسی پس از این اطلاعات و برای تأیید این نظر، و برای آنکه به درستی این نکته بی‌سریم، یک جمله را در دو شکل گفتاری و

۱. بی درس، زبان را در زبان، از میان کتاب ما در اطراف و درون کتابی و تلسن، زبان را در زبان یک سر کند چنین آمده است: «در این بین تلسن، زبان دیگر از ترفندی می‌داند که است. حد آنکه در خط دوره اولی این توانایی است. این عبارات، تفاوت با اظهارات فعلی است که در آن زبان را در این بین می‌تواند و به جهت آسان طرد و»

نوشتاری. نمونه آورده است. و از بررسی همین جمله در دو شکل گفتاری و نوشتاری و از تفاوت‌های آنها چه از نظر تلفظ و انتخاب کلمه و چه از جهت ساختار که در کتاب هم به آن اشاره شد. درمی‌یابیم که نمی‌تواند شکل ثابت خط. برگرفته از شکل متعزک و متغیر گفتار باشد. در عین حال شکل گفتار هم. در زمان اختراع خط. نمی‌توانست نزدیک به شکل نوشتار. بوده باشد. مگر اینکه فرض کنیم شکل گفتار برگرفته از شکل نوشتار و خط بوده باشد و به مرور زمان. شکل گفتار از نوشتار فاصله گرفته و به این صورت درآمده باشد. که این فرض خلاف واقع و مخالف نظر زبان‌شناسان جهان است و نمی‌تواند درست باشد.

نتیجه‌گیری کتاب هم. ادامه همان برداشت‌هاست که نوشتار را به دلیل فاصله گرفتن از گفتار به شکلی می‌بیند «که دیگر نمی‌توان آن را دنباله‌ی زبان طبیعی و خدادادی هیچ دسته یا گروهی از مردم به شمار آورد یعنی دنباله‌ی زبانی که خود به خود یادگرفته می‌شود.»

دکتر باطنی در کتاب زبان و تفکر «یادگیری و رشد زبان در کودک» را در پنج مرحله با زبانی علمی و در عین حال ساده. باز می‌گوید و در مثال‌های (که در چند سبتر هم مطرح شده است) زبان آموزی را از جمله یادگیری‌های مهارت می‌داند که سلسله انصاف و مغز و ذهن کودک با همکاری اندام‌های گفتاری. او را به زبان مادری و تسلط و مهارت در آن می‌رساند. دکتر باطنی یادگیری زبان مادری را فرآیندی بسیار پیچیده‌ای می‌داند که طی آن کودک به مهارت می‌رسد و برای رسیدن به مهارت لازم است از چند مرحله عبور کند (عمل. اشتباه اصلاح و تمرین) ملاحظه می‌فرمایید که این آموزش. نمی‌تواند خود به خود. طبیعی و خدادادی باشد. البته توانایی یادگیری زبان را که شاید به صورت زن یا زن‌هایی در انسان و در وجود او نهاده شده است. می‌توانیم یک نیروی بالقوه طبیعی و خدادادی بدانیم. وگرنه هر دو شکل نمود زبان

(گفتار و نوشتار) را باید از طریق آموزش و به کمک دیگران یاد بگیریم. متها در دو نوبت در دو زمان و به دو شیوه «گفتار» را در دامان خانواده و در معرض زبان بودن، از مامعای آغازین کودکی، تا پنج شش سالگی، و (نوشتار) را پس از شش سالگی و در دبستان و بالاتر از آن، تا پایان دراز و در مراکز دانشگاهی.

دکتر باطنی در کتاب زبان و فکر می‌نویسد: «می‌توان گفت که یک کودک طبیعی در سن چهار تا شش سالگی، به زبان مادری خود مجهز شده است. در این سن کودک به دستگاه صوتی زبان خود مسلط شده است و الگوهای دستوری آن را به راحتی به کار می‌برد. به عبارت دیگر کودک به هسته مرکزی زبان خود مسلط شده است. البته هیچ وقت نمی‌توان گفت که یادگیری زبان متوقف می‌گردد».

زبان و نمودهای آن، جدا از هسته توانایی زبان که آن را توانش می‌گوئیم، مثل یک کتاب علمی آشنیزی است (شاید این مثل و این مقایسه خیلی مناسب به نظر نیاید) که طرز بخت انواع غذاها و خاصیت و ارزش غذایی بسیاری مواد در آن شرح داده شده است. البته این کتاب نمی‌تواند برای هیچ غذایی را بگوید و شکم گرسنه‌ای را سیر کند یا نیاز بدن ما را به غذا و خوراک بر طرف سازد. ولی با استفاده از همین کتاب و ر اضمای‌های آن، می‌توانیم به کمک وسایل و ابزاری که در همان کتاب توضیح داده شده، غذای مناسب و مطلوبی را بخت کنیم.

توانش ما را به هسته اصلی زبان می‌رساند و توانایی ارتباط ما با دیگران را ممکن می‌سازد. لا توانش، در ابتدا ساده‌ترین یا شاید اولین مرحله رابطه زبانی را که شکل محفوظ و آوایی آن است می‌آموزیم. اولین مرحله از این روی، که تقریباً همزمان با یادگیری هسته اصلی زبان، وارد این مرحله (گفتار) می‌شویم و می‌دانیم که در همین اوقات است که فکر و اندیشه ما شکل می‌گیرد و رشد

می‌کند. شاید همزمانی نوشتن و کامل شدن اندام‌های عصبی با سایر توانایی‌ها و رشد تفکر و آموزش گفتار، مهم‌ترین سادۀ حیات انسانی باشند. عبور از مرحله نخست (گفتار با نمود آوایی) شرط رسیدن به مرحله بعدی (نوشتار با نمود خطی) است.

مراحل بعدی، یعنی رشته‌هایی که مثل یک جویبار می‌توانند از این رودخانه بزرگ (نوشتن) منشعب گردند، به چه تعداد است؟  
 من فکر می‌کنم، زمانی که انسان گفتار را فرا گرفت و هزاران سال متوالی از آن استفاده کرد و همه روابط اجتماعی و خصوصی خود را بر پایه آن استوار کرد و از یک موجود شاید ابتدایی، به انسانی متفکر و هوشمند تبدیل شد، فکر نمی‌کرد بتواند به لبث نموده‌های آوایی که مثل باد، به هوا می‌رفت و اثری از آن دیده نمی‌شد دست یابد! ولی چنین شد و توانست خط را اختراع کند و نشانه‌های آوایی را به کمک دانش زبانی خود و با یاری اندیشه خلاق و جستجوگری که به دست آورده بود لبث کند و به توانایی نوشتار برسد. جویباری زیبا و پرترنم بار دوم از آن رودخانه جاری شد و دنیا را سراب کرد. به یاری این توانایی (خط و نوشتار) چه آرزوها که برآورده شد و چانه عمل پوشید انسان واقعاً انسان شد و نام اشرف مخلوقات را بر خود نهاد. تجربه، دانش، ایده‌ها، آرزوها و حتی تخیلات خود را در هر کجا که می‌توانست و می‌خواست می‌نوشت. خط او را جاوداتی کرده بود. نامش را بر روی سنگ‌ها، صخره‌ها، کوزه‌ها، در جای‌جای پناه‌ها و کاخ‌ها لبث کرد و پس از آن اندیشه و آرزوهایش را در دل لورای کتاب‌ها نوشت.

اذا تشعاب تمام نشده بود نموده‌های آوایی و خطی را به کمک نوشتن و قدرت تفکر خود تبدیل به نمود حرکتی کرد. از آن رودخانه بزرگ تشعابی تازه گرفت و ارتباط حرکتی مخصوص کز و لال‌ها را اختراع کرد. همچنانکه پیش از این هم عرض شده رسیدن به یک مرحله تازه و کشف یا اختراع

هر کدام از این نمودهای جدید زبانی، ناگهان و یک شبه صورت پذیرفته است و بی ارتباط با نمودهای قبلی هم نبوده و نیست. حرکت‌های انگشتان، دست‌ها و اشاره‌های چشم و آبرو و سرو صورت هر کدام یک نمود یا تجهیزاتی از یک نمود است. منتها پراکنده و نامنظم. حتی حرکت‌های لب‌ها و مشاهده آنها که لب‌خوانی نامیده می‌شود، خود یک توانایی زبانی است. نمود حرکتی ویژه گرو لاله‌ها پس از مدتی یک نمود کامل و دقیق شد که توانست برای عده‌ای جانشین نمودهای دیگر بشود. یا همان اندازه توانایی.

از رشته‌های دیگر برگرفته از آن توانایی (نوشتن) می‌توان علامت مورس برای ارتباط تلگرافی و نیز علامت نوشتاری خط بریل مخصوص نابینان را نام برد.

به این ترتیب مهم‌ترین نمودهای نوشتن تا کنون اینها هستند:

۱- نمود آوایی- شنیداری یا گفتار که قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین و کامل‌ترین نمود زبان است.

۲- نمود خطی- خواندنی یا نوشتار که به نوشتن پیام بدون سخن گفتن می‌انجامد و پس از گفتار پر گیرترین زبان ارتباطی است.

۳- نمود حرکتی- دیداری بدون آوا و بدون خط. یعنی بدون گفتار و نوشتار و فقط با حرکت‌های قرار دانی حساب شده و منظم انگشت‌ها و دست‌ها، باز و بسته کردن و دور و نزدیک گرداندن به سرو صورت و گردن (هر حرکت نشانه یک حرف، یک واژه یا ترکیب) عمل ارتباط، صورت می‌گیرد.

۴- نمود حرکتی- انتقالی. در این نوع ارتباط (مورس) تبدیل تجهیزاتی پیام (حروف) به ضربه‌های ویژه قرار دانی است که با انتقال آنها به وسیله الکتریسته به نقاط دور و نزدیک و باز خوانی آن علامت‌ها و ضربه‌ها و برگرداندن آنها به خط و نوشتار، انتقال پیام و عمل ارتباط محقق می‌شود.

۵- نمود خطی- لمسی. به کمک این نمود که تجهیزاتی پیام به نقطه‌های

برجسته بر روی کاغذ تبدیل می‌شود. می‌توان همه چیز را بیان کرد و سپس گیرنده با گیرندگان آن پیام با آگاهی از عنوان این قرارداد می‌تواند با لمس کردن آن نقاط با نوک انگشتان پیام را درک و بازخوانی کند. این نمود به خط بریل شهرت دارد و برای افراد نابینا اختراع شده است. برای نابینایان تاشوا نیز زبان ملاسمای دیگری می‌شناسیم. مانند زبانی که «هطن کلره» آموزش و چگونگی آن را در فیلم به یاد ماندنی زندگیش دیده‌ام. در این نمود اجزای پیام با حروف واژه‌ها با فشار انگشتان دست و تغییر قراردادی آن به شخص گیرنده پیام منتقل می‌شود.



## ۹

## زبان یا بیان رادیو نمودی تازه

از حدود هشتاد سال پیش وسیله‌ای که اختراع شده بود به کار افتاد و رادیو نام گرفت و انسان توانست افکار، اخبار و عقاید خود را به هر زبانی که می‌خواست به کمک آن به نقاط دور و نزدیک بفرستد یا از نقاط دیگر دریافت کند. نمود گفتاری زبان وسیله و ابزار اصلی این انتقال شد.

در رادیو زبان را بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی به کار گرفتند ولی کم‌کم متوجه شدند که باید از قاعده و قانونی هم بهره بگیرند. پیش از آن، یک نمود دیگر زبان که خود اختراعی تازه محسوب می‌شد، نوعی ارتباط میان انسان‌ها برقرار کرده بود. یک نمود خربهای قرار دانی (مورس) برای فاصله‌های دور و نزدیک، با نیروی الکتریسته و سیم، به نام تلگراف، ولی رادیو که می‌توانست زبان گفتار را به طور مستقیم و بدون سیم رابط به کار بگیرد، اختراعی بسیار بهتر و کاملتر بود.

الکون رادیو در بسیاری موارد توانسته است جای هر دو نمود زبان یعنی گفتار و نوشتار را بگیرد. در مورد کار آبی و اثر گذاری رادیو، تا به حال صدها و شاید هزارها مقاله و کتاب تحقیقی، تشریحی و فنی نوشته شده یا از رادیو بحث شده و به دست و گوش میلیون‌ها شنونده در سراسر دنیا رسیده است و هنوز هم جای کار بیشتری وجود دارد.

برای استفاده از این وسیله ارتباطی یا رسانائی، نیاز به دستگاههای فرستنده و گیرنده هست. مرکزی به نام فرستنده که پیامها را فرستد و در برابر نا هر تعداد که نامحدود است - گیرنده که پیامها را دریافت کند. پس از مدتی دستگاههای پهنی رادیو هم ساخته شد. دستگاههایی که بتواند صداها را ضبط کنند و در خود نگهدارند برای زمانهایی نامحدود و هر بار که بخواهند آن را بشنوند تمام ویژگیهای صدای انسانی در بیان و صدای رادیو وجود دارد. هر آنکه سختگوشی دیده نمی‌شوند البته این ویژگی در میلیون‌ها شونصد تخیل و تصویری ایجاد می‌کند که در بسیاری از برنامه‌های رادیو اهمیت و ارزش پیدا کرده است. این کیسود را بعداً دستگاه اختراعی دیگری به نام تلویزیون برطرف کرد اکنون تلویزیون هر تصویری را نشان می‌دهد، حتی به صورت غیر واقعی و به کمک ترفندها و شگردهای ویژه.

بعد از این حرف‌ها، به مسئله زبان در این رسانه بپردازیم که مورد نظر است. در ظاهر، گفتار و بیان انسانی وسیله انتقال مفاهیم و مطالب در این رسانه است. و در حقیقت از شکل نوشتاری استفاده می‌شود. پس در تبیین از برنامه‌ها، انسان‌هایی بدون نوشته و از خود حرف می‌زنند و ما همان حرف‌ها را می‌شنویم و در نمی‌بینیم از نوشته استفاده می‌شود.

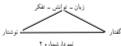
همان‌گونه که گفتیم، گوینده، گوینده نوشتاری را با استفاده از فون بیان به گونه گفتاری برمی‌گرداند. در نتیجه زبان در رادیو و تلویزیون هم توانایی‌های نمود گفتاری، هم ویژگی‌های نمود نوشتاری را در خود دارد.

از رادیو می‌توان همه فرمان‌ها و دستورهای لازم را در سطح بسیار وسیعی به اطلاع مردم رساند با آنها را از حوادث و اخبار روز در هر نقطه دنیا با خبر کرد. در شنیدن و فهمیدن پیام‌ها و خبرها همه مردم یکی سرزمین، حتی مردم دنیا به شرط دانستن زبان- با سواد و بی‌سواد یکسانند. از رادیو برای شنیدن

توابع موسیقی، که در گذشته فقط در یک محل و سالن، برای جمع محدودی قابل استفاده بوده به میزان وسیعی می‌توان بهره گرفت. اکنون امکانات بسیار به وجود آمده که می‌توان فیلم‌ها، سریال‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، مسابقات ورزشی، مراسم مختلف، سفرهای سران کشورها و سخنرانی‌هایشان، اجتماعات هنری و غیره را هم به صورت زنده، هم ضبط شده مشاهده کرد یا در اختیار داشت. اصطلاح دهکده جهانی برای دنیای بزرگ ما کاملاً به‌جاست.

در فصل توانش نموداری را نشان دادیم که به قول دکتر ادیب سلطانی در آن تابعیت خط یا نوشتار در برابر گفتار مطلق نیست، به این معنی که نوشتار به طور مستقیم از گفتار گرفته نشده بلکه نقش اصلی با نقش مؤثر در اختراع نمود خطی را توانش و تفکر بر عهده داشته است.

اما به طور قطع و یقین گفتار که صدها هزار سال همراه جامعه انسانی بوده و ارتباط در جامعه به کمک آن انجام می‌شده و نیز تجهیز دوگانه زبان گفتار که در انتها به صداهای مفرد و مجزیه ناشننی (واچ) می‌رسیم، در اختراع خط، بسیار مؤثر و راهگشا بوده است. (واچ = حرف‌ها، نمودار شماره ۲ را به‌دخاطراتان می‌آورم).



به نظر بسیاری از اهل فن و زبان‌شناسان این نمودار، رابطهای مستقنی و محمول را میان توانش و گفتار و نوشتار نشان می‌دهد. پس از نوشتار هم، هر

نمود دیگری که از توانش گرفته شده با اختراع شده (به نسبت نیازی که جامعه با اختصاری از آن به این نمود دانسته‌اند) بر اساس همین رابطه بوده است پس می‌توانیم به این نمودار فکر کنیم:



### نمودار شماره ۳

بر این اساس هر نمود دیگری هم که از زبان گرفته شود. بی‌تأثیر از دو نمود اصلی گفتار و نوشتار نخواهد بود. همچنان که این دو نمود حتی در اندیشه و فکر ما هم تأثیر مستقیم داشته و دارد.

اگر بخواهیم نموداری از رابطه زبان و نمودهای اصلی آن- آوا و خط- ترسیم کنیم. باید به گوتاهی باشد که همه روابط را نشان دهد و این نمودار شماره ۳ بازگو کننده این رابطه است.

زبان رادیو میان گفتار و نوشتار در نوسان است. مهم‌ترین برنامه‌های رادیو که معمولاً اخبار و تفسیرهای خبری یا برنامه‌های ادبی و ضوافتن اشعار دلنشین و خیال‌انگیز عارفانه و عاشقانه و سائند اینها است. تبدیل گونه‌های نوشتاری به گفتاری است و برنامه‌های سرگرم کننده. مسابقات ورزشی و سایر گزارش‌ها به طور مستقیم گونه‌های گفتاری را به گوش می‌رساند. با توجه به این روابط. به نظر من باید چنین نموداری را ترسیم نمود:



در این نمودار، گفتار و نوشتار، هر دو در زبان با بیان رادیو دخالت و تأثیر دارند. از طرف دیگر، مثل هر نمود دیگری از زبان، نوشتن و فکر هم اثر سازنده و هدایتگر خود را دارند. در نتیجه، تأثیر این سه عامل اوگفتار را باید همیشه در نظر داشت. عامل تفکر ضمناً این اثر بخشی را تأیید و هدایت می‌کند.

برای آموزش و یادگیری زبان رادیو آنچه مستقیم و چه غیرمستقیم باید به آموزش نوع مهارت متکی بود یعنی هم ذهن و فکر فعال باشد و هم اقدام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری. آموزش نوع مهارت همان‌طور که می‌دانید یکی دوره کامل یادگیری را از عمل، اشتباه، اصلاح و تمرین در برمی‌گیرد. ما نخست موردی را که می‌خواهیم یادگیریم و در آن به مهارت برسیم از عمل به آن شروع می‌کنیم. طبیعی است که چون توانایی کسب نکردیم و شناخت کافی نداریم، در آن عمل اشتباه خواهیم کرد. در اینجا باید استاد و راهنما ما را هدایت کند. اشتباه ما را اصلاح نماید و ذهن و اقدام‌های ما را با شکل درست کار آشنا نماید. در آخرین مرحله باید با دقت و با تمرکز حواس، عمل درست و اصلاح شده را تمرین کنیم. این تمرین مهم‌ترین نقش را در آموزش مهارت بر عهده دارد. هماهنگی میان اقدام‌های شنیداری و دیداری با اقدام‌های گفتاری از اصول این آموزش است. پس از مدتی کار و تمرین همراه با فعالیت‌های ذهنی و فکری به مهارت می‌رسیم که در اینجا مهارت، گویشگی و فن بیان است.

الطناً یک بار دیگر به نمودار شماره ۴ توجه کنید. زبان با بیان رادیو تحت تأثیر نوشتن و تفکر بوده و هست. گریه هنوز بسیاری از ساختارهای نوشتار و گفتار از ناخودآگاه و از ذهن ما بهره می‌گیرد و ما را هدایت می‌کند، اما همین نوشتن و تفکر، که عامل مهمی در ایجاد و شکل پذیری زبان رادیو است، بسیاری از قوانین زبان و فن بیان آن را از ناخودآگاهمان (به شرط آن که فعال باشد) می‌گیرد و به سطح آگاهی می‌آورد. به این ترتیب اثر مهمترین عامل که نوشتن و تفکر است، بیشتر آشکار می‌شود.

نکته مهم دیگر این که هیچ کس را بدون آموزش و گذراندن حداقل یک دوره آموزشی فن بیان و کسب مهارت نباید اجازه بدهم پشت میکروفون بنشیند و گویندگی کند. البته در شرایط مطلوب و در صورت رعایت قانون، آموزش و کسب مهارت در تشکیلات سازمانی صدا و سیما اداره نیز منظور شده و عدم رعایت آن خلاف قانون است.

اگر گویندگی کار ساده‌ای بود که از عهده همه کس بر می‌آمد، اگر گویندگی همان حرف زدن عادی بود که شمرده‌تر و بهتر بیان شود و اگر گویندگی مخصوصاً خواندن متن ادبی و شعر به طور کلی، آسان بود و نیازی به آموزش، آن هم در دوره‌های متعدد و در مقاطع پیش‌بینی شده را لازم نداشت، چرا در قانون استخدام نیروی انسانی سازمان آموزش منظور شده و لا همد بهتر چرا بسیاری از گویندگان با سیری کردن چندین دوره آموزشی و کار چندین ساله، هنوز وزن شعر را به درستی نمی‌دانند و کسر افعال افتاده است از عهده بیان صحیح یک نزل صدبار خوانده شده فلان شاعر برآید.

بحث بیشتر در این باره را استادان ادبیات و زبان شناسان کرده‌اند. نتیجه آنکه زبان رادیو، گریه به ظاهر حرف زدن عادی است، ولی کاری است کاملاً تخصصی که نیاز به آموزش دقیق و کسب مهارت و تجربه فراوان و الهیات توانایی دارد. کار و حرفه‌ای که چنین شرایطی را لازم دارد، باید کاری تازه و

تخصصی جدید داشت و زبان رادیو را نمودی تازه از زبان به حساب آورد. اگر این برداشت و دیدگاه دربارهٔ زبان رادیو اعمال شود و مورد قبول قرار گیرد، قسمت عمدهٔ مشکلات گویندگی حل خواهد شد و ما شاهد ظهور گویندگان توانا و سیرز، خواهیم شد.

وقتی زبان رادیو را به عنوان نمود جدیدی از زبان و نوشتش بدانیم و با دیدنی تازه به آن نگاه کنیم به فکر آموزش ویژه و حساب شده‌ای باید باشیم و برای آن قوانین جدیدی تدوین کنیم و مثل دستور زبان که برای نمود نوشتاری تهیه شده، برای بیان بهتر و اصولی، توسط جمعی صاحب صلاحیت دستور بیان تهیه و تنظیم شود، چنانکه پس از آن هر کسی، حتی هر استادی به سلیقه و میل و برداشت شخصی، دستور العملی متفاوت با دیگران صادر نکند.

آخرین نتیجه‌ای که از این فصل و از این بحث می‌گیریم این است که زبان و بیان رادیو نیز هبیا و همراه نمود نوشتاری زبان فارسی که زبان مشترک همهٔ اقوام و شهروندان ایرانی است، بیان مشترک ایرانیان در همهٔ جای دنیا شده است. اگر در استفاده از زبان مشترک فارسی دری (نمود نوشتاری) داشتن سواد و توانایی خواندن و نوشتن شرط لازم است، در استفاده از بیان مشترک فارسی دری (نمود گفتاری) رادیو و بیان معیار آن چنین شرطی لزوم ندارد و ایرانیان-با سواد و بی‌سواد-در بهره بردن از این بیان مشترک یکسان هستند. این روایی است که از حدود ۶۴ سال پیش که رادیو در ایران اقتضاج شد، به جریان افتاده و هم اکنون هم این وظیفه را رادیو و بیان رادیو به عهده دارد، اما قصد این است که این فکر و اندیشه، رسمی و قانونی بشود و توجه و ارزشی را که لازم دارد دربارهٔ آن مبذول دارند.



## بیان حرف پیوند «واو»، «دو»، «آء» / «و»

دستور زبان را استادان و صاحب نظران از مطالعه و بررسی آثار کلاسی (منظوم و ستورا) زبان فارسی از زمان رودکی گرفته تا عصر حاضر درک و دریافت کرده، یا به تعبیری دیگر استخراج نموده پس از تدوین، به صورت کتاب در اختیار دیگران گذاشته‌اند. استادان زبان و ادب فارسی می‌گویند که همه این قوانین در ذات زبان موجود است و نویسندگان و شاعران با استفاده از تسوخی ذاتی و با مطالعه آثار دیگران، این استعداد خداداده را در خویش پرورش داده، توانسته‌اند به سرودن و نوشتن بپردازند و از توانایی‌های زبان که در سلول‌های مغز و حافظه داشته‌اند، استفاده کنند. چنانکه حتی شعرها و نوشته‌های بکر و تازه‌ای ارائه نمایند. از این‌جاست که زبان‌شناسان و ادیبان، قوانین هاکم بر زبان را قوانینی قبلی دانسته‌اند، یعنی قوانینی که در ذات زبان است و از قبل در دستگاه عظیم و پیچیده زبان موجود بوده است. بر خلاف قوانین مثلاً قضایی یا اداری که قوانینی بعدی است.

اولین تلاش‌ها برای استخراج و تدوین قوانین یا دستور زبان، از حدود دویست سال پیش صورت گرفته. زیرا نیاز زمان (آرود کتاب‌هایی که در هندوستان و ترکیه عثمانی چاپ شده بود، فکر انتشار روزنامه و خرید اولین دستگاه چاپ) تحولی در زبان را ایجاد می‌کرد.

زبان فارسی دری که در آثار منشیان و ادیبان گمراد به انگیزه‌ی عقل‌فروشی و خودنمایی، به زبانی متکلفه و زشت بدل شده بود، باید زیبایی و شیرینی و کمال گذشته خود را باز می‌یافت و به همان توانایی و کمالاتی می‌رسید که هم تواند اصاصات و افکار ساده و همه‌فهم و هم اندیشه‌های بلند و والاتی حکیمانه و عالمانه و عارفانه را بازگوید و برای رسیدن به این هدف مقدس شناخت ارکان و پایه‌های کاخ رفیع سخن و دانستن قاعده‌ها و اسلوب‌های کلام لازم بود. از آن پس، سخن‌شناسان و صاحب‌نظران، چه به تنهایی و چه به صورت گروهی، به تدوین هرچه بهتر و کامل‌تر «دستور زبان» همت گماشتند. همه این کتدوکاوها و جستجوها در آثار نظم و نثر گذشت، برای بهتر و خوب‌تر شدن شکل مکتوب یا گونه نوشتاری زبان و به انگیزه راه‌نمایی نویسندگان و شاعران دیگر، برای آفرینش آثار هنری جدید و تازه و نیز کمک به آموزش بهتر صورت نوشتاری و مکتوب فارسی دری به نسل جوان بود. زیرا که زبان فارسی، زبان مشترک همه ایرانیان و پیوندهنده و اقوام و تبارهای گوناگون ایرانی بوده و هست، همه این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز تا اختراع رادیو سالیان دراز، باقی‌مانده بود و شکل مکتوب با گفتاری زبان، طبعاً آزاد بود و هر کسی به دلخواه و آبیخته با لهجه مادری و جغرافیای خود، این زبان مشترک را بیان می‌کرد. پس عجیب نیست که نویسندگان، شاعران و اندیشمندان کاری به‌کار بیان فارسی نداشتند و صورت و گونه مکتوب را اصل می‌دانستند و برای زیباتر و کامل‌تر کردن آن، همه توان و تلاش خود را به‌کار می‌گرفتند. حتی انواع اشکال خط، خوشنویسی، زیباترینی، تزیین و تذهیب نیز به همین منظور صورت گرفته است.

اختراع رادیو و تلویزیون و استفاده از نوعی گونه گفتاری در آن، ما را به بازنگری در کتاب‌های «دستور زبان» و هماهنگ‌کردن اصول نوشتاری موجود در آنها با گونه گفتاری یا بیان معیار رادیو دعوت می‌کند. اصول و نکاتی که در

بان و در گویشگی دارای اهمیت است و دستور زبان که ویژه مسائل نوشتاری است بهر معنی از کنار آنها می‌گذرد.

در این بخش با یکی از ظرایف کار بان معیار و گویشگی در رادیو آشنا می‌شویم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان فارسی حتی کتاب‌هایی که بعد از تأسیس رادیو نوشته شده و می‌شود در تعریف حروف آنها را کلمانی می‌دانند که خودبه‌خود معنی مستقلی ندارند. اما برای پیوند اجزای جمله به یکدیگر، یا نسبت‌دادن، یا اضافه کردن کلمه‌ای به جمله، یا ربط‌دادن دو جمله به یکدیگر به کار می‌روند.

این تعریف که از دستور زبان فارسی دکتر خاخری نقل‌قول شد، کامل‌ترین تعریف برای حروف است. دستورهای دیگر هم از همین تعریف با مشابه آن استفاده کرده‌اند.

در کتاب دستور زبان فارسی (۲) تألیف دکتر حسین انوری / دکتر حسن احمدی‌گوی، حرف ربط کلمه‌ای تعریف شده که دو کلمه همگین یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندد و آنها را همبند و هم‌ارزش می‌سازد و در توضیح بیشتر و کامل‌تر حرف ربط «و» می‌نویسد:

«این کلمه در زبان فارسی قدیم أ (O) و در زبان پهلوی او (ə) و در زبان باستان لووا (𐬨𐬀) است. در تداول امروز نیز أ (ا) تلفظ می‌شود. (حسن و حسین آمده‌اند- حسن و حسین آمدند، او عطف عربی که مفتوح است در این کلمه تأثیر گذاشته، این است که در فارسی نیز گاهی آن را مفتوح تلفظ می‌کنند، حسن و حسین آمدند. این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «و» و در بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» [مفتوح] تلفظ می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. حرف ربط را در متون قدیمه - حرف ربط را به صورت او می‌نویسم و هیچ شکری در نزد

فداوندان گام و نیکیتری  
بهره سختی خورد لا بهم سختی؟



و دیدم که طبیعت نمی‌پذیرد و دم گرم من در آفت سرد او اثر نمی‌کند. (عبدی (گلستان))

خوشبختانه ما امروز در پلان معیار و در گویندگی دو نوع تلفظ برای حرف ربط «و» داریم و می‌توانیم با استفاده بهیچا از این دو «آوا» در کنار آنها استفاده از علامت بی‌آوازی و یوگول‌ده توانایی بیان خود را بالاتر ببریم و موسیقی گفتار زبان فارسی را زیباتر و گوشنوازتر و اشتغال مفاهیم را بهتر بازیم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان مثل دستور زبان فارسی دکتر خاتونی از «حرف اضافه» و «حرف ربط» نام برده شده ولی بعضی زبان‌شناسان و از جمله یوسف‌وراحمد شفتی در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، حروف را به‌زبان کتب کلام، حروف اضافه را افزودها و حروف ربط را پیوندک‌ها نام گذاشته و گفته است که دستور زبان را بر اساس عبارات علمی زبان‌شناسی بررسی کرده است.

همچنین باید از کتاب نخستین دستور، از ابوالقاسم یرواعظم نام ببرم که به قول خود سعی و تلاشی فراوان کرده تا دستوری جز آن نبویسد که دیگران در دستور زبان خود استناد نموده‌اند.

آقای یرواعظم در این دستور و نیز در همه نوشته‌های خود سعی دارد تا از به کار بردن اصطلاح‌ها و واژه‌های رایج به قول خود، تازی پرهیز نماید تا

مطلب به مجرد دریافت فایده اقتصادی و نه پلا، عمل آنجا که این حرف ربط آفری را [۱۵]

آموزش دستور زبان را ساده و راست گفت اما خود ایشان دعوا و ازاء و اصطلاح باستانی! آورده که کار نوآموز حتی دانشجو را شاید به شکلی دیگر متکثر می‌سازد.<sup>۱</sup> این قسمت را که مربوط به حرف اضافه و حرف ربط است بخوانید:

«بوده . و ازگفتنی است که دو گفتار را با دو گفتار که را با یا یعنی از گفتار را با یا یعنی با گفتار دیگر می‌بندند.

چون اگر یک گپ یا یک ولانگی باشند آن را تک می‌گویند مانند: و، یا، چو. اگر از یک ولانگی بیش باشند آن را آمیز می‌گویند مانند: از این بوی.

میوه‌هایی که بسیار به کار می‌روند، چنین انداخته، دو پون، دو پون، پس، انداخته، زبل، چاچه، چاکنه، کاربرد هر یک را در زیر می‌نماییم:

۱- این گله دو گفتار را (یا چند گفتار را) به یکدیگر می‌پیوندد. پیوستن گفتارها با بهره‌گیری از این پیوند، هنگامی درست است که گفتارها و گفتارکها یکی پس از دیگری آیند و به یکدیگر باشند و روی هم رفته داستانی سازند یا بخشی از یک داستان را بازگویند.

این رقعه‌ها آنچه قلب از پنهانی خود فاش کرده شد، بی برای جرفان و ابرامان  
 امروز قرار از من است مانند آب بجای حوض آلود، بجای آبشار یا رگب آلود و آلود  
 و جای لبم، نام ز سر بر آویخت و جای خال و زشتی و جای  
 و جای شکافش بجای هنر اوید و جای فعل و تروید می‌شد: نام آتش، نام رو،  
 آید و نام تیش تا بعد، آید و نام زده در گداز بجای نام و تروید می‌شد  
 پس آید.

طریقی از روی نظر بسیاری از فیلسوفان، همه اول صادر و ترکیب صادر را  
بدون نظر از این علتی که آنها را بر می آورد، در واقع به وقت زیاد طریقی خود و خود  
نمود و پدید آوری جهان را از روی نقطه ای که تابع دستگاه گوناگونی و دستگاه فیزیکی زمان  
طریقی خود و بر اساس دستگاه اولی زیاد طریقی که فقط از یک جزو و انکاد زیاد طریقی  
خارج است.

برای مانند (به سر چهارسوی گرماتیان آمد) و (هر چنگرند و شکبه که دید بخزید) و (بر کوازه نهاد) و (بر پشت گرفت) و (آن خون‌ها و نجاست‌ها بر جامه و پشت او می‌دوید) و (او در هر نفسی می‌مرد از شرم و خجالت مردمان) (السرار التوسید غیر مقامات التخیخ ایوسید)  
گاه نیز واژه‌ها را به یکدیگر می‌پیوندند، در این کار بود نیز میان آن واژه‌ها باید وابستگی و گاه همانندی باشد.

برای مانند چون به ضائقه رسید، (از آن خواجگی) و (احب جامه) با وی هیچ نمانده بود و (آزاد) و (خوشدل) در آمد.<sup>۱</sup> (از همان وقت)  
در جامه‌ها، هنگامی که این پیوند میان گفتار است، آوای خود را از دست می‌دهد و آوای «د» لاتین را می‌بخشد برای مانند:

از ایران و از دشت تیره ورن (ز خنجر گفتارن و چنگی سران  
(فردوسی)

ولی اگر در آغاز گفتار بیاید، همان آوای بالایی خویش را دارد:  
قد آن خلعتی گنجد او را ز شاه (ز سقاج و آن شوکندان سپاه  
(فردوسی)

---

۱. نمونه‌هایی که آلفریدو اظم برآورد، قبل از است و برای بار اول است. می‌باشد... و در یک در چوب هر یک از جبهه اول یکبار، در جبهه هر یک بار، با به صورت ذات تسلط می‌شود و چوب در مان جبهه و به صورت تکرار می‌باشد، از آوای که آوای شصت و سه گفتار است.

ولی لیست هر یک از اول از سر اول در جبهه، در و از آزاد و در جبهه را به می‌تواند و بهار است و به صورت تکرار در و به در جبهه خل جبهه هاست برکنار اول که است. با تکرار در و لیست بهار است، این در و را با آوای که به هم پیوند نکند، می‌خواجگی و جهت جدا را هم می‌تواند. خواجگی و سبب در و.

چون به سقاج رسید از آن خواجگی را احب جامه با به هیچ نمک، به و از آزاد و در جبهه را به.

یا،

اگر زنده باشد، به زندان بود و اگر گشته برادر میدان بود  
(افردوسی)

یا،

شمار سیل سم هم‌چو دریای خون و یا آمدش هر دو دیده برون  
(افردوسی)

یکیار دیگر به این سخن باز گردیم که آنچه به نام دستور زبان فارسی نوشته شده، برای بهتر شدن صورت مکتوب بوده، تا زبان فارسی را که پیونددهنده ایرانیان است و زیباترین آثار ادبی و علمی و عرفانی به این زبان نوشته شده است، پیراسته و کامل کند، تا «آیین نگارش»<sup>۱</sup> و «شیوه نگارش»<sup>۲</sup> را به خوبی بیاموزیم و «غلط نویسیم»<sup>۳</sup>. تا زبان زیبای فارسی دری، از گزند گزرویی‌ها و سهل‌انگاری‌ها حفظ شود، و به بهره‌زیبند و شایسته ادب و شعر و فرهنگ ما خدش‌های وارد نیاید.

در شرایط فعلی، وظیفه کارشناسان است که یکیار دیگر، آثار نظم و نثر بزرگان و فرهیختگان ادب ایران را برای دستیابی به قاعده و قانون درست‌خوانی و پیدا کردن زبان یا بهتر بگوییم بیان معیار، بخوانند و «دستور بیان» را از آنها استخراج و تدوین کنند. کاری که با هنوز انجام نپذیرفته یا آنچه صورت گرفته کافی نبوده است.

از جمله این قاعده‌ها، همچنان که متوجه شده‌اید یکی هم گویندگی و بیان معیار، و شیوه تلفظ درست، حرف ربط یا پیوندگی «و» است. بیان و تلفظ «ولو» (حرف ربط «و») در شعر کاملاً روشن و تاج و زن آن است. اگر در آغاز مصراع

۱. علمی و احمد - بحر

۲. علمی و رتدر - ناصر

۳. علمی و فرهاد - نجفی

با بیت باشد به صورت «و» تلفظ می‌شود که در شعر کلاسیک معمولاً به کلمه بعدی خود متصل می‌گردد؛ مانند: «گسر او اگر» و «او از آن» و «و این او از این» و «و انتظار او اندر» و «او اگر» و «او آن» و «و شیره» و در میان مصراع‌ها به صورت «آ» ولی در شعر نو و در شعر نیایی با تلفظ «و» به صورتی جدا و مستقل، فراوان دیده می‌شود.

از جمله در اشعار خود نیما، در بدی از «شعر مهتاب»  
«تلاک آرای تن ساق گلی  
که به پایش گشتم  
و به جان نامش آب»

ای درخدا به برم می‌شکند.

و در شعر «دل فولادم» از همان شاعر در بند اول شعر، (در مصراع دوم می‌توان این پیوندک یا حرف ربط را به دو صورت خوانده)  
«دل گنبد اسپ مرا

راه نوشدی سفرم را و آمد زخم را

(راه نوشدی سفرم را و آمد زخم را)

و مراد هرزه مراد

که خیالی سرکش

به در خفته گشاده است مراد

و در بسیاری دیگر از شعرهای نیما، پیش از نوید از دیگر.

تلفظ مستقل «و» در شعر شاعران دیگر هم دیده می‌شود، حتی امروزه تلفظ مستقل «و» در غزل‌های شاعران جوان هم راه یافته است.

استفاده از هر دو آوای «و» و «آ» در اشعار کلاسیک زبان فارسی هم وجود دارد. از جمله در آثار ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ آوایی که شادروان طلائع قزوینی وی را همراه فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ، یکی از شش شاعر طراز اول پارسی‌گوی شمرده است.

ناصر خسرو در قصیده «زخمه‌یون عالم و مرده‌یون جاهل»<sup>۱</sup> این صرف  
ربط یا پیوند را چند بار با هر دو تلفظ و به چند صورت به کار برده است.

۱- بجوی و بنویس، آنگه بخوان و، باز بپرس

پیش پیامور، آنگه بدان و، بر دل کار

۲- شکار شمر، گوزن است و، آن یوز آهو

و مرد بخرد را، علم و، حکمت است شکار

۳- که مرد علم، به گور اندرون، نه مرده بود

و مرد بهل، آسرخست تر، یزد مردار

۴- و گر هواش گویند، شاد باشم سخت،

کسی که باشد، برهان نمای و دعوی دار

۵- نگوید آنگه، تاملخته است و، اصلش نیست

سخن نیارد، سخت، به وزن و به معیار

۶- ایا فقیح تقدیر و، قید حلالشیا؟

به حق، حرمت و آزیم احمد، مختار

۷- که مر سرا و مر آن را که، علم دین طلبد

ز بهنگ، محنت یزدانمان، ایا غفار؟

۸- و هر که بد کند او با کسی که بد نکند،

به الفتش کن، یار و یار و برادر دمار.

در این قصیده ناصر خسرو، صرف ربط «واو» یا «ه» آوازه سه تلفظ در ابیات  
مختلف آمده است. این شعر نمونه و راهنمای بسیار خوبی برای بیان این

۱. نقل از خاتمه، «برهان» - رده و کارهای دکتر نکودین ورد. این «بیت» در - حرقت  
پستهای پیلار احمدی، ۹۹ و بر است در کتاب جامع الفکر، ۱۳۵۴: احمدین حسن  
چرخلر

پیوندگی است. در برابر هر بیت، شماره گذاشته شده تا مراجعه آسان‌تر باشد.  
در مصراع اول و دوم بیت اول، در مصراع اول و دوم بیت دوم، در مصراع دوم بیت چهارم، در مصراع اول و دوم بیت پنجم و در مصراع اول و دوم بیت ششم با آوای «آ».

در آغاز مصراع اول بیت چهارم و در مصراع دوم بیت هشتم یا مستطع قصد، با آوای «و» متصل به کلمه بعدی (وگر- و زور).  
در آغاز مصراع دوم بیت دوم، در آغاز مصراع دوم بیت سوم و در آغاز مصراع اول بیت پایانی با آوای «و» به صورت مستقل و جدا از کلمه بعد.  
در مصراع اول بیت هفتم هیچ اعرابی بالای «ولو» نیست، زیرا می‌توان از دو آوا استفاده کرد (و یا و) اما به یک دلیل من تلفظ «و» را ترجیح می‌دهم. اگر چه این حرف ربط در میان مصراع قرار گرفته، اما چون بیان «آ» بعد از مصوت «آ» خوش‌آهنگ نیست، بنابراین آوای «و» در بیان زیباتر است (به سلیقه من)، «که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبد»<sup>۱</sup>

از شعر بگذریم و به سراغ تری برویم که صفت اشکال‌های بیان، در تر است. تلفظ حرف ربط یا پیوندگی «و» وقتی دو واژه را به هم پیوند می‌دهد، چه مترادف و چه متضاد یا اسم و صفت یا فاعل و فعل یا هر دو واژه و ترکیب دیگر، بهتر این است که با آوای «آ» (O) بیان شود.

حسن و حسین، یرویز و بهرام، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، دشت و

۱. بعضی از شاعران و استفاده اشعار فارسی در سلام‌های پیران، در تهرانی ملایک و... در تهرانی نظیر آن، وانی به حرف ربط «و» در آغاز مصراع یا بیت به صورت مستقل می‌دهند و به جای تلفظ «و» جدا مصراع، آنرا به صورت «و» تلفظ می‌کنند، مثلاً: از به چهل فرشت بر بود و دروازه این بازرا سال‌هاست نه می‌دهم و نه استفاده به تعداد از تهرانی دیگری و تلفظ «و» استفاده می‌کند، به ویژه که در اغلب طول‌های پس از قافیه، سعی در تدریج و طعاع طول می‌کند، و در این می‌بندم.

دمن، باغ و وراخ، شیر و یلنگ، سگ و گریه، موش و گریه، گل و گیاه زن و مرد، یار و جوان، دختر و پسر، سیاه و سفید، تاز و شمره، شج و دلال، گل و بلبل، صبح و شام، شب و روز، بهت و جدل، عمل و نقل...  
 اعضای صورت: چشم و آبرو، لب و دندان، چشم و گوش، ریش و سبیل، سر و گردن...

اعضای بدن: دست و پا، سر و سینه، دست و دل، سر و پا، دل و قلوب، دل و چکر، چشم و آبرو، لب و دندان، دل و دماغ... و خلاصه هر دو واژه‌ای که بتواند در هر یونگی کنار هم قرار گیرد، می‌تواند و بهتر است که با آوازی «آه» به هم وصل شود.

گاهی دو واژه را که می‌تواند دو فعل باشد متصل و پیوسته می‌نویسند، مانند: جستجو و گفتگو، که در اصل جست‌وجو و گفت‌وگو بوده است و باید به همین صورت هم تلفظ شود، گفتگو، جستجو. مانند: شست‌وشو (شستشو) و (گفت‌وگو).

پس به‌طور معمول هر دو کلمه‌ای که در یک مجموعه و در کنار هم قرار بگیرد و رابطه‌ای میان آنها به‌وجود یابد «واژه رابط» را به‌صورت «آه» (O) بیان می‌کنیم. اما در مواردی که موضوع و محتوای کلام، اصرار در بر بسته و نمایان‌کردن هر واژه به‌طور مستقل دارد، این قاعده می‌تواند تغییر کند. به‌طور مثال به این جمله توجه فرمایید: کودکان در خانواده به‌ویژه در سال‌های اول زندگی نیازمند وجود و حضور دو تکیه‌گاه قابل اعتمادند: (پدر) و (مادر)، معنی و مفهوم کلام ما را به طرف بیان کامل و مستقل هدایت می‌کند و گوینده آگاه بلافاصله درک می‌کند که باید به اعضای موضوع، روی این دو نام تکیه کند و نام پدر و مادر را مشخص و بر بسته اما نماید، پدر و مادر، در همه جمله‌های مشابه نیز به همین صورت عمل می‌کنیم.

استفاده از کلمه‌های هم‌معنا و متضاد، در نوشته‌های علمی، بسیار کم و نامر

است و این ترکیب‌ها را بیشتر در نوشته‌های ادبی و فرهنگی در سطح وسیع کلمه از شعر گرفته تا رمان و داستان و حتی در گزارش‌های تحقیقی و پژوهشی و امثال آن می‌توان دید، که بیشتر برای روشن شدن مطالب و جهت فهم موضوع و شاید هم بیشتر اوقات به یروی از رسم و شیوه‌ای از گفتن و نوشتن و اغلب ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

تدو نیز، پاک و پاکیزه، عدل و داد، نگ و نهاد، داد و قال، آت و آشغال... به صورت خود لعل، نشست و برخاسته، رفت و آمد، رفت و رو از رفت و رویداد، هشتجود (هست و هجو) و گفتگو (گفت و گو) خود آمد، امروز و فردا، دیروز و امروز، شب و روز، صبح و شام، ظهر و عصر، وقت و بی‌وقت...

دوای ضارح، سوز و گداز، افت و خیز...

دو اصل مثبت و منفی، هست و نیست، بود و نبود، دار و ندار...

اسم‌آمدت «ناع، خرت و یرت، هرج و مرج، هارت و یورت، تار و مار، شل و ول، ساخت و یافت، آش و لاش، شز و شوژ، لات و لوت، یول و یله، چای و چله، کج و کوله...

الهامات متوالف «نور و روشنائی، مرگ و میر، خورد و خوراک، صلح و حفا، علم و اندوه درد و رنج، پاک و پاکیزه...

الهامات متضاد: خوب و بد، داشت و زیاده، چای و لاله، عشق و نفرت، کوچک و بزرگ، ریز و درشت...

در جمله‌های تقابلی بی‌عمل که اغلب به صورت ضرب‌المثل در آمده:

آدم گدا و این همه اداک من و انکار خدا، ما و این حرف‌ها، خرت و این همه فروتنی، آت و این گوی و این میدان، این خط و این نشان و بسیاری نمونه‌های دیگر، که نشان می‌دهد بهترین شکل و طرز بیان، استفاده از آوایی دانه می‌باشد.

اجاز. بفرماید اکنون به سراغ نوشته‌های مختلف و گوناگون برویم و حرف ربط یا پیوندک «و» را در آن جمله‌ها بررسی کنیم.

از کتاب‌های فارسی دبستان، متون ادب فارسی سال اول، ادبیات و علوم انسانی، درس ۳ «شعر در اسلام»:

«دین اسلام در سرزمینی ظهورکرد شعریور و شاعرین. قوم عرب در سخن و سخنوری پیردست بود در سخن‌شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می‌نهاد شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در بنی‌نزدیه العرب می‌زیستند، از اهمیت شایانی بهره‌مند بودند و در نزد قوم خویش، گرانمایه و عزیز روزگار می‌گذاردند»

در این متن نوشته محمدرضا حکیمی، شعریور و شاعرین، سخن و سخنوری، شعر و شاعری، و گرانمایه و عزیز، ترکیب‌هایی است که با قراری که قبلاً معلوم کردیم با آوای «آ» بهم پیوند خورده‌اند ولی هرکجا که جمله‌ای تمام شده و جمله دیگری آمده است، با «و» به هم متصل می‌شوند.

یادآفران بعدی که از چند جمله و چندین ترکیب تشکیل شده است، قاعده دیگری را بر ایمن روشن و معلوم می‌دارد:

«یادیه حجاز، روح صحرا، اسباج بیابان، نسیم‌های ریگزاران، دشت وادی‌ها، تاخت‌و‌تازها، شپ‌ها، مهتاب‌ها، ستارگان، پرنده‌گان، صحرایی، جنگ‌ها، صاعده‌ها، عشق‌های جوانان قبايل، دشت‌ها و سراب‌ها، آب‌ها و نکل‌یوها و...» [۱] اینجا همه، از آن مردم، شاعرانی بهره‌مند و بی‌توان ساخته بود که هنوز قصه‌های آنان به دهها زبان به گوش روزگار زمزمه می‌شود.

هنگامی که چندین واژه از ترح دستوری واحدی که در متن بیاید، بهترین شیوه این است که آنها را با ویرگول (،) از هم جدا کنیم و آخرین تام یا واژه را با «و» به پایان برسانیم. این حرف ربط «و» قبل از آخرین واژه نشان‌دهنده آخرین نام و پایان جمله است.

در این متن، نویسنده علاوه بر ویرگول از حرف ربط هم بهره گرفته و نام‌های آخر را با «و» به هم پیوند داده (.... دشت‌ها و سراب‌ها و اسب‌ها و نکایوها و...) این رویه، بیان را از زیبایی و یکدستی دور می‌سازد. بهتر بود به جای چند «و» باز هم ویرگول گذاشته می‌شد یا به این صورت:.... عشق‌های جوانان قبایل، و دشت‌ها و سراب‌ها و اسب‌ها و نکایوها و غیره... یکدستی بیان می‌شد.

در اینجا یک نکته دیگر را هم بگویم و آن اینکه، در رانیدو که فقط صدا و بیان گوینده وجود دارد و خط و نوشتاری دیده نمی‌شود، علامت سجاوتندی چند نقطه، هیچ معنی و مفهومی ندارد. وجود چند نقطه، فقط در نوشته (که می‌توان آن را دید) معنی پیدا می‌کند. به این معنی که مطلب و موضوع ادامه دارد یا می‌تواند ادامه داشته باشد. برای انتقال این مفهوم در رانیدو به جای چند نقطه، می‌توان چنین گفت: و غیره / و غیره / و انتال اینها / و مانند این... و کلمه‌ها یا مفاهیمی در این حد و معنی.

اکنون نوشته‌ای دیگر، از همان کتاب، درس ۶ «نقطه انالهی» از عباس اقبال:

«غیر از مردم لائالی و بی‌مالات، هیچ‌کس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم‌نهادن در کوچه، لائال روزی یکبار خود را در آینه نبیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیابد و نواقص و معایب و بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌های هیئت ظاهر خویش را به شکلی ترمیم و اصلاح نماید. چرا برای اینکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از هیچ‌کس کمتر و پست‌تر نمی‌شمارد و بر او بسی ناگوار است که با هیئت و اندامی تاسار و شکل و ریختی متفکر، در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و خردگیری ببینند و بر او بخندند».

نوشته عباس اقبال، چنانکه ملاحظه فرمودید، درست مطابق بر این اصل

بیان را نویسی است که به آن رسیدیم یا داریم می‌رسیم، اینکه کجا از «و» کجا از «ه» و کجا از «ه» (ویرگول) استفاده کنیم.

نویسنده فاضل حدود «۴۰ سال پیش» به اعتبار استعداد ذاتی خود و درک درست از زبان (یا نوشتن زبان) این زیبایی را حتی به‌صورتی تاضوفاگاه شناخته و به‌کار برده است، اما در کنار و نوشته بسیاری از نویسندگان این زمان، حتی نویسندگان رادیو هم این توجه و دقت را کمتر می‌بینیم، که در چنین مواردی، ویراستار یا گوینده، در صورت داشتن شغ و ذوق و آگاهی، باید بی‌دقتی نویسنده را ببران کرده، نوشته را اصلاح نماید و بیان را زیباسازی کند. اکنون به سطری دیگر از این نوشته توجه کنید:

«ممکن است انشای کسی (است و نارسا و مهم) و دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد».

در اینجا سه واژه با سه صفت برای انشا آورده شده. زیبایی بیان حکم می‌کند که این سه واژه مربوط به انشا را پیوسته و یکسره اما کنیم. این پیوند با آوای «ه» بهتر صورت می‌پذیرد و پس از آن آوای «و» و سپس ترکیب (فصاحت و بلاغت).

یک نکته هم در اینجا این است که این سه واژه کوتاه و موهجایی است و به‌راستی می‌توان یکسره و با آوای «ه» هر سه را بیان کرد. اکثر واژه‌ها به‌مجهایی باشد و توان آنها را در یک ترکیب بیانی قرار داده زیرا بیان آنها کشدار و طولانی می‌شود. بهترین راه این است که از ویرگول و در آخر از «و» استفاده کنیم. در بارانگراف بعدی قاعده دیگری را خواهیم شناخت.

ملوک: تنها آن نیست که انسان، فرشته و دلداده هر منظره زیبا و هر هیئت موزون و هر آهنگ دلنواز شود، بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آن است که انسان طبعاً از هر منظره زیست و هر هیئت ناموزون و هر آهنگ نامنظم، تنفر و اشتراک حاصل کند و آنها را با اگر از و تاضوخی تلقی نماید، تا طبعش به

مستی و رشتی نگارید و همیشه هوای زیبای و رسایی و درستی باشد.  
در این قسمت، چون ترکیب‌های منظره (زیاد، هشت موزون و آهنگ دلخواه، هر کدام با حرف اضافه «هر» آمده، یعنی تکواژ «هر» سه‌بار تکرار شده (هر منظره زیاده، هر هشت موزون، هر آهنگ دلخواه) دیگر نمی‌توان به کمک «آه» آنها را به هم پیوند داد (تألیف‌هایی در بیان، پس دور راه باقی می‌ماند. یکی استفاده از «و» و دیگر استفاده از ویرگول «،» و «و» برای آخرین ترکیب ...). فرشته و دلداد، هر منظره زیاده، هر هشت موزون و هر آهنگ دلخواه و برای تکرار این ترکیب‌ها در حالت معنی نیز همین‌گونه باید عمل کرد.  
اکنون به نوشته‌های استادان و نویسندگان دیگر معاصر نگاه کنیم و آنها را بخوانیم. از دکتر بهمنیار<sup>۱</sup>

بازهم از دکتر یوسفی<sup>۱</sup>

«چند سال از عمر محمود (محمود فرخ) به آموختن الفبا و قرآن و خواندن کتاب‌های موش و گربه و حسنین و علی والدین و حسین نژاد و نصاب‌العیان و گلستان سعدی گذشت.»

اگر در رسانه‌ای مثل رادیو، چند سطر بالا را به همین شکلی که استاد نوشته است، علامت‌گذاری نکرده بخوانیم کاملاً و به‌طور شایسته و لازم، از غنن بیان و اصل زیباخوانی و انتقال درست مطالب با رعایت بهترین موسیقی و آهنگ بیان، بی‌روی نکرده‌ایم، ما باید برای انتقال درست این جمله‌ها با بیان مناسب و زیبا و حفظ آهنگ، کلام در «نقطه‌گذاری» اعمال سلیقه کنیم، به این شکل:

«چند سال از عمر محمود به آموختن الفبا و قرآن، (کمی مکث) و خواندن کتاب‌های موش و گربه، حسنین، علی والدین، حسین نژاد، نصاب‌العیان و گلستان سعدی گذشت.»

بعضی مواقع توسعه کاملاً توجه قواعد بیان و غنن گویدگی هست و نکات لازم را رعایت می‌کند و ظرافت‌های گفتاری و زیبایی بیان را به‌کار می‌گیرد که در آن صورت کار گوینده راحت‌تر است، اما در گویندگی نکات و ظرایفی هست که هرگز در خط و نوشتار برای آن تشابه و علامتی وضع نشده است، در چنین مواقعی، گوینده به شرط داشتن آگاهی‌های لازم، صبق دارد برای حفظ زیبایی بیان، در نقطه‌گذاری و استفاده از «ا» یا «و» یا «برگول» مختار باشد و اعمال سلیقه کند، مثل همین موردی که عرض شد.

بهتر آن است که آموختن الفبا و قرآن را با کمی مکث و پس از آن با تلفظ «و» از بقیه جدا کنیم و سپس به جای چندین «و» از «برگول» به استفاده ناییم.

۱. از صدای مسجود و از بلندت سرانجام از.

بهتر آن است که دستور بیان و «فنون گویندگی و نویسندگی برای رادیو» را همه دست‌اندرکاران این رسانه بیاموزند و با هماهنگی کامل، همکاری کنند. برای تلویزیون هم رعایت همین اصول لازم است. بیان در رادیو و تلویزیون به یک اندازه اهمیت دارد.

نمونه‌های گوناگون نثر فارسی و درست و زیاده‌نویسی آن، بهترین الگو و بهترین نمونه برای ما است. استاد یوسفی‌تری سنجیده و حساب شده دارد، او می‌داند که زیاده‌نویسی چیست و با استفاده به‌جا از نشانه‌های نقطه‌گذاری، توان انتقال معنی و ایجاد احساس و عاطفه را در نوشتار خود به بهترین شیوه دارد. «سعدی سعدی دوستی مهربان است، صمیمی و ششخوار، بخشنده و بزرگواری، امید پندگان و بسیار دوست‌داشتنی، در برابر خداوند باید اخلاص داشت و سوز...»<sup>۱</sup>

وقتی در چند جمله کوتاه که خود یک جمله بلند و کامل را می‌سازد هدف فعل صورت می‌گیرد برای استحکام و پیوستگی کامل اجزاء باید از آوایی ساده استفاده کرد.

نمونه‌ای دیگر از همین نوشته:

«در عالمی که هر موجود جاندار و بی‌جان، با سعدی در هم‌دلی و جوشش است و رازگویی، و اشیا و احوال و حرکات آنها از نظر او پوشیده نمی‌ماند، سر در بوستان و دریافتن اندیشه‌ها، تغلیات و پیام سعدی، محتاج است به فکری آماده و ذهنی حساس و بیدار».

در این نمونه جاندار و بی‌جان با هم پیوند نزدیکی دارد و سه واژه هم‌دلی و جوشش و رازگویی هم، همین‌طور، اما احوال و حرکات، هر دو مربوط به اشیا

---

۱. جهاد مطارب سعدی و یونس از جمله اولی‌ها هستند که در انتخاب‌های درست آمده است.

است. در اصل «ثبا و احوال اثبا و حرکات اثبا» بوده که اثبای دوم آن حذف شده است. «ثبا و احوال و حرکات آنها»

در بعضی موارد و در برخی از نوشته‌ها گوییده می‌شود که از دو آوای «أ» یا «و» هر کدام را که بهتر بداند اختیار کند، البته باید توجه داشت که حفظ توازن و قرینگی هم که نویسنده در اثر خود به کار برده، لازم است. در این نوشته سرز ابوالقاسم فراهانی که از کتاب‌های فارسی سال دوم دبیرستان برداشته شده، این مورد وجود دارد:

«نامه‌هایی که تافته مشک، تر و تسخط خط دلیر بود، در بهترین وقتی و خوش‌ترین وجهی رسید و ساعت خاطر را رنگ باخ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت...»

...بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کافله، بعد از عهد بعید و قطع امید، فرجی بعد از شدت و فرجی بعد از سخت بود و خاطره‌یشتان را با همه آشفتگی پندار شاد و شکفتگی داد که - نودباله - اگر شمع‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند.

در جاهایی که علامت قصه و خنده گذاشته شده، تکلیف روشن است. ولی در مواردی که «واو» بدون اعراب است، گوییده می‌تواند خود انتخاب کند. پس از پایان هر جمله و در شروع جمله بعدی بهتر است از «ه» استفاده کنیم و در مواردی که حذف فعل صورت گرفته، از «أ»؛ البته به شرط آنکه جمله کوتاه باشد.

و بلا از همان کتاب: «ایر اعم اعم» از تذکره الاولیاء  
«آن سیرخ عالم یقین، آن گنج عالم عزالت، آن گنجینه اسرار دولت، آن پرورده لطف و کرم، ایر اعم اعم سر صدالله علیه، شقی وقت بود و صدیق روزگار، و در انواع معاملات و استلاف حقایق، عظمی تمام داشت و مقبول همه بود و بسی شایخ دیده بود»

«قتل است که از ابراهیم پرسیدند که: «از چیست که خداوند تعالی فرموده است، آدمونی آتشچپ ننگم. می‌خوانم و اجابت نمی‌آید» گفت، «از هر آنکه خدا را تعالی و تقدس می‌داند و طاعتش نمی‌دارد. و رسول وی را می‌شناسد و متابعت سنت وی نمی‌کند. و قرآن می‌خواند و بدان عمل نمی‌نماید. و نعمت می‌خورد و شکر نمی‌گوید. و می‌داند که بهشت آراسته است از برای مطهران. و طلب نمی‌کند. و دوزخ آفریده است از برای عاصیان. با سلاسل و اغلال آتشین. و از آن نمی‌ترسد. و نمی‌گریزد. و می‌داند که شیطان دشمن است و با او عداوت نمی‌کند. و می‌داند که مرگ هست و ساختگی مرگ نمی‌کند. و پدر و مادر و فرزندان را در خاک می‌کند و از آن عبرت نمی‌گیرد. و از عیب‌های خود دست نمی‌دارد و همیشه به عیب دیگران مشغول کسی که چنین بود دعای او چون به اجابت پیوندد؟ این همه تعجب از آثار حق صوری و رحیمی است و موقوف روز جزا است»

در این متن برای ارزش‌گذاری هر جمله (هر چند کوتاه) و طرح سایل مختلف و پاسخی که به آنها داده می‌شود. بیشتر از آوای «و» استفاده می‌کنیم. به اضافه آن که معمولاً بعد از هر فعل و در آغاز جمله بعدی. حتی به صورت مبتدا و خبر. بهتر این است که «و» آورده شود. اما هرکجا که دو یا سه واژه پیوسته و به هم مرتبط آمده. با آوای «اه» وصل کردیم.

اکنون به چند نمونه دیگر توجه کنید. این نمونه‌ها از کتاب «ایران را از یاد نبریم و به‌تاهل سایه همای» از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است:

«... نظم و استحکام و عقل جامعه انگلستان، پرکاری و انضباط و صنعتگری مردم آلمان و آرایش و نظافت و استیلا سوسیال بهترین نمونه‌گویندگی به همین صورت است. یعنی پیوسته خواندن مشخصات سوازمای هر یک از جوامع.

«در رشته‌های گوناگون، ادبیات و تاریخ و ایران‌شناسی و بهداشت و آیین

دوستیابی و آبیاری و طباطبی و خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غرور...  
 اجزای این جمله هیچ‌گونه اجناس و همبستگی باهم ندارند (از نظر  
 نویسنده هم چنین است). بهترین پیشنهاد این است که همه را با ویرگول به هم  
 پیوند دهیم و قبل از غرور «و» بگذاریم:

«در رشته‌های گوناگون: ادبیات، تاریخ، ایران‌شناسی، بهداشت، آیین  
 دوستیابی، طباطبی، خاطرات جنگ، اتم، عرفان و غرور...  
 مثالی دیگر:

«دستخوش و سالی‌ها، هوس‌ها، ندامت‌ها و صبرتهایی است»  
 که بهترین بیان به همین صورت است.  
 اما در این جمله:

«دره‌ها این کشورها، اگر کارخانه و دود و بوی و بخار هست، سوز و  
 کبابخانه و تاتار و دانه‌گاه نیز هست»  
 که بهترین شیوه گویندگی در این جمله، خواندن یک‌سره و یک‌تکلی هر  
 قسمت آن، با استفاده از «و» است.

«بزرگ‌ترین مردان و پست‌ترین مردان، در این آب و خاک پرورده  
 شده‌اند».

در چنین مواردی که دو صفت برای یک موصوف آمده ولی موصوف  
 (مردان) هر بار تکرار شده است، حتماً باید با «و» خواند، ولی اگر موصوف  
 یک‌بار آمده بود، یعنی بار دوم آن حذف شده بود، با «و» زیاده می‌شد؛  
 بزرگ‌ترین و پست‌ترین مردان...

در چند جمله متن زیرین به علالت «و» و «و» دقت کنید و دلیلش را  
 دریابید. این نمونه خوبی است:

«... در دم شکسته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل، به خود می‌گردد و  
 شلخته، خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آن را

به سینه می‌چسبند و خم و راست می‌شود و هر چه ضلوع و تری و پندگی دارد در نگاه خویش گردد می‌کند و صدای خود را محلی می‌سازد و عبارتهای شیرین و گوشنواز بر زبان می‌آورد.

حالا به این مسئله توجه کنید. از همان مجموعه:

«گاه بگریزد گاه بختند و گاه کف بزنند و گاه پتنگ و دندان به همدیگر

نشان دهند گاه بهترند نشانها کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند».

بعضی وقتها نویسنده به ریزه کاری‌های گویندگی و فن بیان توجه کافی ندارد در چنین مواقعی گوینده آگاه باید از فنون بیان و نکته‌های آموخته خود استفاده کند و متن نویسنده را برای رسیدن به بهترین شیوه بیان و ویرایش کند (بدون درهم ریختن اساس متن و فقط در همین اندازه) مثلاً در جمله‌های بالا «و»های اضافی را بردارد و به جای آن ویرگول بگذارد.

«گاه بگریزد گاه بختند گاه کف بزنند گاه پتنگ و دندان به همدیگر نشان

دهند و گاه بهترند نشانها کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند».

که می‌توان جمله آخر (و همواره به...) را به عنوان تسجیدگویی نهایی از جمله‌های قبل (با آوردن «و») جدا کرد و با این‌کار بر آن تأکید نمود.

به سختی دربارهٔ شاهنامه فردوسی از هیچ پنهانی توجه کنید:

«... ضروی و روش هریک از اضرمدندی و ضاموشی و شجاعت و

شزه‌جویی و سبک‌سری و خرم‌رایی و بی‌اعتایی و نام‌آوری»- همان آشکار

است که گویی شخصی با آنان هم‌عصر و یار و آشنا بوده است».

اول بینیم آیا می‌شود این صفت‌ها ترکیب‌ها و واژه‌ها را دوتا دوتا کنار

هم و در یک مجموعه قرار داد- که نمی‌شود. پس بهترین راه برای بیان بهتر

این است که آنها را با ویرگول از هم جدا یا بهتر بگویم به هم وصل کنیم. هر

اولین ترکیب (خوی و روش) که باید با «و» خوانده شود، بقیه صفت‌ها را با

ویرگول می‌خوانیم و قبل از نام‌آوری «و» می‌گذاریم ولی به جای چند نقطه در

نوشتند که در رمانی معنی و مفهومی ندارد، کلمه «و» غیره» جواب‌گویی نظر نویسنده است و پس از آن، «هم‌عصره» را هم می‌توانیم از بار و آشنا جدا کنیم. پس:

«خوبی و روش هر یک از» خردمندی، خاموشی، شجاعت، سیزده‌هویی، سبک‌سری، خودرایی، بی‌اعتنایی، نام‌آوری و غیره. چنان آشکار است که گویی شخص با آنان هم‌عصره و بار و آشنا بوده است. در نوشته زیر از استاد بخشایی، جمله‌هایی هست که توانایی بهترین نحوه گویندگی و بیان مطلوب را در خود دارد:

«دلاوری و بزرگواری و بزدان‌پرستی رستم، خردمندی و آهستگی و بردباری گودرز، خسروگری و خودرایی طوس، نادانی و خودکامی گیکتاووس، پاک‌نهادی و شرم سیاوش، کین‌توزی و استقامت افراسیاب، وفاداری و یختگی پیران، نام‌جویی و گستاخی یوز، شجاعت و ناپختگی سهراب، بدآموزی و ناپاکی سودابه، ملائمت و پاکدلی گیو، پاک‌نهادی فروید، دلیری و مهرجویی پیرام، بزرگ‌منشی اسفندیار و صدها تن دیگر با صفاتی خاص...»

الکون به سراغ آثار کلاسیک برویم و سری به چند کتاب بزنیم. این مطالب از کتاب‌های فارسی دبیرستان گرفته شده است. در نظر این‌گونه کتاب‌ها (کتاب‌های کهن و کلاسیک)، کمتر اجزاء، دخالت داریم و بهتر این است که همان‌گونه که نوشته شده است، خوانده شود. البته اصل زیاده‌خواهی را هم نباید فراموش کرد. باید متذکر شوم که علامت‌گذاری‌ها به تشخیص و سلیقه من است. ولی در بیشتر موارد جز این هم راهی نیست. از تاریخ بیهقی، صنگ و زیر:

«... این بوسهل مردی نام‌زاده و، محتشم و، فاضل و، ادیب بود اما شرارت و زحارنی در طبع وی مژگه شد و لا یدعیل الخلق الله و با آن

شرارت دلسوزی ندانست و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و بهار بر چاکری چشم گزینی و آن چاکر را لت زدی و فرو گزینی. این مرد از کراهه بجستی و فرصتی بجستی و غریب گردی و آلتی بزرگ بدین چاکر رساندی. و آنگاه لای زدی که فلان را من فرو گزینم و اگر کرد دهد و پیشید و خرمندان دانستدی که نه چنان است و سری می‌چنانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگویی است.

همان‌طور که اشاره شد، علامت‌گذاری‌های «و» یا «و» به انتخاب و سلیقه من است. اگر شما شکل زیباتر و بهتری تشخیص دادید، در خواندن مختار هستید.

از کیمای سعادت امام‌محمد غزالی در شناختن نفس خویش:

«... پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد تا خود تو چه چیزی و از کجا آندی و کجا خواهی رفت؟ و قدرین متزلزلان به چه کار آمده‌ای؟ و ترا از هر چه آورده‌اند؟ و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاقت تو چیست و در چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات سوزان و بعضی صفات دگلان، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فریشتگان است. تو از این جمله کدامی؟ و کدام است که آن حقیقت گوهر توست؟ و دیگران غریب و غاربت‌اند که چون این ندانی، سعادت خود طلب توانی کرد. چه هر یکی را از این، غذای دیگر است و سعادت دیگر است. غذای سوز و سعادت وی در خوردن و خفتن و گشتن‌کردن است. اگر تو سوزی، بهد آن کن تا شب و روز کار شکم و شهوت راست داری و غذای دگلان و سعادت ایشان، در دریدن و زدن و گشتن و خشم‌راندن است. و غذای دیوان شرنگیختن و مکر و هیبت‌کردن است. اگر تو از ایشان، به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و نیکیختن خویش رسی و غذای فریشتگان و سعادت ایشان، مشاهدت جمال حضرت الوهیت است. و آن شهوت و خشم و صفات بهایم و سیاح را به ایشان

راہ نیست۔ اگر تو فرشتہ گوہری در اصل خویش، جہد آن کن تا حضرت  
الوہیت را بشناسی و خود را بہ مشاہدت آن جمال راہ دہی۔۔۔

از بہارستان جامی، بخشندگی

«عالم را رسیدند کہ فی الحال یک گوسفند بکشت و بیخت و پیش من  
آورد۔ حضورم و بگفتہ۔۔۔»

جملہ ہای کوتاه با فعل ہای سادہ را با «آہ» بخوانیم بہتر۔ خوش آہنگتر و  
زیباتر است۔

از تذکرۃ الاولیای عطار نیشابوری، علاج:

«آن قیل اللہ، فی سبیل اللہ۔۔۔ کہ ہم در غایت سوز و اشتیاق بود و ہم در  
شدت لہب فراہ، مست و بی قرار و شوریدہ روزگار بود و عاشق صادق و  
یاکباز، و جہدی عظیم داشت و ریاضتی و کراستی عجیب و عالی ہست و  
عظیم قدر بود، و او را مصائب بسیار است بہ القاطی مشکل، در حقایق و اسرار  
و معارف و معانی و صحبتی و فصاحتی و بلاغتی داشت کہ کسی نتوانست  
دقتی و نظری و فراستی داشت کہ کسی را نبود و اطلب در گزار او با کردند و  
گفتند او را در تصوف قدیمی نیست مگر ابو عبد اللہ خفیف و شہلی و ابوالقاسم  
قشیری و صہب اللہ۔۔۔»

«قتل است کہ درویشی در آن میان از او رسید کہ «عشق چیست؟» گفت:  
«امروز بینی و فردا و پس فردا، آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و  
سوم روزش بہ باد دافند، یعنی عشق این است۔»

و سر انجام از گلستان سعدی، از مقدمہ:

در این نمونہ فقط از تر سعدی استفادہ می کنیم و از آوردن اشعار و آیات  
بہ دلیل آنکہ در بیان آرای «و» یا «و» تابع قاعدہ وزن شعر هستیم و در بیان آن  
تردیدی نداریم، می گذریم۔

صفت ضحای را عزوجل کہ حالتش موجب فریت است و بہ شکر انورش

میزد نعمت هر نفسی که فرو می‌رود سبب حیات است و او چون برمی‌آید طرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و او بر هر نعمتی شگرتی واجب<sup>۱</sup>

«باران رحمت بی‌صاحبش همه را رسیده و خزان نعمت بی‌درخشش همه جا کشیده. برده ناموس پندگان به گناه فاحش ندرد. و وظیفه روزی به خطای منکر نگزیده»

«فرشی باد صبارا گفته تا فرش زمزمین بگسترده و دایه ایر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیروزد درختان را به خلعت نوروزی قهای سوزوری (سوز وری) در بر گرفته و اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره تالی به قدرت او شهد قایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باسج گشته»

«در خبر است از سرور کائنات و مفرح موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تسه دور زمان محنت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم»<sup>۲</sup>

«که یکی از پندگان گفته کار پریشان روزگار. دست اثبات پامید اجهت. به درگاه حق. چل و خلا بر دارد. ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند. باز اعراض کند. دیگر بازش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید (یا ملائکتی قد استجیت من عبیدی ولیس له شئری فقد غفرت له) دعوتش را اجهت کردم و استجابتش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری پندیده همی شرم دارم»

۱. علت انصاف آوردن یکدیگر در جماعت و در هر حال آنکه علی است. حجت است. او در هر جماعت یکبار با آواز او. هم بر توان آن را می‌آورد به سزای اجهت. و حفظ ریل و دوش است که کلام سحر بی‌نگر شود

۲. هر چند. دلخواه بود است با او. در وقت دعا و زاری و صدقات و عبادت و در میان آن

«عائشان کعبہ چلائی بہ قصیر عبادت معترف کہ ما عبدناک حق عبادتک، و آصفان عیلا چلائی بہ تعتر منسوب کہ ما عرفناک حق معرفتک»۔

«یکی از صاحبزادان سر بہ جیب مراقبت فرو بردہ بود و / و در بحر مکاشفت مستغرق شدہ، آنکہ کہ ازین معاملات باز آمد، یکی از یاران بہ طریق اتباط گفت: ازین بستان کہ بودی ما را چہ نفعہ کرامت کردی؟ گفت بہ خاطر داشتم کہ چون بدرخت گل رسم داشتی بر کسم ہذا، اصحاب را چون برسدیم بوی گلہ بستان مست کرد کہ دامن از دست رفت»۔

«ذکر جیل سعدی کہ در اقوال عوام افتادہ است، و حبت سختی کہ در بسط زمین رفتہ، و نصب الجیب حدیثی کہ همچون شکر می‌خورند، و رقعہ متناہش کہ چون کاغذ زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل توان کرد، بلکہ خداوند بہان، و طلب دایرۃ زمان، و قائم مقام سلیمان، و ناصر اعلیٰ ایدان، شہنشاہ معظم اتاہک اعظم مظهر الدنیا و الدین ابوبکرین سعدین زندگی (صلی اللہ تعالیٰ فی ارضہ رب ارضی عنہ و ارضہ) بہ عین عنایت نظر کردہ است، و تحسین بلیغ فرمودہ، و ارادت صادق نمودہ، لاہرم کافلہ انام، خائستہ و عوام بہ محبت او گر آیدند کہ: (اناس علی دین ملوکہما)»۔

«یک شب تأمل ایام گذشتہ می‌کردم، و بر صبر تلقب کردہ تأسف می‌خوردم، و سنگی سراپا دل بہ الماس آپدیدہ می‌ساختم، و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم»۔

«بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم کہ در تئیمین عزالت نشینم، و دامن صحبت فراموش چہنم، و دہر از گشتہ‌های پیرشان بشویم، و منہد پیرشان نگویم»۔

«تا یکی از دوستان کہ در کجاوہ اتیس من بودی و در حجرہ جلیس، بہ رسم ہریم را در درآمد، بستان کہ تشاط ملاحت کرد و / و بساط مصلحت

گسترده بهوش نگفتم و سر از زانوی عهد بر نگرفتم. رنجیده نگه نکرد و گفت:

کسی از متعلقان منش بر حسب واقعہ مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم که بخت عصر معتکف نشیند و خاموشی گزیند. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجاہدت پیش. گفتا به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم. مگر آنکه که سخن گفته شود بر عادت مألوف و طریق معروفه که آزرمن دوستان صہلست و کفارت یمن سهل و ضلالت راه صوابست و / و نفس رای اولوالآلایب، ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

«فی الجمله زبان از مکالمه او درکشیدن، قوت ندانستم و روی از معادله او گردانیدن مروت ندانستم، که باز موافق بود و ارادت صادق.

چه حکم ضرورت سخن گفتم و تفرج گران بیرون رفتیم. در فصل ربیع که صولت برد آوریده بود و / و اول دولت وارد رسیده.

«شب را به بوستان یکی از دوستان، اطاق بیت افتاد. موضعی خوش و خرم و درختان در هم، گشتی که خردمستان خاکش ریخته و بقدر لریا از تارکش آویخته.

«بامدادی که خاطر باز آمدن بر رای تشنن غالب آمد، دیدمش دانی گل و رحمان و سبل و خیران فراهم آورده و / و آهنگ رهیج کرده. گفتم، گلستان را چنان که دانی بختی، و عهد گلستان را وفا می نماند. و حکما گفتند: هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای نزہت ناظران و / و / فصاحت حاضران. کتاب گلستانی توانم تصنیف کردند. که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیع را به طیش خریف مبدل نکند.

فکر می کنم ذکر نمونه های قدیم و جدید از تر فارسی ادبی و غیر آن، کافی

باشد. هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند الگویی برای گویندگان جوان و سایر علاقه‌مندان قرار گیرد. ذکر این نکته را لازم می‌دانم که بعضی از مواردی را که به عنوان نمونه آوردم می‌تواند قاعده و قانونی برای زیاده‌خواهی، انتقال مطلوب معنا و گویندگی درست باشد. در بعضی موارد دیگر هم می‌توان اعمال سلیقه کرد ولی از توجه به کل آنها می‌توان به قاعده و دستوری رسید:

اول- در بیان ترکیب‌های دوواژه‌ای و سه‌واژه‌ای و به ندرت چهارواژه‌ای بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم مربوط و متصل کنیم. پیوند آنها به این گونه، البته به شرط آنکه واژه‌ها کوتاه باشد، زیاده‌تر است.

دوم- اگر کلمه‌ها یا واژه‌ها چند تا بود و می‌شد آنها را دوتا دوتا یا حتی سه‌تا سه‌تا جدا و ترکیب کرد، بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم پیوند دهیم و به ترکیب‌های بعدی متصل کنیم. اگر در مجموع دو ترکیب تشکیل می‌شد، آن دو ترکیب را با «و» و اگر چند ترکیب بود، آنها را با ویرگول و آخرین ترکیب یا مجموعه را با «و» بیان می‌کنیم.

سوم- هر کجا که جمله یا فعل به پایان می‌رسد، در شروع جمله بعدی «و» می‌آید. مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک‌جمله‌ای و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته باشد، یا یکی از فعل‌ها حذف شده باشد که در این صورت می‌توان از «آه» استفاده کرد. اگر پس از هر فعل، بلافاصله واژه گفت نباید آن را با «آه» ادا می‌کنیم.



## ۱۱

### تکیه در زبان فارسی

#### ۱- تکیه هجا

در بیان فارسی و در کار گویندگی، به نکتاتی برمی‌خوریم که دستور زبان نویسان (دستوربان) یا به آن توجه کافی نکردند و یا اگر کسانی مانند زبان شناسان به آن پرداخته‌اند، اغلب با تاههای اختصاصی و گاه علمی و (در نتیجه گنج کندی برای غیر اهل آن) و بیشتر از دیدگاه زبان شناسی بوده است و نه برای فن بیان و گویندگی.

یکی از این نکات که برای گوینده، دانستن و رعایت آن لازم و واجب است، تکیه یا کوبه است.

در معنی تکیه و تعریف این اصطلاح، در کتاب مبانی زبان شناسی آقای ابوالحسن نجفی چنین می‌خوانیم:

«تکیه عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (عمولاً هجا) نسبت به قسمت‌های دیگر همان کلام، یا در تقابل با کلام دیگر»  
و در کتاب وزن شعر فارسی دکتر خاخری آمده است:

«وقتی کلمه یا عبارتی را تلفظ می‌کنیم، همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یکی یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاصی، یکی از اجزای کلمه در یک سلسله

اصوات ملفوظ، موجب می‌شود که حدود فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم. این صفت خاص بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم.<sup>۱</sup>

اجازه بفرمایید تعریف تکیه را از کتاب «آواندازی» دکتر علی محمد حق شناس هم بخوانیم:

«تکیه از نظر تولید از ترکیب مستطه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف درجه زیر و بمی، و تفاوت در گشتش و آکنه‌ای حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود. در امتداد زنجیره آوایی، دسته گسترده‌ای هجاست که خود ممکن است تشکیل یک واژه تک هجایی بدهد یا چیزی از یک کلمه چند هجایی باشد. در هر زنجیره آوایی آن هجا را که نسبت به هجاهای پیرامونش با درجه بیشتری از مشخصات فوق تولید می‌شود، هجای تکیه می‌گویند.»

«تکیه پدیدم‌ای نسبی است. به این تعبیر که در رابطه با گویندگان [سخن‌گویان] مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن، یا جایگاه هجای تکیه بر در زنجیره گفتار، درجه رسایی تکیه تغییر می‌کند. با این همه در یک زنجیره گفتار که در تولید آن عوامل بالا ثابت و بی‌تغییر فرض شده باشد، پادامی از هجاها نسبت به هجاهای پیرامون خود رساتر شنیده می‌شوند.»

سایر استادان ادبیات و زبان شناسی هم تقریباً همین تعریف‌ها را درباره تکیه دارند.

با این تعریف‌ها لازم است قبل از بحث درباره تکیه، کمی هم از هجا صحبت کنیم.

۱. بدنام این نام را با اصطلاح «تغییر» درج کرده است.

دکتر خاتلری در «وزن شعر فارسی» با توجه به این که می‌گوید تعریف دقیق و کامل هجا آسان نیست، اتاده اختصار توضیح می‌دهد:

«گفتار عبارت است از یک سلسله از اعانات صوتی متوالی که یایی به گوش شنونده می‌رسد. اما شنونده در این سلسله، اطمینانی تشخیص می‌دهد که به منزله سلسله‌های متصل زنجیر است. این سلسله‌ها را هجا یا شطّط Sylable می‌خوانیم».

«هر هجا از دو حرف یا بیشتر تشکیل می‌شود که از آن میان یک حرف مرکز یا رأس هجاست و حرف‌های دیگر تابع آنند این حرف مرکزی غالباً مصوّت است».

و در «کمیت هجاها» می‌گوید:

«هجا که بنای وزن شعر فارسی بر آن است از حیث کمیت دو نوع دارد که یکی را هجای بلند و یکی را هجای کوتاه می‌خوانیم».

«در همه زبان‌هایی که بنای وزن آنها بر کمیت هجاها است همین دو نوع وجود دارد و همیشه مقدار هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. علت آنکه میان انواع هجا در همه زبان‌ها نسبت ۶ به ۲ وجود دارد. شاید این است که این نسبت ساده‌ترین نسبت‌های ریاضی است و در اصوات موقوف که حدوث آنها به وسیله آلات دقیق، مانند آلات موسیقی انجام نمی‌گیرد، حفظ نسبت‌ها مشکل‌تر و ادراک آن نسبت‌ها به وسیله سمع دشوارتر است و ناچار به ساده‌ترین نسبت‌ها اکتفا باید کرد».

ابوالحسن نجفی هم «تعریف هجا را بسیار مشکل و تقریباً نا ممکن می‌داند» و تعریف آن را در هر زبانی متفاوت می‌خواند و تنها به تعریف صوتی هجا اکتفا کرده، می‌گوید:

«هجا از ترکیب یک مصوّت با یک یا چند صامت به وجود می‌آید. بنا بر این تعداد هجاها به تعداد مصوّت‌ها است. در هر عبارت هر مقدار مصوّت باشد همان مقدار نیز هجا هست».

ابوالحسن نجفی در جدولی چهارراه ۶ نوع تقسیم می‌کند. ولی در حقیقت این ۶ نوع، تقسیماتی است که از همان دو نوع بلند و کوتاه، دکتر خاخری گرفته شده که در فصل تقطیع شعر به آن خواهیم پرداخت.

تعریف هجادر کتاب دستور زبان فارسی دکتر محمد علی اسلامی چنین است: «هجا، پیش از این دربارهٔ حروف گفتیم؛ حروف فارسی همگی ساکن و ضامونند و با کمک حرکات یا حروف مصوّت (اصدادار) که عبارت از این شش علامت هستند: «نـ، و، ا، آ، ای، اُ» آنها را تلفظ می‌کنیم.»

«اکنون می‌گوییم و اثر به هم پیوستن حروف بی صدا (صامت) و صدا دار (مصوّت) هجا به وجود می‌آید و آن با یک جریان صوت حاصل می‌گردد»

ملاحظه می‌فرمایید که هجا در زبان فارسی از نگاه زبان شناسان و ادیبان متفاوت است. یکی آن را تعریف تاشدنی و مشکل، دیگری کسی مشکل و سومی آنان می‌داند ولی همه در یک چیز اتفاق نظر دارند که: از یک تا چند حرف بی صدا و یک حرف صدا دار، یا از نظر آوایی، از یک واکه و یک یا چند همخوان تشکیل شده که با یک جریان بازدمی بیان می‌شود.

برای بیشتر شناختن هجا، سری هم به کتاب آواشناسی زبان فارسی نوشته دکتر بدله نمره می‌زنیم:

«هجا در زبان فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان تشکیل می‌یابد. منظور از رشته آوایی پیوسته آن است که اهزای سازندهٔ هجا طی یک فرایند تولیدی بدون مکث، تولید می‌گردند. واکه به منزله مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه یا دانه آن است. این که می‌گوییم واکه مرکز هجاست بدین سبب است که اولاً موجودیت هجا بستگی به وجود واکه دارد زیرا اگر واکه را حذف کنیم دیگر هجایی باقی نمی‌ماند. در صورتی که می‌توان از یک هجا یک تا دو همخوان را حذف کرد بی آنکه به موجودیت آن لطمه‌ای وارد آید»

به این ترتیب در ساختمان صوتی یک زبان ابتدا باید به تحلیل واج‌ها (واکه و همخوان یا به تعریفی دیگر صوت و صامت) و سپس هجاها و پس از آن واژه‌ها پرداخت. به این ترتیب واژه یا کلمه از یک یا چند هجا تشکیل یافته است.

ساختمان و تعریف هجا مانند همه اجزاء و ترکیبات دیگر در هر زبانی ویژه همان زبان است. بنابراین می‌تواند در بعضی زبان‌ها، تعریف آن مشکل باشد. که ربطی به زبان فارسی که دارای وزن و آهنگ هجایی است ندارد. زبان فارسی به دلیل داشتن همین ویژگی، زبانی آهنگین و خوش نواست و در شنیدن بیان کامل و طبیعی زبان فارسی، به راحتی می‌توان، آواها یا واج‌ها را تشخیص داد. در نتیجه در چنین زبانی درک هجاها و تعیین صد و سرز آن کاری مشکل نیست، به طوری که حتی در کودکان‌ها، کودکان آن را به شکل بخش کردن کلمات می‌آموزند. اشتناخت هجا به همین مقدار برای کودکان کافی است. در فصل وزن شعر باز هم از هجا که رکن اصلی وزن شعر فارسی است صحبت خواهیم کرد. اکنون به گفتگوی قبلی (کوبه، یا تکیه) بازگردیم. دکتر خاقلری «در کتاب وزن شعر فارسی» درباره موضوع و جای تکیه در کلمات فارسی می‌گوید:

«در باره تأثیر و دخالت تکیه در ساختمان صرفی کلمات فارسی تا کنون در این زبان بحثی نشده است.<sup>۱</sup> و نخستین بار نگارنده این کتاب در «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» از این مطلب ذکری به میان آورده»  
«... اما چنانکه گفته شد، زبان شناسان اروپایی این معنی را مورد تحقیق قرار داده و اخیراً نیز یکی از دانشمندان آمریکایی طبن مقالعی در این باب بحث کرده است.»

۱. استدلالات زیاد چلیب کتاب که سال ۱۳۴۵ تدوین برد است.

دکتر خاتلری در کتاب وزن شعر فارسی به چند قاعده کلی دربارهٔ تکیه در کلمات فارسی اشاره دارد که آن را با ذکر نمونه و توضیح بیشتر در اینجا می‌آوریم:

اسم به‌طور کلی آنچه اسم در زبان فارسی داریم، تکیه آن در آخرین هجاست. (توضیح آنکه اگر کلمه‌ای یک، هجایی باشد چه کوتاه، چه بلند و چه کشیده خود دارای تکیه است، مثل: سر، گل، آب، باد، بند، دست، دور و مانند)

اسم مام مانند: کتاب، مهران، میوه، اقیانوس، درخت، اسب و خورشید که به ترتیب: تَکِیب، ران، ژَم، تَوس، رِخت، اسب و... شِید (اهجاهای پایانی کلمه، با آخرین هجای کلمه) تکیه بر هستند و بر همین سوال است اساسی دیگر مثل اسم ذات مانند: مرد، زن، پسر و گوسفند و اسم معنی مثل: هوش، سفیدی، سیاهی، کوشش، راستی و خرد که همه در آخرین هجای کلمه تکیه می‌گیرند.

اسم در حالت نکر، با مفعول اضافه کردن «ی» در آخر اسم مثل: مردی (یک مرد)، کتابی (یک کتاب)، خیابانی، کشیدای و مانند آنها هیچ تغییری در تکیه هجا نخواهد داشت و تکیه در آخرین هجا خواهد بود.

«او مردی دانشمند بوده.

«دیروز کتابی خطی خریدم.

«خیابانی بی‌آب و علف بر سر راهش بوده.

«کشیدای با خط میخی در موزه دیدم.

اما همین «ی» وقتی در حالت نسبت باشد هم محل تکیه هجا تغییر می‌کند، هم معنی دیگری می‌گیرد مثل:

«مردی» به معنی کیفیت مرد بودن، مردانگی، «مردی زاننده» در ضمیر پرس، یا «عاشقی پیداست از زاری دل»

با «کتابی» به معنی آنچه مربوط به کتاب است: «دوست من کتابی حرف می‌زند»

با «خیابانی» به معنی آنچه منسوب به خیابان است. نام خانوادگی و آنکه و آنچه با خیابان مربوط است. «آقای خیابانی از دوستان من است.»  
«ضدکشی‌های خیابانی، برای رانندگان، اجتناب‌ناپذیر است.»

با «پایانی» به معنی آنچه منسوب و مربوط به پایان است و آنکه بیشتر در پایان است و با پایان ارتباط دارد. «محمود رانندگی پایانی است.»

ملاحظه می‌فرمایید که در حالت نسبت، تکیه به آخرین هجا (هجایی که از ترکیب حرف بی‌صدای انتهایی واژه و «ی» نسبت ساخته شده) منتقل خواهد شد. در حالی که «ی» علامت تکرار چنین وضعی پیدا نمی‌کند.

به‌طورکلی می‌توان گفت اسم عام و خاص، اسم مصدر مثل: پرورش، آراش، نگرهش و... گریه، خنده، اندیشه، سربه و... گفتار، کردار، ساختار و... و هر اسم مصدر دیگر یا مصدر، اسم فاعل (مختوم به «ان» و «ند»)، اسم مفعول و همه انواع و اقسام صفات (اجامه و مرکب و غیره) و تمام اسم‌های مرکب به هر صورت و شکلی، تکیه آنها در آخرین هجایی واژه است.

در واژه‌های مرکب چه اسم و چه صفت و چه قید، وقتی که در واژه با هم ترکیب می‌شوند، تکیه واژه اول برداشته می‌شود و آن دو واژه در حقیقت یک واژه خواهد شد که تکیه در آخرین هجا است. تنها تفاوت در تعداد هجاها خواهد بود مثلاً واژه «سمن رویان» در مطلع غزلی از حافظ را در نظر بگیرید:

همین‌طور ترکیب «سری رویان» در مصراع دوم همین بیت:

سمن رویان چهار خم یسو پشتیست، پشتیست

سری رویان قرار دل یسو پستیست، پستیست

سمن اسم است و تکیه آن در هجایی آخر یعنی «ن» است و «وه» نیز اسم یا صفت است یا یک هجا، که تکیه در همان یک هجا است. وقتی سمن و یو

ترکیب شوند. تکیه از واژه سمن و هجای «سن» برداشته می‌شود و سمن به خود یک واژه می‌شود. یعنی تکیه به آخرین هجای واژه سمن به مستقل می‌گردد؛ همین طور است ترکیب بری رو و چون جمع بست شود. تکیه به علامت جمع می‌رسد. یعنی همیشه در جمع کلمات علامت جمع (ان) و «ها» به کلمه متصل می‌شود و هجای دیگری به آن اضافه می‌کند. پس می‌توان گفت علامت جمع هم مثل کلمات ترکیبی به کلمه متصل با آن ترکیب می‌شود و مجموع آنها مثل یک واحد است؛ یک ترکیب و یک واژه و تکیه در آخرین هجای آن قرار دارد.

نمونه دیگر: خداپرست. واژه خدا از دو هجا تشکیل شده که تکیه در هجای آخر آن است. دا و پرست نیز همین طور است و تکیه در هجای آخر یعنی پرست قرار دارد. اما چون دو واژه «خدا» و «پرست» با هم ترکیب شوند. مثل یک واژه می‌شوند که با داشتن چهار هجا (خدا / دا / پرست / پرست) تکیه در آخرین هجا خواهد بود. خداپرست. اگر این قاعده رعایت نشود و تکیه واژه اول بر هجای پندام و بخوانیم؛ خدا پرست معنی آن به کلی عوض می‌شود. پرست در این حالت فعل امر است و معنی آن چنین خواهد شد؛ خدا را پرست. خدا را پرستی کن.

این قاعده در ترکیب پسوند و پیشوند هم قابل اجرا است. مثلاً واژه پا ترکیب بالذات را در نظر بیاورید با دو بیان و دو معنی مختلف. بالذات به معنی ۱- جلوی کسی را گرفتن (گرفت) و ۲- بالذات به معنی کسی را به طور موقت زحانی کردن. در این جمله «او را امروز بالذات گرفته» یا در این جمله «علی بیرون را از اقدام به این کار باز داشت». ترکیب بالذات یا تغییر تکیه هجا در دو جمله متفاوت به کار می‌رود و دو معنی و دو کارکرد متفاوت پیدا می‌کند. و نیز ترکیب بازگشت به معنی آمدن پس از رفتن، برگشتن و مراجعت. در این جمله «در راه بازگشت به خانه او را دیدم» یا در این جمله

نام‌های اندازی، «بازگشت به خانه مؤرخ» و اگر هر دو واژه ترکیب داشت باشند بازگشت، یعنی برگشت، یا دوباره آمد، مثلاً در جمله «او یرویز از سفر بازگشت» دو کلمه «باز و گشت» از نظر دستوری وقتی که ترکیب می‌شوند، اسم مصدر یا مصدر مرفوع خواهند شد. ولی اگر باز و گشت به عنوان دو واژه در کنار هم و به دنبال هم قرار بگیرند، گشت یک فعل کامل است با زمان ماضی و شخص مفرد غایب و «باز» خود قید خواهد بود. در همه ترکیب‌هایی نظیر آن، نیز همین حکم جاری است.

در حالت نداد با خطاب در این حالت اسم با علامت ندا (چه در لول واژه، مثل ای، آلا، یا و غیره و چه در آخر مثل، الف آخر) متادا می‌شود. در صورت نخست تکیه از هجای آخر به هجای اول منتقل می‌شود و به طور طبیعی هجای اول را با فشار و تأکید ندا می‌گیریم. در شعر تاسع خسرو:

ای آنکه ششگی و سز اواری و ندر نهان سرشک همی یاری  
از توبه‌یاری

«ای» یا ششگی! ضمه خسرو فعل که پیش‌آهنگ بیرون شد از منزل»  
با از حافظ:

«آلا یا ایها الناس! ادرکاً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»  
و در بیان ای عاشقان! در شعر مولانا و ای آدم‌ها! در شعر تیما بوشیج و در بیان خطایی یا علی! یا رب! و غیره.

در مورد «ای» در ترکیب «ای دوست» «ای یار» و مانند آن تکیه هم روی «ای» و هم روی «دوست» می‌تیند یعنی تکیه از «ای» صورت می‌کند و «دوست» یا «یار» با اسم بعدی راهم در بر می‌گیرد. همین‌طور در «ای خدا» «ای عشق» و مانند آنها.

بی اگر علامت ندای «ای» «اَلاء» «یا» و «ایه» در اول اسم باشند، تأکید و تکیه هجا، تقریباً اول کلمه واقع می‌شود.

اما اگر اسم به واسطه الفی آخر متنا شود، جایی، تکیه هجا در واژه تغییر نمی‌کند و در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند. در این حالت توجه داشته باشید که اگر جایی تکیه هجا، تغییر کند و به آخر واژه یا به هجای آخر، منتقل شود، معنی به کلی تغییر خواهد کرد. مثلاً واژه یا اسم «یار» را در نظر بیاورید؛ که تکیه روی مصوت «آ» در واژه «یار» واقع است و بدون خطایی شود بدون تغییر در تکیه هجا، «یاراء» تلفظ خواهد شد، مثل:

یاراء بهشت صحبت یاران هضم است

دستار یار نما مستانپ، بهمن است

«معدی»

اما اگر تکیه چهارا به آخر کلمه بیسم و آن را «یاراء» بر وزن «عاراء» تلفظ کنیم، نه تنها از حالت خطایی خارج می‌شود، بلکه معنی دیگری هم پیدا خواهد کرد به معنی: قدرت و توانایی. در جمله «اصد از شدت خستگی یارای حرکت نداشت».

در حالت اضافه، در این حالت حرف ساکنی که در آخر کلمه اول قرار دارد، با حرکت زیر یا کسره، که علامت اضافه است ترکیب می‌شود و هجای دیگر را می‌سازد (هجای میان دو کلمه) این هجا همیشه بی تکیه است و تکیه روی هجای قبل از آن قرار می‌گیرد. یعنی در همان جایی که در کلمه اول، قبل از حالت اضافه قرار داشت. کلمه بعدی هم تکیه هجای خود را حفظ خواهد کرد (تکیه در آخرین هجا) مانند: مدای محنت، دندان طلا، گوی دساوند، سرا ی دانش، نابگوی مغازه، من مطالعده پنجره کلاس، شیشه پنجره، خلیج فارس، دریای مازندران، او بهاری، یای لارند، دیده اعتراض، گوینده رادیو و نگاه

صورت باز. در حالت مفت و موصولی نیز همین قائمه برقرار است مانند: پدر، مهربان، نقش تازه، ایمانِ راسخ و انسانِ فرهیخته. به این ترتیب در ترکیب‌های اضافی، هر دو واژه در آخرین هجای خود تکیه ضوابطند داشت و علامت اضافه (یا) بدون تکیه است.

تأکید من و بر می‌تکیه بودن هجای کسره (هجایی که از حرف ساکن آخر اسم اول و کسره اضافه ساخته می‌شود) بی‌دلیل نیست. نام برنامدهای رادیو که در «آرم» یا نشانه برنامه‌ها گفته می‌شود، اغلب به صورت ترکیب‌های اضافی است (اضاف و مضاعف الیه یا صفت و موصوفه) ترکیب‌های دولایی، سه‌لایی و به ندرت بیشتر، مانند: یا کاروانِ صلّه، خونِ خدا، آشیانه عقاب، خانه عشق، ارمود تاریخ، ورزش در سال گذشته، هفت قانون رستم، بردهٔ هرازد صبح، مردانِ بزرگ، تاریخ ادب ایران و بسیاری دیگر.

معمولاً گویندگان در خواندن آرم برنامه‌ها بیشتر دقت می‌کنند تا زیباتر بیان شود و به سفارش تهیه‌کننده یا مدیر برنامه، آرم و نشانه را به اصطلاح «گندار» می‌خوانند که بر بسته‌تر و نمایان‌تر شود. به این خاطر همیشه این ترکیب‌ها را با تأکید بیشتر و کشیده‌تر می‌خوانند. (کلمات را با کشش بیشتری بیان می‌کنند)

بسیار شنیده‌ایم که در مواقع خواندن آرم، کسره اضافی را هم، با فشار و به صورت کشیده، خوانده‌اند که در نتیجه هجای کسره هم تکیه‌دار شده است. مثلاً ترکیب «یا کاروانِ صلّه» سه تکیه هجا دارد. اول در حرف همراهی «یا»، بعد در کاروان (روی هجای «ا» و واو) و سومی در صلّه (روی هجای «ا» و «ه» و هجای اضافی بین دو کلمه کاروان و صلّه یعنی «ه» بدون تکیه است. ولی گوینده به اشتباه هجای اضافی «ه» را هم تکیه می‌دهد و در نتیجه این ترکیب دارای چهار تکیه می‌شود. «یا- و- ل- ن- ... اه» حتی گاهی تکیه‌ای که به اشتباه بر روی هجای «ه» (کسره اضافی) می‌گذارند، قوی‌تر از تکیه‌های اصلی است.

مسلم است که این کار و چنین بیان کردنی خلاف قاعده و قانون بیان است. هم موسیقی بیان فارسی را خراب می‌کند (به دلیل ایجاد تکیه‌های بیجا و هم به دستگاه آوایی زبان فارسی خدشه وارد می‌سازد.

یادآوری می‌کنم که در حالت نکره نیز شیوه صالت اضافه است. یعنی اگرچه حرف آخر کلمه با یای نکره، هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است مانند کتاب که تکیه روی «ب» تابه است و چون یای نکره بگیرد «کتابی» می‌شود. اگرچه حرف ساکن آخر هجا یعنی «ب» با یای نکره هجای تازه‌ای ساخته (ب) ولی همچنان تکیه هجا در همان جای قبل باقی می‌ماند (ب) تابه (ب) یا «بازرگان» که تکیه روی «ب» گاه است و در حالت نکره اگرچه «ب» با علامت یای نکره با وحدت هجای تازه‌ای را می‌سازد «بازرگانی» ولی این هجا تکیه نمی‌گیرد و تکیه در همان جای قبلی باقی می‌ماند.

در مورد «یکی» و «یکی» علامت نکره که در اول واژه واقع می‌شود باید دقت کنیم که علامت نکره تکیه نگردد. اگر «یکی» و «یکی» تکیه دار شود، معنی تعداد خواهد داشت.

وقتی می‌گوییم «یکی کتاب خریدم» اگر «یکی» بی‌تکیه ادا شود، نکره است و منظور تکایی است. تا شناسی ولی اگر «یکی» با تکیه ادا شود آن وقت به معنی آن است که تعداد کتاب خریداری شده یکی است.

با در این دو مصراع از سعدی

یکی گریه در خانه زال بود

یا

یکی را که در بند بینی معتد

که اگر به «یکی» تکیه داده شود منظور تعداد خواهد بود و نه نکره و ناشناسی.



در همهٔ صیغه‌های فعل ماضی بعد غیر از مفرد غایب، تکیه روی هجای  
ماقبل آخر است. مانند: نوشیدم، پرستیدند، خریدی، شنیدم و شنیدید. و در  
صیغه مفرد غایب، تکیه روی هجای آخر است. مانند: شنید، پرستید، افتاد،  
فرمود، رسید، یزید و آزموید.

اگر بای «زحمت» یا «آکیده» بر سر هر کدام از افعال بیاید، در آن صورت در  
هر شش صیغه تکیه در اول کلمه و روی حرف «ب» قرار می‌گیرد. مانند  
بخورد، بفرمود، بفرسودیم، بشنیدم، برفتند، بگفتی، بگفتی و...

در ماضی استمراری، تکیه قوی روی حرف «می» واقع می‌شود. مانند:  
می‌نشست، می‌خواندم، می‌خواستند، می‌شنیدیم، می‌خوردی و می‌دویدند. در  
ترتیب قدیم که حرف «ی» بجای «می» استمراری در آخر فعل می‌آمد، در  
خواندن آنها، تکیه در هجای ماقبل آخر است. مانند: «شنیدی، خوانستی،  
نشستی و گفتی».

در ماضی حالی، تکیه در تمام صیغه‌های شش گانه روی هجای آخر جزء  
اصلی فعل (اسم مفعول) قرار دارد. مانند: رفتم، ضربه‌ای، افتاده‌اند،  
آزموده‌اید، پرداخته‌ایم و گفته است.

در ماضی بعید، دو تکیه وجود دارد؛ یکی روی هجای آخر اسم مفعول و  
دیگری روی هجای اول فعل معین «بودن» مانند: رفته بودم، پستیده بود،  
دیده بودند، گذاشته بودید، ساخته بودی و یفته بودیم.

فعل مضارع، اگر بدون حرف استمرار «می» به کار رود، تکیه روی هجای  
آخر است. ولی اگر با «می» استعمال شود، تکیه قوی روی «می» قرار می‌گیرد.  
مانند:

آورم — می‌آورم	نویسد — می‌نویسد	تیم — می‌تیم
افکن — می‌افکن	یرسد — می‌یرسد	شوید — می‌شوید

مثل **لر** - اگر بدون حرف «پ» علامت فعل **لر** به کار رود تکیه روی هجای آخرین فعل است. مانند: **بستد**، **گزن**، **گشای**. اگر فعل **لر** یک هجایی باشد، تکیه روی همان هجاست مانند: **جو** (جوی)، **دان**، **خواه**، **دار**، **گوب** و **کوش** و اگر با حرف **لر** «پ» اتصال شود تکیه بر روی «پ» خواهد بود مانند: **بستد**، **بگزن**، **بگشای**، **بجو** (جوی)، **بدان**، **بخواه**، **بدار**، **بگوب** و **بکوش**. درجات **نهی** و **قی** - همیشه تکیه قوی روی حرف **نهی** «ن» یا **قی** «ز» است. مانند: **منشین**، **مشو**، **مروید**، **مرو**، **نمی‌دانی**، **ندانست**، **ترفت**، **نباید**، **نگرد**، **است**، **نشد**، **ایم**.

**حرف استفهام** - اگر حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، یک هجایی باشد، مانند: **که**، **چون**، **چند** و مثل آن، دارای تکیه است و همیشه تکیه را تکیه می‌دارد. مانند: **که** می‌داند؟ **که** رفت؟ یا **کی** گفت؟ **کی** باید بود؟ (افادت بین **که** و **کی** یا **چه** و **چی**، در کاربرد تلفظی آن در بیان محاوره‌ای، با در خواندن و بیان کتابی است) **چه** می‌کنی؟ **چه** گفتی؟ **چی** شد؟ / **چه** شد؟ («چون» کاربرد ادبی دارد مثل: **چون** شد که آمدی؟ و **غیر از**، **چوتی**؟ است به معنی **چون** هستی؟ / **چگونگی**؟). و اگر، **چند** هجایی باشد، تکیه با روی **جزء** پرسشی یا در تمام واژه است. مانند: **چگونگی**؟ **چه** طوری؟ **چه** کردی؟ یا روی هجای آخر است. مانند: **کدام**؟ **کجا**؟ و اگر مرکب باشد **جزء** استفهامی و پرسشی همیشه تکیه دار است. مانند: **چرا**؟ **که** را؟ **چه** کسی؟ **چقدر**؟ **چه** اندازه؟.

می‌توان به این نتیجه رسید که در حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر **جزء** «که» و «چه» به تنهایی باشد، تکیه در همانجا است و اگر با **جزء** دیگری همراه باشد، گاه **جزء** اول، یعنی همین «که» و «چه» تکیه می‌گیرد و گاه تکیه به هجای آخر انتقال پیدا می‌کند.

**درضایر**، **میهم** یا **میهنات**، مانند: **رضی**، **بعضی**، **عدای**، **گروهی**، **یازماری**، **هر**، **کس**، **خیلی**‌ها و **غیر**، هرگاه به صورت ترکیب ساده باشند، مانند **اسم** و

صفت. در هجای ما قبل آخر تکیه می‌گیرند. در ضمائر مبهم که جزء اول آنها هیچ. همه و هر. قرار بگیرد. مانند: هیچ کسی. هیچگاه. هیچ وقت. همه جا. همه روز. همه سال. همه کسی. هر کسی. هر که و هر چه. تکیه روی هجای اول با جزء اول ترکیب می‌شود. لذا در ضمائر پرستی و مبهم مانند «هرکسی» و نیز در آنجا که از «همدگی» به معنی و مفهوم «هرکسی» مورد نظر باشد. تکیه در هجای آخر ترکیب است. و البته کاربرد آن بیشتر در شعر است مانند:

عشق بازی دگرو. نفس پرستی دگر است  
«عطفی»

یا:

فرصت شعر طریقه زندگی. که این نشان.  
چون راه گنج بر همدگی آشکاره نیست  
در این شعر حافظ. «همدگی» معنی «هرکسی» می‌دهد و بنابراین تکیه باید روی هجای «... کسی» باشد.  
اما وقتی همدگی به معنی همه افراد باشد. نوع ترکیب تغییر می‌کند و تکیه روی «همه» قرار می‌گیرد مثل این بیت دیگر حافظ:  
همدگی طالب یازند. چه هشیار و چه مست  
همه‌ها خانه عشق است. چه مسجد. چه گشت  
ضاظم هست در «دومین سینار زبان فارسی در صدا و سیماء ضمن سخنرانی خود با عنوان «گویندگی. شیوه‌ها و دشواری‌های آن» قزلی از حافظ را می‌خواندم با مطلع:  
راهی است راه عشق که هیچش گشاوره نیست  
آنجا هر آنکه جان بیازند چاره نیست...  
تا رسیدم به این بیت:

فرصت شعر طریقه راندي، گد این نشان.

پهون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست  
و ترکیب «همه کس» را با تکیه بر روی هجای «کس» خواندم و عرض  
کردم باید به همین شکل خوانده شود تا «همه کس» معنی «هرکس» را بدهد.  
وگرنه به معنی «همه مردم» خواهد بود و شعر حافظ مفهوم درست خود را  
نخواهد داشت. استادی که مورد احترام من و همه است و از پیشگويان و  
بزرگان ادب و فرهنگ ما است، با کم لطفی و بی‌توجهی گفت:  
هیچ قانونی نمی‌کند، هر دو یکی است. خوشبختانه بعضی استادان  
زبان‌شناس که در سمینار حضور داشتند اشاره کردند که البته تفاوت می‌کند و  
درست می‌گوییم. من هم به احترام همه سکوت کردم.

تغیر در تکیه هجا همیشه وحتماً تغییر در معنی و مفهوم را در پی دارد، مانند:  
در گذشت و در گذشت، مردم و در دم، باز خواست و باز خواست و غیره...

گفتیم که ضمایر متصل در حکم اسم و صفت هستند و روی هجای آخر  
تکیه می‌گیرند، مانند: من، تو، او. و ما که یک هجایی هستند و تکیه روی همان  
هجاست ولی اگر دو هجایی باشند مانند: شما، ایشان و آنها، تکیه روی هجای  
آخر است.

ضمایر متصل مفعولی که حالت متممی و اضافی دارند، همچون در حالت  
اضافه تکیه نمی‌گیرند، زیرا که جزء آخر کلمه آنها با کسره اضافه ترکیب  
می‌شود و هجای دیگری به وجود می‌آورد که بی تکیه است و تکیه به هجای  
قبل از آن داده می‌شود، مانند: کلاهان- بردش- دیدشان- خانه تان، نامه‌ام،  
سرایان، کتابش و کتابت. در مورد بیان و تلفظ کتابت یعنی «کتاب تو» باید  
دقت کرد که محل و جای تکیه رعایت شود، (مثل خیلی ترکیب‌های مانند آن)  
یعنی حتماً تکیه در هجای ما قبل آخر قرار بگیرد، زیرا اگر جای تکیه تغییر  
کند و به هجای آخر (...) منتقل شود، به صورت «کتابت» بیان می‌شود که به  
معنی نوشتن خواهد بود.

تکیه در یوتند و بدود.

در تمام ترکیب‌های یوتندی، تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد (مستجاوز از یحیاء نوع یوتند داریم که فقط نمونه‌هایی آورده می‌شود؛ یهنا، درازا، دانا، گفثار، پیدار، گرفتار، خوراکه، خندان، سالامه، عصرانه، دخترانه، نورانی، نمکدان، علقزان، رضار، دانشکده، دانگر، آخرین، دانشمند، پیرنده، رفند، بدی، خوبی، هنر، انسانیت، سبمن، زاینه و غیره.

به‌طور استثنا در چند مورد تکیه در هجای ماقبل آخر است، مانند: یوتند «آه در دریاه، خوشا شگفتا، مردا قزما و بادا یوتند «ی» در مواردی که نشانه تکرار و وحدت است، مانند: شیری، مهری، ماهی، دلی، رویی (روباهی)، مرغی، کتابی، یگانه‌ی.

در مورد ترکیب‌های یوتندی دو حالت پیش می‌آید:

الف - یوتندهای تکیه‌دار: در این حالت یوتندهایی که بر سر فعل می‌آید علاوه بر تکیه فعل، خود نیز تکیه می‌گیرد. در این نوع ترکیب، دو تکیه خواهیم داشت: (تکیه یوتند و تکیه فعل)، مانند:

در گذشته: «دیروز یکی از استادان دانشکده ما در گذشته»

بر آورد: «مخلوط بزرگ همه آرزوهایش را بر آورده»

باز گشت: «برسو امروز صبح از سفر خارج به ایران باز گشته»

باز داشت: «سرمای شعبه او را از ادامه سفر باز داشت»

ب- یوتندهای بدون تکیه: در این حالت یوتندهایی که بر سر فعل می‌آید، بدون تکیه است. در این نوع ترکیب فقط یک تکیه خواهیم داشت. (تکیه در آخرین هجا) مانند:

بر آورد: «بروانه مدت سفرش را یک ماه بر آورد کرده بوده»

در گذشته: «دیروز به خاطر درگذشت یکی از استادان ما دانشکده تعطیل

شده

بازگشت: «دیروز بازگشت بر سر و از سفر خارج» چنان گرفته‌اند  
 بازداشت: «مأموران پلیس علی را پس از یک ساعت بازداشت. آزاد  
 کردند»

در باره انواع ترکیب در زبان فارسی و جایگاه تکیه در آنها و تمایز معنایی  
 که به دنبال تغییر در ساختمان ترکیب به وجود می‌آید، در فصلی دیگر باز هم  
 صحبت خواهیم کرد.

اگر پیشوند بر سر اسم یا مصدر یا صفت یا بن ماضی و مضارع قرار بگیرد،  
 جز در موارد فعلی شدن، در بقیه موارد، تابع قاعده اسماء خواهد بود و تکیه به  
 همانی آخرین تعلق خواهد گرفت. مانند: بخرد، بپوش، بنام، بشکوه، بباغتر،  
 بازگشت، بازداشت، بازرس، برآورد، بر خورد، بر چسب، برقرار، بیگانه، بی  
 ادب، بی دست و پا، بی خوشتن، در خواست، در گذشت، در گیر، فر اگیر،  
 فراخور، فروکش، فروگذار، فروتن، فرومایه، قهقمد ترس، تداشت، ناگام،  
 ناروا، ناپسند، نابود، ناپذیری، نامادری، واضواست، وادار، واریز، واگیر، وارفته،  
 ورشکست، ورتداد، ورزیده، هسکار، هسفکر، همدیگر، همزاد، همچنین،  
 همان، و بسیاری دیگر.

همچنین باید بدانیم بعضی از این ترکیب‌های پیشوندی وقتی در حالت  
 تاسما و متادی قرار بگیرند، پیشوند آنها تکیه بر می‌شود، مانند: نادانان، نامردان،  
 ناقلا، بی‌عرفت، ورزیده، لات‌مذهب.

یادآوری می‌کنم که در مورد متادا قرار گرفتن کلمات به ویژه در خواندن  
 شعر، تکیه روی «ای» (علامت ندا) نمی‌گذازد و چنین رسم شده است که  
 «ای» را بدون تکیه و بدون فشار ادا می‌کنند ولی پس از آن را تکیه می‌دهند.  
 مانند: ای دوست! که تکیه، بیشتر روی «دو» است یعنی روی قسمت نخست  
 همانی کشیده «دوست» واقع می‌شود.

نموده دیگر، واژه خداوند از سه هجا تشکیل شده است: «خدا / نا / وند» و چون اسم است مطابق قاعده، تکیه روی آخرین هجا یعنی «وند» واقع خواهد شد. اما وقتی متادا شود و در اول آن «ای» قرار گیرد، تکیه پس از «ای» خواهد بود. حتی می‌توان گفت که تکیه در این حالت از هجای دوم هم عبور می‌کند و قسمتی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین طور است درباره «ای پروردگارا ای عزیز» «ای خردمند عاقل هشیار» «ای شایب از نظره» «ای عاشقانه» و «الا ای همتین دل‌است» که در این صورت، تکیه، گاه تمام ترکیب را در بر می‌گیرد. اما کلمه «پاه» چنین نیست و خود تکیه می‌گیرد مانند: یاریه یا علی، یا حسین، یا هوا یا عشق و یا امام.

در مورد علامت ندا (الف آخر) که کلمه یا آن متادا می‌شود مانند: خداوند، همه واژه‌ها یکسان نیست. گاه مثل همین مورد «خداوند» تکیه روی آخرین هجا، «وند» است و چون متادا شود، «خداوند» حرف ساکن «ه» که در آخر هجای «وند» است، با «ای» ندا، خود هجای دیگری می‌سازد، «ناه» در این حالت اندکی از تکیه هجای «ون» تا اول هجای «ناه» هم ادامه پیدا می‌کند. همین گونه است واژه‌های «پروردگارا»، «عزیز» و «نازنین» اما در کلمه‌هایی مانند: دلبراه و سروراه دو صورت عمل می‌شود.

الف- گاهی نظر همان حالت قبلی است و تکیه بر روی آخرین هجای اسم است. این در صورتی است که معنی دیگری در زبان فارسی نداشته باشد. «پار»

ب- گاهی تکیه را روی اولین هجا قرار می‌دهند. مانند: «پاراه» در «دلبراه» تکیه روی هجای «دل» است. گاهی از آن هم عبور می‌کند و کمی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین گونه است واژه‌های: «هانا» «للا» «سرور» و «ناشدا»

انتخاب جای تکیه هجا در این موارد که بیشتر در شعر و در نثر انبیا اتفاق می افتد، بسته به ذوق و سلیقه گوینده است، مشروط به آنکه معنی کلمه تغییر نکند.

بیشترین اشتباهی که در رعایت جای تکیه در کلمه می شود، یکی در ضمیر متصل «ت» مخاطب مفرد است. این ضمیر مثل سایر ضمایر نظیر «تو» مطلقاً تکیه نمی گردد ولی با کمترین بی توجهی گوینده اگر تکیه که در هجای ماقبل آخر (قبل از ضمیر) است به آخرین هجا (ضمیمه) داده شود، «ت» از حالت ضمیر دوم شخص مفرد، خارج و متصل به کلمه شده، ترکیبی دیگر با معنی دیگر ساخته می شود.

کلمه «وصلت» از این توج موارد است که به دو گونه تلفظ می شود:

در صورت نخست، به معنی وصل تو؛ تکیه بر روی «وصل» است.

و وصل دهنده بودم گاشکی ای گل نه هجرات

که جامم در جوانی سوخت، ای جامم به قربانت

«شهریار»

در صورت دوم، به معنی پیوند زناتوبی، تکیه بر روی «ت» است.

میان دو همزاده وصلت فتاد دو خورشید سیمای بهتر تواند

«سعدی»

درک تفاوت میان بیان دو کلمه و نظایر آن و اساسی جایگاه تکیه در آنها

و به کار بردن و رعایت این تفاوت هنگام گویندگی، در مواقع عادی شاید ساده و راحت باشد. زمانی مشکل می شود و گوینده را به اشتباه می اندازد که در بیان شعر پس از آن کلمه، به ویرگول برسد و بتواند تعلیل<sup>۱</sup> بدهد به این شعر

۱. اینها نوعی تعاقب به معنی حلقه تلفظ نام است در خلال جمله و پیاده بحث است. نمونه کامل آنرا در فصل ترکیب و هر بحث های ورنه «رام» دید.

جمال‌الدین عبدالرزاق استغفانی نقلت می‌فرماید که از کتاب‌های فارسی دیهستان نقل می‌شود و بدی از ترکیب بد معروف اوست. همدی است در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

ای آرزوی قسدر. عشایت      وی صله آسمان سرایت

در عالم نطق. هیچ ناطق      تا گفته سزای تو. نثایت

هر جای که خواجادی. غلات      هر جای که ضروری. گدایت

قصم از اشاره به این آیات از همد. توجه به غایب‌های عشایت (عای تو)؛ سرایت (سزای تو) و طرز و شیوة بیان آنها و کلماتی نظیر آنها است مانند: عنایت (عنای تو) در ترکیب رنج و عنایت.

قبل از آن بایستی در باره «علق» کمی بیشتر فکر کنیم. پس از قطع سکوت است. چون جمله تمام شده است اما پس از ویرگول علق است. یعنی جمله تمام نشده است.

یکی از ابزار موسیقی بیان و گفتار در هر زبانی به ویژه در زبان فارسی غیر از هجای کوتاه و بلند و تکیه‌های شدت و ارفاع (زیر و پی) استفاده از توقیف‌ها، قطع و وصل‌ها، درنگ‌ها و تعلیق‌های مختلفی است که در بیان این زبان وجود دارد.

همچنان که برای خط و نوشتار در هر زبانی دستور زبان جداگانه و ویژه‌ای هست. در آوا و گفتار هم دستور بیان خاصی وجود دارد و همان‌طور که در دستور (زبان‌ها) صرف و نحو وجود دارد. در دستور بیان هم صرف و نحو هست؛ یعنی باید باشد. فی‌ال‌اخر گفتیم که باید مثل کشف و استخراج دستور زبان که از بررسی متون نظم و نثر گذشته و معاصر صورت گرفته است. برای درست خواندن و تلفظ صحیح کلمات و ابزاری جمله، و بیان ترکیب‌ها و جمله‌های ساده و مرکب و بسیاری نکته‌های دیگر هم باید بشنیم و موازین اصولی و قواعد بیان را برای گویشگی (علم و فنی که مربوط به وسایل ارتباط جمعی

صوتی- تصویری یا رادیو و تلویزیون است. از بررسی آن همه کتاب‌های نظم و اثر بیرون می‌آوریم. یا به اصطلاح استخراج کنیم. اما درباره صرف و نحو زبان و اشارهای که به صرف و نحو بیان شد، باید توضیح بیشتری بدهیم.

تعریف صرف و نحو از کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی تألیف پروفسور احمد شفایی به طور فشرده نقل می‌شود:

«بررسی اجزای کلام و شناختن آنها در شکل‌های ظاهری و تغییراتی که می‌کنند، برای آنکه بعداً با هم و در کنار هم جمع شوند تا علم صرف می‌گویند»

«و علم نحو، دانش پیوند دادن کلمه‌ها و اجزای زبان در ترکیب‌ها و سپس در جمله‌های ساده و در نهایت در جمله‌های مرکب است» برای انتقال مفاهیم گوناگون،<sup>۱</sup>

این وظیفه صرف و نحو دستور زبان برای نوشتن است. همین قاعده و ترتیب را می‌توان در دستور بیان هم به کار گرفت. نکته در وضوح کلمه و در اجزای جمله زمانی که به تهایی و به صورت مجزئ است. و هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود. و باز با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد و بیان می‌شود. تفاوت اساسی دارد.

حالت بیان و آهنگ ادای کلمات بستگی به آهنگ جمله دارد و چون هر جمله‌ای، آهنگش متناسب با مفهوم پیام و مقصود و منظور گوینده در تغییر است. پس اجزای کلام و کلمات تشکیل دهنده هر جمله‌ای هم، تابع آهنگ ادای کل جمله خواهد بود. در جمله‌های پیوسته، هر جمله آهنگ کاملی دارد که با کمی تعلیق، و یا گنگ حرف ربط «و» به جمله یا جمله‌های بعدی پیوند

۱. کلمه ما و جمله‌های مرکب و ترکیب‌های پیوسته و وابسته به دایره کامل و ... ربط می‌دهد. جداگانه از ترکیب هر جمله را در دایره بررسی قرار ندهد است.

می‌خورد. مانند این جمله: «صبح زود از خواب بیدار شد. صبحانه خورد و به اداره رفت».

همین جمله چون به صورت مرکب یا وابسته باشد، پیوند جمله‌ها بیشتر خواهد بود و در نتیجه، در بیان آن، باید تعلق بیشتری بدهیم: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت».

در جمله مرکب پیوسته سه جمله را یکی پس از دیگری و به صورت پیوسته و با استفاده از دو علامت پیوند «و» و «و» بیان می‌کنیم و بین هر کدام از جمله‌ها، کمی درنگ یا مکث مختصر کافی است. اما در جمله مرکب وابسته، معنی و مفهوم و در نتیجه بیان جمله، فرق می‌کند. منظور و مفهوم جمله وابسته این است که: به این دلیل که توانست صبح زود از خواب بیدار شود، صبحانه خورد و به اداره رفت؛ یا، به این دلیل که صبح زود از خواب بیدار شده بود، توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. مفهوم عکس آن، این است که: اگر صبح زود بیدار نشده بود، نمی‌توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. این وابستگی به دلیل وجود حرف ربط «چون» است و در چنین یایی تعلق بیشتر خواهد شد و تعلق یعنی کشش بیشتر آخرین کلمه یا آخرین هجای کلمه. این حالت تعلق و کشش، روی تکیه هجا اثر می‌گذارد و در نتیجه آن در معنی واژه، تغییر به وجود می‌آورد. شبیه همان حالتی که قبلاً گفته شده، تبدیل «بای» وحدت یا تکرم، به «بای» نسبت یا مصدری، یا تغییر «ب» ضمیر در واژه «حالت» به معنی حال تو که به علت تغییر محل تکیه از هجای ماقبل آخر (حال) به هجای آخر، (حالت)، تغییر در معنی کلمه را موجب می‌شود و تبدیل آن به «حالت» (تکیه در آخرین هجا) به معنی وضعیت، کیفیت، چگونگی و وضع و حال.

با در یابایی از قصیده عبدالرزاق، که بسیار هم شنیدم، در خواندن، به دلیل بی‌توجهی یا به جهل رعایت تعلق، لغات (قافیه‌ها) با تغییر محل هجای

تکبیه بر. تبدیل به لغابت (نا پایان و انتها) شده است (چون تلفظ «خ» و «ق» در فارسی به یک گونه استبد همین طور، سرایت (سرای نوی) و تغییر هجای تکبیه و تلفظ اشتباه آن به صورت سرایت (الترکردن، صری بودن) و بسیاری کلمه‌های نظیر آنها که معنی و مفهوم شعر را یا تغییر داده یا کاملاً بی‌معنا کرده است.

این تغییر تکبیه هجا در تلفظ حرف ربط یا پیوند «و» که به صورت «آ» یا «وَ» بیان شود نیز هست. در جمله مرتب و ایستاد، «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و (و) به اداره رفت.» اگر حرف ربط را با آوای «وَ» ادا کنیم، «وَ» یک هجای تکبیه بر خواهد بود و قبل از آن کلمه «خورد» یکی هجای کشیده است و اگر حرف ربط را «آ» تلفظ کنیم، «خورد» تبدیل به دو هجا خواهد شد، یکی «خورد» و دیگری «آ» و دو جمله ساده «... صبحانه خورد» به اداره رفت» وابستگی بیشتری خواهد یافت و سریع‌تر هم بیان خواهد شد.



## ۱۲

### تکیه در زبان فارسی

#### ۱- تکیه کلام

در فعل تکیه در زبان فارسی پس از بررسی اظهارنظرهای چند تن از استادان زبان، با یک نوع تکیه آشنا شدیم. از این جهت می‌گوییم یک نوع تکیه. زیرا که تکیه در زبان فارسی منحصر به همین نوع که بعضی استادان تعریف کرده‌اند نیست. همچنین باید بدانیم که تکیه یکی از واجدهای زیر زنجیری زبان است که در بیان و در گفتار اعمال می‌شود. ولی در زنجیره کلام و در خط و نوشتار علائمی برای آن نداریم و در حقیقت بر جستار گردن آوایی قسمتی از کلمه است یا بر جستگی خاص یک هجا از کلمه است. این بر جستگی هجایی اغلب موسیقی کلام، وزن و بیان زبان فارسی را ممکن می‌سازد و در ساخت این موسیقی نقش اصلی را دارد و در بسیاری موارد هم سبب تمایز و تغییر معنایی می‌شود که نمونه‌هایی از آن را مشاهده فرمودید و با تأمل و تغییر تکیه هجا در کلمات فارسی آشنا شدید.

اما نوع دوم تکیه در زبان فارسی، بر جستار گردن واژه یا کلمه‌ای از زنجیره کلام یا جمله است. بدون اینکه در تکیه هجا یا هجایی تکیه بر، دخالت با اثری داشته باشد یا تغییری در آن بوجود بیاورد.

مثالی برای تکیه نوع دوم بیاوریم:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشگاه دیدم»

این یک جمله ساده خبری است بدون پیچیدگی. در بیان همین جمله ساده و برای آنکه منظور و مقصود پیام‌رسان به‌طور روشن ادا شود و گاهی هم برای کامل شدن معنی و مفهوم پیام، حتی برای تأکید بر موضوعی خاص، باید بر روی یک یا چند کلمه تأکید بیشتری بکنیم و آن کلمه یا کلمات را با برجستگی بیشتری ادا نماییم.

اگر گوینده پیام بخواهد بر فاعل جمله که در اینجا «من» است تأکید کند، «من» را با برجستگی خاصی که نام آن را هم تکیه گذاشته‌اند بیان می‌کند و مقصود این می‌شود که من یرویز را دیدم، نه کسی دیگر. (تکیه روی «من» است.)

ما هم مثل زبان‌شناسان برای این توج «تکیه» علامتی را بر روی کلمه یا کلماتی که تکیه می‌گیرند قرار می‌دهیم. با اجازه استادان برای این تشابه و علامت چیزی شبیه عدد ۸ بر بالای کلمه مورد نظر می‌گذاریم. فراموش نشود که انتخاب این علامت برای گویندگان است و شبیه به عدد ۸ بودن آن هم به این دلیل است که می‌توان زوایه آن را کم یا زیاد کرد:

/ ^ / ^ / ^ / ^

«من امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان این دیدن را برجسته کند و به اصطلاح بر آن تأکید نماید، تکیه کلام را روی واژه «امروز» قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من <sup>^</sup>امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

یعنی این دیدن همین امروز اتفاق افتاده است نه دیروز یا پیش یا هر زمان دیگری.

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان را دقیق‌تر اعلام کند، تکیه را تا «صبح» هم ادامه می‌دهد و تکیه را روی هر دو واژه «امروز» و «صبح» می‌گذارد. زیرا که

زمان امروز خیلی دقیق نیست و می‌تواند تمام طول روز را در برگیرد. پس می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اما زمان در امروز صبح هم می‌تواند مثلاً از ساعت ۷ تا حدود ۱۲ باشد. پس اگر گویند پیام بتواند زمان دیدن یرویز را دقیق‌تر از این بیان کند، به ترکیب امروز صبح، ساعت ۸ را هم اضافه می‌کند و تکبیه و تأکید را روی «امروز صبح ساعت ۸» می‌گذارد و این ترکیب را یکسره و با تکبیه و تأکید بیان می‌کند:

«من امروز صبح ساعت ۸ یرویز را در دانشکده دیدم»

به همین ترتیب اگر پیام‌رسان قصدش اشاره به شخص «یرویز» باشد و بتواند بگوید که یرویز و نه شخص دیگری را دیدم، تکبیه کلام را روی واژه یرویز قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اگر پیام‌رسان بتواند محل ملاقات را نشان بدهد و بر روی محل ملاقات تأکید داشته باشد، می‌تواند تکبیه کلام را روی دانشکده بگذارد و بگوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

توجه داشته باشید که دانشکده هم جای بسیار بزرگی است و چندین اتاق و محل‌های گوناگون دارد و اگر پیام‌رسان، بتواند محل ملاقات را دقیق‌تر بیان کند، می‌تواند قبل از دانشکده نام محلی را هم اضافه کند و مثلاً بگوید «کتابخانه دانشکده» حتی پس از دانشکده برای دقت بیشتر در دادن نشانی بگوید: «کتابخانه دانشکده ادبیات» و تکبیه کلام را تمام این ترکیب بگذارد (اولرد جزئیات دیگر، مثلاً اینکه فشار تکبیه بین این سه واژه چگونه تقسیم خواهد شد و تکبیه از نوع شدت یا ارفاع باید باشد و به چه نسبت و

شعر نمی‌شوم. گوینده خود در اصل و در زمان گویندگی به این طرایف خواهد رسید.

پس اجازه بفرمایید برای اینکه انتخابی نکنیم و فراموشان نشود نام این دو نوع تکیه را مشخص کنیم.

تکیه نوع اول را که موسیقی کلام و وزن شعر و وزن بیان فارسی را می‌سازد و جایگاهش مشخصاً روی هجای کلمات است و در اصل گفته با آن آشنا شدم. «تکیه هجایی» یا «تکیه هجاء» یا «هجای تکیه بر» می‌نامیم و تکیه نوع دوم را که در انتقال معنی و مفهوم پیام نقش حتی نقش اساسی دارد «تکیه تازه» یا «تکیه کلام» نام می‌گذاریم.

من زبان‌شناس نیستم و ادعایی هم در این زمینه ندارم. اگر هم اظهار نظری می‌کنم یا حرفی از دانش زبان‌شناسی می‌زنم اطلاعاتی است که از کتاب‌های زبان‌شناسی به‌دست آورده‌ام. ادیب هم نیستم ولی نوشته‌های همین خرمین دانش استادان ادبیات بوده و هستم. من یک «گوینده» هستم و هر چه را که آموخته‌ام برای استفاده در فن بیان و کار گویندگی بوده است. ادبیات، زبان‌شناسی و هر چه را که خوانده‌ام و آموخته‌ام برای استفاده در گویندگی بوده است.

پس اگر در بعضی مواقع و در بعضی موارد اظهار نظری می‌کنم خدای نخواست به‌سازنی به‌ساحت مقدس و محترم این استادان عزیز نیست. کار و حرفه گویندگی همان‌طور که می‌دانید تازه و جدید است و باید برای شناختن و شناساندن آن سعی کرد. من هم این کار را می‌کنم.

در جست‌وجوی مطالب مختلف و شاید تازه هر کتابی را که داشتم دارم و می‌شناختم مطالعه کرده‌ام. حتی کتاب‌های فارسی دبیرستان را و مخصوصاً کتاب‌های «زبان فارسی» دبیرستان را که همه نوع مطلبی در آنها برای استفاده دانش‌آموزان فراهم آمده است. نام مؤلفان را که در ابتدای کتاب خواندم به

آرزش و اعتبار آن بیشتر آگاه شدم و دانستم که برای کار من بسیار مفید خواهد بود. همچنان که همین‌طور هم شد.

نکته‌ای که در درس ششم زبان فارسی [۵] و زیر عنوان «واحد‌های زیر زنجیری گفتار» توجه مرا را جلب کرد بر اینان شرح می‌دهم و فکر می‌کنم در بررسی و شناخت «تکیه» مفید است. ابتدا اجازه بفرمایید، عین مطلب کتاب را نقل کنم:

### تکیه

«هنگام ادا کردن یک جمله، برخی از هجاهای آن را بر جسته‌تر و مشخص‌تر از هجاهای دیگر تلفظ می‌کنیم. مثلاً به جمله‌ی «هر کس باید تنها سقانه بنویسد» توجه کنید. بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی /تن/ یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند. در حالت اول، منظور ما این است که «هر آس دون کُهیک دیگران اید طاه بنویسد» اما در حالت دوم، می‌گوییم «هر آس باید فقط طاه و نه بزرگ‌تر بنویسد». به این واحد زیر زنجیری - یعنی ادای یک هجا با شدت و فشار بیشتر - در اصطلاح «تکیه» می‌گویند»

و پس از آن جای هجاهای تکیه‌دار، در زبان فارسی، در اسم (مفرد و جمع) یا صفت و در افعال به صورتی مختصر بیان می‌شود.

برای فهمیدن و درک مطلبی که با عنوان «تکیه» در کتاب زبان فارسی [۵] نظام جدید آموزش متوسطه آمده، باید آن را دوباره خواند. یک بار دیگر فحسی از این جمله کتاب فارسی را مرور کنیم:

«بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی /تن/ یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند»

برای درک بهتر نکته‌های این درس نخست باید توجه داشته باشید که در زبان فارسی دو تکیه وجود دارد:

۱- تکیه هجاء

۲- تکیه کلام یا تکیه وازء

بهتر آن است که این تکیه را همان تکیه کلام بنامیم زیرا گاهی تکیه بیشتر از یک کلمه را دربرمی‌گیرد.

همچنان که گفته شد و در انواع «تکیه هجاء» دانستیم اسم به‌طورکلی در هجای آخرین خود تکیه می‌گیرد مثل:

افراسیاب، سمنو، استخوان، کتاب، دفترچه، گل، پروردگار، پنهال، فرش  
با هر اسم دیگری، آخرین هجای آنها یعنی «- باب-» «توه» «سوزن»...  
تکیه‌دار است و اگر اسمی یک هجایی باشد، مثل گل، فرش، یا سرو تن همان  
یک هجا تکیه دارد. هر اسمی در صورتی که جمع بسته شود، گاه در زبان  
فارسی با دو علامت «هـ» و «ن» این کار صورت می‌پذیرد تکیه باز هم در  
آخرین هجاست، یعنی تکیه به علامت جمع منتقل می‌شود، زیرا هر اسمی با  
علامت جمع، ترکیب می‌شود و همچون یک وازء، آخر آن تکیه خواهد داشت؛  
کتاب‌ها، سرزمین‌ها، گلخانه‌ها، سربازان، باتوان، فرزندان و هر نمونه دیگر.

با این قاعده، وقتی پس از کلمه «تن» علامت جمع «هـ» می‌آید دیگر نمی‌توانیم به نوبت گاهی به «تن» و گاهی به «هـ» تکیه بدهیم. یک تکیه وجود دارد و آن هم روی علامت جمع یعنی «هـ» است. حتی اگر وازء «تها» را جمع تن بنامیم و آن را یک وازء بنامیم باز مشمول قاعده تکیه اسم و انواع آن می‌شود که در هجای آخر تکیه دارد. به این ترتیب به هیچوجه «تن» در وازء تها تکیه نخواهد گرفت.<sup>۱</sup>

---

۱. برای اینکه جمله آهسته آهسته در این مورد یک امتنا وجود دارد و این ترجمه



انتباه و غلط است و مخالف قواعد زبان فارسی و دستور زبان و زبان‌شناسی است.

برگردیم به جمله‌ای که در کتاب فارسی آمده و جای حرف دارد.  
«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

در همین جمله دو منظور یا دو مفهوم (با تغییری در هجا که در نظر داشتند) بررسی شده است:

۱- هر کس بدون کمک دیگران باید مقاله بنویسد.

۲- هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد.

اگر بخواهیم در اینجا به نتیجه درست (شیء آنچه مورد توجه در کتاب بوده) برسیم بایدیم از تکیه نوع دوم یعنی تکیه کلام یا تکیه واژه کمک بگیریم.

در صورت اول که «هر کس بدون کمک دیگران باید فقط مقاله بنویسد» باید تکیه کلام را روی واژه «تنها» بگذاریم و پس از آن لفظی درنگ کنیم. تکیه کلام را با علامت A روی واژه مورد نظر (که در حالت اول «تنها» است) مشخص می‌کنیم:

«هر کس باید <sup>^</sup>تنها مقاله بنویسد»

در صورت دوم: «هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد» باید تکیه کلام را به واژه «مقاله» بدهیم و علامت را روی آن واژه بگذاریم. تکیه کلام در اینجا نیز با علامت A روی واژه مقاله، نحوه بیان جمله را مشخص می‌سازد:

«هر کس باید تنها <sup>^</sup>مقاله بنویسد»

به این ترتیب معلوم است که برداشت کتاب درسی دبیرستانی نظام جدید انتباه و نارساست و در ضمن دانستیم که در زبان فارسی علاوه بر تکیه هجا،

تکیه کلام هم داریم که در ارتباط با معنی جمله است و جاهایی آن می‌تواند معنی جمله را بکلی متفاوت کند.

چون در این جای کتاب «زبان فارسی» فقط از یک نوع تکیه نام برده شده است، (تکیه هجا)، نمی‌شود دانست که آیا به نوع دوم تکیه (تکیه کلام یا تکیه واژه) هم اعتقاد و با آن آشنایی دارند یا خیر؟ و آیا این اسم را مناسب می‌دانند یا نام دیگری بر آن می‌نهند؟

تأیید معنایی در همان جای تکیه بر، با تکیه هجا هم ممکن است، مثل موردی که در کتاب آمده:

در حاشیه صفحه بعدی کتاب، اشاره‌ای مختصر به «ی» نکره و «ی» مصدری شده است که: «ی» نکره تکیه را به خود اختصاص نمی‌دهد مثل: دانشجویی از مر وارد شد. در حالی که «ی» مصدری تکیه می‌گیرد، مثل: دوران دانشجویی پادشاه شد. خیر، ما نیز در فصل تکیه در زبان فارسی، در بررسی نوع اول یعنی تکیه هجا به‌طور مشروح و با ذکر نمونه‌هایی آن را توضیح دادیم. یادآوری می‌کنم که:

«ی» پس از اسم در حالت نکره مانند حالت اضافه است، یعنی صرف آخر کلمه اگرچه با «ی» (علامت نکره) هجای دیگری می‌سازد، ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است. اما در حالت نسبت یا مصدری فرق می‌کند. یعنی «ی» نکره با «ی» نسبت و مصدری، متفاوت عمل می‌کند. در حالت نسبت با مصدری (آخرین هجا [هجایی که به کمک «ی» ساخته شده] تکیه می‌گیرد مثل شاگردی و شاگردی، استادی و استادی، ناتوانی و ناتوانی، پهبندی و پهبندی... هر کدام از این واژه‌ها در دو حالت «نکره» و «نسبت» خوانده می‌شوند. اولی نکره و دومی نسبی و مصدری.

علامت و نشانه‌ای را که برای هجای تکیه بر یا تکیه هجا به صورت (Y) در

زیر همان‌جا قرار گذاشتیم به خاطر دارید؟ گویند می‌تواند در واژه‌هایی که ممکن است غلط خوانده شود یا در تکیه‌هایی آنها به شک و تردید دچار شده از این علامت استفاده کند. مثل وصیلت (به معنی وصل تو) و وصیلتی (به معنی پیوند زناشویی) یا در ترکیب‌هایی: بازگشت (فعل) و بازگشت (مصدر)، بازداشت و بازداشت (در فصل ترکیب‌ها تفاوت و تمایز آنها با توضیح بیشتر آمده است).

در مورد «ی» نکره و «ی» نسبت که گرفته اغلب به تردید می‌افتد و اشتباهی می‌کند. من سال‌هاست برای یوهیز از اشتباه به‌طور استثنای این دو نوع «ی» علامت دیگری بکار می‌برم: برای «ی» وحدت و نکره مثل تابستانی (یک تابستان) زیر «ی» یک ۱ کوچک می‌گذارم: «تابستانی» (تابستانی گرم در راه است) و برای حالت مصدری و نسبت همین علامت را به صورت اقلی می‌گذارم: «تابستانی» (با گرم شدن هوا میوه‌های تابستانی از راه می‌رسند).

در جدول زیر چند واژه را برای نشان دادن محل تکیه‌ها در هر سه حالت با دو نوع علامت پیشنهادی ملاطفه خواهد کرد:

اسم	نکره یا مفرد	نسبت یا مصدری
شاگرد	شاگردی / شاگردی	شاگردی / شاگردی
دانشجو	دانشجویی / دانشجویی	دانشجویی / دانشجویی
تهیست	تهیستی / تهیستی	تهیستی / تهیستی
معمار	معماری / معماری	معماری / معماری
فرزانه	فرزانه‌ای / فرزانه‌ای	فرزانه‌گی / فرزانه‌گی
دیدبان	دیدبانی / دیدبانی	دیدبانی / دیدبانی

به هر حال گوینده در انتخاب عبارت که برای ر اضمایی اوست سخت‌تر است.

اکنون در چند جمله یکی از این نوع کلمات را مثلاً کلمه «دیوار» را در دو حالت نکره و نسبی بررسی می‌کنیم:

«بازن آنها فقط دیواری فاصله بوده» (یک دیوار).

حالا سعی کنیم «دیواری» با حالت نکره را با «دیواری» با حالت نسبت جایجا کنیم:

«بازن آنها فقط دیواری (دیواری) فاصله بوده» (منسوب به دیوار)

ملاحظه می‌فرمایید که با این جایجایی تکیه جدا و در نتیجه آن همه چیز جمله تغییر می‌کند. آوا و نحو جمله به هم می‌ریزد، معنی آن از دست می‌رود و جمله لا یاباه غلط می‌شود. اکنون این واژه جدید و تغییر یافته را باید در جمله‌ای دیگر و با مفهومی دیگر بکار برد، «ما در مدرسه روزنامه دیواری داشتیم»

در جمله زیر واژه «دیوار» را در هر دو حالت نکره و نسبت با هم می‌آوریم: «در مدرسه ما دیواری بود که همیشه روزنامه‌های دیواری را روی آن دیوار نصب می‌کردیم» حالا هر دو واژه را در ذهن خود مرور می‌کنید.

می‌توان چندین نمونه شبیه آن را ساخت.

حالا همان واژه «تجاه» را در نظر بیاورید. در دو جمله متفاوت یکی با بای وحدت یا نکره و دیگری با بای نسبت یا مصدری:

۱- او در زندگی مرد تجاهی است. (یک مرد تنها است)

۲- او در زندگی عاشق تجاهی است. (تجاهی را دوست دارد)

ساختار این دو جمله به هم نزدیک است و حتی با آندگی مسامحه در تألیف می‌توان دو جمله را کاملاً شبیه هم ساخت و واژه «مرد» یا «عاشق» را عیناً در هر دو جمله به عنوان فاعل آورد.

- ۱- او در زندگی مرد تنهایی است. (یک مرد تنها است)
  - ۲- او در زندگی عاشق تنهایی است. (تنهایی را دوست دارد)
- ولی اینجا از موارد نامر است و نمی‌توان با یک یا چند مورد نامر و استناد قاعده ساخت.

از دیگر واژه‌هایی که با تغییر تکیه هجا، تبدیل به دو واژه با دو معنی متفاوت می‌شود، می‌توان از چند نمونه دیگر هم یاد کرد مثلاً دو واژه کتاب به معنی نوشتن و عمل نوشتن یا تکیه در آخرین هجا و واژه کتابت به معنی کتاب نو. یا تکیه در هجای ما قبل آخر. یا دو واژه حالت به معنی وضع و چگونگی چیزی یا تکیه در آخرین هجا و حالت به معنی وضع و حال نو. یا تکیه در هجای ما قبل آخر و چندین واژه شبه آنها، یکی به صورت اسم و اسم مصدر و دیگری به صورت اضافه (مضاف و مضاف الیه) یا ضمیر متصل.

هیچ کدام از این دو واژه‌های «یک شکل» نمی‌توانند در یک جمله و به جای یکدیگر بنشینند و کارکردی با معنی درست داشته باشند، (برای هر کدام معنی جداگانه‌ای دارند فقط در خط و کتابت شبهه هستند ولی در تلفظ و تغییر جایگاه تکیه هجا از یکدیگر متمايز می‌شوند در نتیجه در بیان معیار رادیو، این جایگاه تکیه هجا فوق العاده مهم است و در تلفظ آنها باید دقت کرد.

گفته باید قبل از ضبط یا بخش. با دقت کافی جمله‌های حاوی پیام را مرور کند تا معنی درست آن را درک نماید، در این صورت است که اشتباه نخواهد کرد. بارها این بیت معروف شیخ اهل سعدی را از رادیو تلفظ و اشتباه شنیده‌ایم: (خدایا به عزت که خوارم مکن / به دل گشته شرمسارم مکن سعدی خدا را به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهد عزت = بزرگی و جلالت تو = عز تو. خداوند ترا به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهم که مرا خوار مکن. نمونه‌های متعدد کاربرد تکیه کلام و استفاده نامرست آن را در خبرها می‌توان شبیه مثلاً در خبرهای پس از جمله به عراق بود که:

«روز اولین» باید در ابتدا، بعد از «زمین» (تکیه کلام روی «به زمین» نیست) مگر هوابه‌های دیگر در هوا می‌مانند یا مگر برای اولین بار است که هوابه‌ای به زمین می‌نشیند؟ آیا اتفاق مهم این است؟ یا برای اولین بار؟ یا حتی فرودگاه بخند؟

به نظر می‌رسد که گویندگان خبر به افعال آخر جمله‌ها بیشتر علاقه دارند زیرا تکیه کلام را اغلب روی آنها می‌گذارند مثلاً در خبرها بود که طبق تحقیقات شریع می‌ارو سارس از یک کلینیک آغاز شده که گوینده تکیه کلام را روی «آغاز شده» است گذاشت که بکلی معنی و مفهوم جمله خراب شد. در حالی که باید تکیه روی «کلینیک» باشد تا معنی مورد نظر به دست آید طبق تحقیقات شروع بیماری سارس از یک کلینیک آغاز شده است. یا در همان بخش خبر خوانده شد: خبرنگار ما با آقای... به مصاحبه می‌نشیند. یعنی به طریق معاصره روی زمین می‌نشیند یا منظور این است که این مصاحبه ایستاده یا خوابیده صورت نگرفته است. بلکه نشسته انجام گرفته است.

باز در همین بخش شنیدم که: به آن ترتیب تعداد تلفات این زمین لرزه به دو هزار نفر می‌رسد. گوینده با این تکیه کلام شلطه می‌نکری و بی‌توجهی خود را ثابت می‌کند. باید تکیه کلام را روی تعداد تلفات که به «دو هزار نفر» رسیده است بگذارد.

در یک بخش دیگر خبر، گوینده پس از اینکه خبرهایی را جمع به افغانستان خواند، گوینده دیگر گفت: اکنون می‌پردازیم به دیگر رویدادهای افغانستان (تکیه روی افغانستان) تکیه‌ای که روی کلمه افغانستان گذاشت با وجود اشتباهی که به «دیگر رویدادها» کرد، تعجب‌برانگیز بود. و اضافه بر این معلوم شد به خبرهایی که گوینده هنگامش از افغانستان خوانده بود هم اصلاً توجه نداشت است. اگر اندکی دقت می‌داشت از قید «دیگر رویدادها» باید توبیخش جلب می‌شد و تکیه کلام را روی «دیگر رویدادها» می‌گذاشت.

این نمونه‌ها را از یکی دو بخش خبر و تنها به اتفاقی که گوش کردم، ارائه

دادم. از این قبیل اشتباه‌های مربوط به تکیه کلام در همه برنامه‌ها وجود دارد و شنیده می‌شود. من قصد ندارم «اشتباه‌ها» را ردیف کنم ولی شما خودتان اگر مایل باشید و کمی دقت کنید در همه برنامه‌ها و همه بخش‌های خبری، این تکیه کلام‌های غلط و اشتباه را خواهید شنید البته توجه داشته باشید اینجا فقط اشتباه‌های تکیه است و غیر از غلط‌های رایج، و انواع دیگر غلط خوانشی‌ها است.

در تکیه هجا گفتیم که زبان‌شناسان عموماً «تکیه هجا» را از نوع زیر و بمی می‌دانند که در آن عامل «ارتجاع» که همان زیر و بمی آوا باشد، دخالت دارد. به قول دکتر خاطری که خود در آزمایشگاه فونتیک پاریس تحقیق دقیق به عمل آورده:

«به موجب این تحقیق ثابت شده است که تکیه کلمه در فارسی امروز، نتیجه شدت صوت نیست، بلکه برخلاف نظریه زبان‌شناسان اروپایی عامل «شدت» در آن بسیار ضعیف است و در مقابل عامل ارتجاع به وضوح تمام وجود دارد. حتی همان صفت زبان‌های باستانی هند و اروپایی و از آن جمله سنسکرت و یونانی، در فارس امروز وجود دارند.

در همین کتاب (هوزن شعر فارسی) استاد خاطری اشاره می‌کند که «دانشمندان اروپایی در کلمات فارسی یک تکیه اصلی و یک تکیه ثانوی یا فرعی تشخیص دادند و اگر چه صریحاً درباره ماهیت تکیه فارسی چیزی نوشته‌اند، از بیان ایشان به خوبی آشکار است که آن را «تکیه شدت» شمرده‌اند.

ولی ما در تصمیمات خودمان دو نوع تکیه را بررسی کردیم. یکی تکیه در یکی از هجا‌های کلمه و دیگر تکیه روی یکی از کلمه‌ها یا ترکیب‌های جمله.

۱- تکیه هجا و ۲- تکیه کلام.

نصیر می‌گویم که در اینجا منظور استاد تنها تکیه هجاست و احتمال می‌دهم آن دو نوع تکیه که دانشمندان اروپایی اشاره کرده‌اند همان تکیه‌های هجا و کلمه باشند. که البته استاد خاتلری فقط از تکیه هجا نام برده و آن را از نوع (ایروسی یا «ارتفاع» می‌داند و به نوع دیگر تکیه اشاراتی نمی‌کند. دکتر خاتلری سپس اضافه می‌کند:

«نتیجه‌ای که از تحقیقات آزمایشگاهی مزبور به دست آمده است به اختصار از این قرار است:

۱- هجای تکیه‌دار، چه در آغاز و چه در پایان کلمه همیشه شامل ارتفاع صوت است و این ارتفاع (یا (زبری) نسبت به هجای بی‌تکیه میان ۹ و ۳ نیم برده می‌باشد.

۲- آهنگ (son) از تکیه (Accent) جدا نیست. هر جا که تکیه هست، ارتفاع صوت بیشتر می‌شود و در هیچ موردی، یکی را جدا از آن دیگر نمی‌توان یافت. بنابراین می‌توان گفت: تکیه در کلمات فارسی عبارت است از ارتفاع صوت که اغلب با آندک شدنی همراه است.

۳- تکیه فارسی هیچ با امتداد مربوط نیست. یعنی تکیه هم روی هجای کوتاه و هم روی هجای بلند ممکن است واقع شود.

۴- موضع تکیه روی یکی از هجا‌های هر کلمه تابع ساختمان صرفی آن کلمه است. یعنی هر یک از انواع کلمه در محل معینی تکیه دارد و در موارد بسیار نوع صرفی دو کلمه که از حیث حروف با هم یکسان هستند، بر حسب موضع تکیه تشخیص داده می‌شود.

آنچه من گفتم و همین جایگاه تکیه در هجای کلمات و تأثیر عامل (ایروسی در تکیه هجا و نمای معنایی در تغییر جای تکیه هجا (ساختمان صرفی کلمه) همه با تحقیقات استاد خاتلری مطابقت دارد. اما نوع دوم تکیه،

اصطلاحاً می‌تواند همان برداشت دانشمندان اروپایی باشد که به دو تکیه در زبان فارسی اشاره کرده‌اند.

به هر حال اگر تکیه هجا از نوع تغییرات زبروسی است و عامل ارتفاع در آن وجود دارد، تکیه کلمه به طور قطع از نوع «شدت» خواهد بود، زیرا از یک طرف آمدن تکیه کلام، تأثیری در عدم یا وجود تکیه هجا و یا تغییری در محل هجای تکیه بر ندارد و از طرف دیگر، استفاده از عامل به وجود آورنده تکیه هجا (با درجه زبروسی) در تولید و ایجاد تکیه دیگر درست نیست و با تکیه اول تداخل خواهد داشت. پس «تکیه کلام» باید از نوع «شدت» باشد. البته من متأسفانه آزمایشگاهی حتی ابتدایی و ساده هم در اختیار ندارم و تنها متکی به توانایی شنیداری و تجربیات چند ساله خود هستم و امید دارم استادان زبان شناس و پژوهشگرانی که امکانات و آزمایشگاههای فونیتیک و آواشناسی در اختیار دارند، این نظر را تأیید یا اصلاح کنند.

نتیجه اینکه در زبان فارسی دو نوع تکیه که هر کدام به نوعی ایجاد تفاوت در معنی و تمایز در کلام و پیام می‌کنند وجود دارد. یک نوع آن در ذات کلمات و در یکی از هجاهای کلمه است که نامش تکیه هجا است و نوع دوم که بدون تداخل و تغییر در تکیه هجا روی کلمات یا ترکیبات واقع می‌شود و نامش را تکیه کلام گذاشتیم، تابع مفهوم جمله است و می‌تواند در هر کجای جمله قرار بگیرد. تکیه هجا از عامل زبروسی یا ارتفاع است و تکیه کلام از عامل شدت یا تغییر فشار هوای بازدم.

استفاده نابجا و شلط از تکیه (هر دو نوع) که فراوان به گوش می‌رسد و موجب اختلال و اشتباهات معنی، حتی تغییر معنی می‌شود، و اثر بی‌نویسی و عدم اطلاع گویندگان رخ می‌دهد که من به ذکر نمونه‌هایی از آن اشاره نکردم و معتمد آگاهی گوینده و نظارت و کنترل اداره برکنار گویندگان، میزان این اشتباهات را تا حد فزاینده پایین خواهد آورد.

در تکیه‌ها جدا دانستیم که در ترکیب‌های اضافه و صفت و موصوفه کسره میان کلمه‌ها تکیه نمی‌گردد مانند خانه پدری. آسمان آبی. سبای فرزاتگان. اخطای هریق. پدر مهربان من. شعر ناب صدای سخن عشق. خانه روی آب. روی زبرجد و هر نوع ترکیب دیگر. در این ترکیب‌ها گریچه کسره میان دو کلمه با حرف ساکن آخر کلمه اول یک هجای کوتاه می‌سازد. ولی این هجا بدون تکیه است.

اما هنگامی که چنین ترکیبی را برای آرم و نشانه یک برنامه رادیویی انتخاب می‌کند و از گویندای می‌خواهند آن را بخواند و همراه با موسیقی مناسب در استودیو ضبط می‌کند. یک اشتباه اطلاق می‌افتد که البته اشتباهی است تا دانسته و بر اثر بی‌توجهی گوینده و تهیه‌کننده برنامه. زیرا هر دو فکر می‌کنند که این ترکیب دو-سه کلمه‌ای. چون آرم و نشانه یک برنامه است و باید برجسته و مشخص و به اصطلاح «آرمی» ادا شود. پس باید کلمات گشتار و با گشتار بیشتری ادا شود و گوینده روی کلمات بیشتر توقف کند. تا اینجای کار اشکال و عیب وجود ندارد. ولی عیب آنجا به وجود می‌آید که گوینده همراه با هر کلمه‌ای کسره پس از آن را هم همان اندازه گشتار و با گشتار ادا می‌کند. کلمات آرم اغلب با اسند یا صفت یا هر دو. در نتیجه طبق قاعده زبان فارسی. آخرین هجای آنها تکیه بر است. روائی. شعر. ضروب. پستید. آسمان. خانه و سخن و بالا طبق قاعده اگر پس از اسم کسره قرار بگیرد. محل تکیه تغییر نمی‌کند و کسره بدون تکیه خواهد بود. ساختاری مدرسه. مدرسه بزرگ. زبان فارسی. پدر بزرگ من.

گوینده چون هر دو-سه کلمه (یا بیشتر) را گشتار ادا می‌کند. نادانسته کسره بین کلمات را هم می‌کند و آن را با گشتار بیشتر بیان می‌کند. مثلاً به این صورت (گشتار) (قرار دادن چند «ی» یا چند کسره) را من برای نشان دادن «گشت اشتباه آورده‌ام»

خاندانی ی ی بزرگه انسان والا. افتادی ی ی سزید شبهای ی ی ی تاریکی بی ستاره درختان سرخ شیراز. گردشی در باغ خاطره‌ها، یاد، آشنایه بزرگه انسان والا افتاده سزید شبهای تاریکی بی ستاره درختان سرخ شیراز و گردشی در باغ خاطره‌ها

شما هم می‌توانید این ترکیب‌ها را به همان صورت «آرشی» پندار ادا کنید و با دقت تمام به گشش کلمات و کسره‌ها توجه داشته باشید حتی در آنجایی هم که کسره نیست (اگر دشتی... در باغ خاطره‌ها) با کمی دقت متوجه خواهید شد که کشیدن بیش از اندازه آخر کلمه آهنگ زبان را تغییر می‌دهد. این گشش بیشتر در بیان صروف آخر کلمات، تانائسته تأکید و فشار بر روی کسره را به دنبال خواهد داشت و این تأکید و فشار، حالتی شبه تکیه هجا را ایجاد می‌کند.

گوینده می‌تواند کلمات آرم را برای تأکید و بر پستیگی، کشدار ولی به اندازه طبیعی و زیبا ادا کند و تکیه هجا را هم رعایت نماید و مراقب باشد که کسره میان کلمه‌ها هم بدون فشار و تأکید ادا می‌شود.

دلبان راستان، پیا دل انگیز جوانی، سخن دوست با هر ترکیب دیگر. گاه همین حالت (بیان کشدار کسره) و البته با گششی کمتر و ضعیف‌تر و غیر از بیان آرم، در گویندگی بعضی گویندگان در طول برنامه هم هست برای یافتن آن باید توار گویندگی آنها را چند بار و با دقت گوش کرد. این حالت بیشتر در بیان گویندگانی است که عادت کرده‌اند بر روی همه یا بعضی از کلمات تأکید کند و از تأکید، بیشتر از آنچه لازم است استفاده می‌کند. در گویندگی بعضی گویندگان نیز و تفسیرهای خیری، این تکیه‌های اضافی شنیده می‌شود. در این صورت بیان از فرم طبیعی و ریتم و آهنگ زیبای فارسی، خارج می‌شود و گاهی آزار دهنده می‌گردد.

## ترکیب‌ها

«ترکیب‌های پیوسته» و «ترکیب‌های وابسته»

در زبان فارسی کلمات بر اساس قوانین نحو زبان، در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم متصل می‌شوند و از مجموع آنها جمله ساخته می‌شود.

زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی است. بر خلاف زبان عربی که از زبان‌های انتظامی محسوب می‌شود، بدین معنی که اگر در زبان عربی بخواهند مثلاً از کلمه «علم» کلمات دیگری بسازند، بر اساس قواعد خاصی، یا کم کردن یا افزودن حرف یا هروف‌هایی و در قالب‌های معینی، کلمات مشتق می‌سازند که غالباً از همان صورت اصلی «علم» گرفته شده است، مانند:

عالم، علوم، علماء، عالِم، معلوم، معلومات، معلّم، معلّم، تعلیم، اعلیٰ، اعلام و غیره...

اما در زبان فارسی، مثلاً از واژه «دانش» بدون آنکه صورت اصلی کلمه شکسته شود و تغییر کند، با آوردن پیشوند یا پسوند یا همراهی و پیوند با واژه‌های دیگر، ترکیب‌هایی می‌سازند که هر کدام معنی و مفهوم جدیدی دارد و تعداد آنها فراوان و بسیار است، مانند:

دانش آموز، دانشجو، دانشمند، دانشگاه، دانشکده، دانش اندوز، دانش دوست، دانش یزود، دانشمند، دانشمند، با دانش، بی دانش و...

حتی در کنار دانش، از مصدر «دانستن» و دو صفت «دانا» و «دانشمند» یا «دانا» ترکیب‌های بسیاری ساخته می‌شود. مانند: کارداز، قدردان، ریاضی‌دان، سخت‌دان، حقوق‌دان، تاریخ‌دان، دانا، نادانی، غائبکاری و...

اهمیت این ویژگی زبان فارسی بر کسی پوشیده نیست و ترکیب‌های فراوان در میان همه مقوله‌های هفتگانه کلام (اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید، حرف و صوت) دیده می‌شود که موجب غنای واژگان و معانی در این زبان است.

نکته‌ای که دانش آن برای گویندگان جهت رعایت اصول فن بیان بسیار مهم و لازم است، شیوه برخورد با ترکیب‌ها در زبان فارسی است، یعنی چگونگی بیان و تلفظ ترکیب‌ها. زیرا ترکیب در زبان فارسی گونه‌ها و انواع مختلف پیدا کرده است.

در دستورهایی زبان فارسی که با استادان ادبیات یا استادان زبان‌شناسی نوشته‌اند، با دو واژه یا اصطلاح ترکیب و مرتب مواجه می‌شویم که هر کدام تعریفی خاص دارند. به عنوان نمونه در «مبانی علمی دستور زبان فارسی» از «پروفسور احمد شفا» دکتر در زبان شناسی فارسی» در این باره می‌خوانیم: «هر چند که دو اصطلاح «ترکیب» و «مرتب» منشأ فطری واحدی دارند، اما نباید فراموش کرد که اینها هر دو «اصطلاح» هستند، البته در هر رشته از علوم و از جمله نیز در زبان شناسی اجباراً باید از یک سری «اصطلاحات» بهره گرفت، زیرا بدون وجود «اصطلاحات» نمی‌توان مفاهیم علمی را دقیقاً تشریح کرد. خاصیت «اصطلاح» آن است که در چهارچوب دانش معینی، معنایی دقیق و واحد را بیان می‌کند و همیشه نیز در همان معنا به کار می‌رود... اما واژه‌ها، بر خلاف اصطلاح، در چهارچوب متن معینی معنای مشخص خود را دارند و در متن دیگری می‌توانند معنای کم و بیش متفاوتی از آن را داشته باشند» دکتر شفا، کلمات مرتب را از نظر تاریخی به وجود آمده از ترکیب‌ها می‌داند و می‌گوید:

«دانشمندان نیز در این فکر اتفاق عقیده دارند، منتها به مرور زمان و بر اثر تکامل تاریخی و عادی هر زبانی، ترکیب‌های معنی از آن زبان در معرض یک رشته دگرگونی‌های موقتی، مدام و مستودر قرار گرفته‌اند و به کلی از منشأ اصلی خود دور گشته به صورت کلمات مرکب در آمده‌اند».

دکتر شفاهی کلمات مرکب را مولود گرامری ترکیب‌ها می‌داند که در طول زمان از منشأ اصلی خود دور شده به این دگرگونی‌ها و اختلافات سه‌گانه رسیده‌اند.

دکتر شفاهی پس از آن به توضیح این دگرگونی‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در ترکیب، هر کدام از عناصر ترکیب، استقلال «صوتی»، «معنایی» و «گرامری» دارند ولی پس از تبدیل به کلمات مرکب، در این اجزا دگرگونی‌های اساسی در صوت و معنی و دستور پیدا می‌کنند.

قبل از آنکه با پیچیدگی این تغییر و دگرگونی آشنا شویم اجازه بفرمایید عرض کنم که مسائل گویندگی و اصول فن بیان را باید سواي دانش زبان‌شناسی و ادبیات دانست و جدا از آنها هم به پژوهش و بررسی‌شان دست زد. البته این حرف هرگز به آن معنا نیست که گویندگی و فن بیان بی اعتبار به ادبیات و زبان‌شناسی است! هرگز نباید چنین اندیشید این فکر کاملاً غلط و اشتباه است. فن بیان و گویندگی با بهتر بگویم بیان معیار، بدون این دو نگاه اساسی و اصلی (ادبیات و زبان‌شناسی) ریشه و تنه خود را از دست خواهد داد و درختی بی‌ریشه و بی‌تنه خواهد شد که محکوم به نابودی است. اما برای درک مطالب پیچیده و بخرج زبان و بیان گویندگی و رسیدن به میزان و معیار لازم و درست، باید از خلط بحث یا مباحث زبان‌شناسی و ادبیات با گویندگی پرهیز کرد و در عین حال به اندازه لازم برای شناختن بهتر و بیشتر بیان را دربر و زبان گویندگی، در هر دو این گستره‌ها پیش رفت و از آنها استفاده کرد.

در زبان فارسی که از جمله زبان‌های ترکیبی است و کلمات و اجزای جمله

به هر دلیلی در کنار هم قرار می‌گیرند و ترکیب می‌شوند. برای شناختن انواع ترکیب‌ها باید «اصطلاحاتی» انتخاب کنیم که «جوابگوی تغییرات ترکیب‌ها باشد».

مثلاً «وندها» که شامل پیشوند، میانوند و پسوند است با کلمات ترکیب می‌شوند. حروف اضافه هم با کلمات ترکیب می‌شوند. اما هرگز این دو ترکیب از یک نوع نیستند و کاملاً متفاوت عمل می‌کنند. (مخصوصاً از نظر آوایی و تلفظ)

«وندها» در معنی کلمات دخالت می‌کند ولی حروف اضافه استقلال کامل کلمات و ترکیب‌ها را رعایت می‌کنند. و این در حالی است که هر دو از نظر دستوری ترکیب نام دارند. همین طور است ترکیب‌های اضافه‌ای. که ضود شامل دو طبقه وسیع و فراوان مضایف و مضائف‌الیه و صفت و موصوف است. بسیاری ترکیب‌های دیگر هم هست که به اختصار به هر کدام اشاره خواهد شد. از سوی دیگر در انواع جمله، دو اصطلاح «جمله‌های پیوسته» و «جمله‌های وابسته» را داریم که از نظر آوایی و صوتی- و تفاوت‌های دیگر- می‌تواند ملاک مقایسه باشد.

دو اصطلاح «ترکیب» و «مرکب» به نظر بنده، به طور دقیق و کامل رساننده مفهوم مورد نظر نیست و ممکن است گویندگان را دچار سردرگمی کند و آنها را به اشتباه بیندازد. زیرا از تعریف دکتر شفاپی چنین فهمیده می‌شود که کلمات مرکب پس از آنکه از ترکیب‌ها جدا شدند به همین صورت موجود باقی ماندند و هر کدام کاربردی جداگانه و مخصوص به خود را پیدا کردند. البته با سازهای صوتی- معنایی و دستوری.

بررسی نمونه‌های کلمات مرکب و ترکیب‌ها نشان می‌دهد که به مقتضای نحو جمله و ترتیب اجزای آن- و نیز برای ایجاد تنوع و پرهیز از تکرار، «ترکیب» و «مرکب» به راحتی جای خود را از جمله به یکدیگر می‌دهند و در

نتیجه می‌تواند با اندک تغییری، جای هم را بگیرند. یعنی کلمات ترکیبی با کمی تغییر به صورت کلمات مرکب درآیند و باز در جمله بعدی تغییر ماهیت داده (به علت همان دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری) به صورت ترکیب برگردند. این تغییرات و جابجایی کردن‌های متوالی ممکن است گویندگان را به اشتباه بیندازد. لذا برای پرهیز از هر اشتباهی باید در انتخاب نام (یا اصطلاح) بیشتر دقت کنیم تا مفهوم و موضوع، روشن و صریح باشد. با این دلائل و با توجه به پیچیدگی‌های بیان گویندگی، دو اصطلاح ساده و مأثور که در انواع جمله هم به کار می‌رود در اینجا پیشنهاد می‌شود:

#### ۱- ترکیب پیوسته

#### ۲- ترکیب وابسته

نظر دکتر شفايي در این باره که این دو ترکیب از جهات صوتی، معنایی و دستوری با هم متفاوتند، بسیار درست و قابل قبول است. ما هم برای درک بهتر این تفاوت‌ها و تغییرها از نوشته‌های ایشان در همان کتاب بهره می‌بریم. البته هر کجا لازم آمد (به دلائلی که در مورد گویندگی و فن بیان عرض شد) بر تعریف‌های ایشان توضیحاتی را می‌افزاییم. دکتر شفايي می‌گوید:

«با کمال اختصار به دگرگونی‌ها و اختلافات موجود بین ترکیب‌ها و مولود گزاشری آنها (کلمات مرکب) اشاره می‌کنیم:

#### ۱- ترکیب‌های صوتی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم بندی ما ترکیب پیوسته] هر یک از عناصر متشکله استقلال صوتی خود را حفظ می‌کند. مقصود از استقلال صوتی نیز همان گویند لفظی [هجای تکبیدار یا تکبیه هجا] است. به عنوان مثال دو ترکیب «صاحب انومیل» و «پدر دانشجو» را در نظر می‌گیریم. در این ترکیب‌ها هر یک از کلمات «صاحب»، «انومیل»، «پدر» و «دانشجو» با گویند لفظی خود (که در

فارسی در هر چهار مورد در آخر کلمه است) تلفظ می‌شوند و اختلال صوتی خود را کاملاً حفظ کرده‌اند و تنها رابطه نحوی «اضافه» است که آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما در کلمات مرکب (در تقسیم‌بندی ما ترکیب وابسته) «صاحبخانه» و «پدر زن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا ما شاهد وجود یک کوبه اصلی و صومی. در انتهای کلمات مرکب بالا هستیم و ضمناً رابطه نحوی «اضافه» نیز دیگر بین آنها وجود ندارد. در صقیقت همین درهم آمیختگی صوتی و ایجاد کوبه واحد است که ما را از به کار بردن پیوند دیگری نحوی («اضافه») بی‌نیاز ساخته است.

گفتم که «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته» قابل تبدیل به یکدیگرند. پس در دگرگونی‌های صوتی و برای درک بهتر و بیشتر این دگرگونی، بهتر است از مثال‌ها و نمونه‌هایی استفاده کنیم که مطابق تعریف ما قابل تبدیل به هم باشند.

قبل از آن لازم است به ضابطه‌ای بیاوریم که در ترکیب‌های پیوسته اضافاتی، مانند صفت و موصوف یا مضایق و مضایق‌الیه، کلمات ترکیبی در پارهای موارد، می‌تواند جایجا شوند. مثلاً ترکیب «دل شکسته» را در نظر بیاورید.

در ترکیب پیوسته «دل شکسته» همان طور که در «دگرگونی‌های صوتی» دیدیم دو واژه «دل» و «شکسته» هر کدام تکیه هجایی (یا به قول دکتر شفاپی «کوبه لفظی») خود را حفظ می‌کند و کسره اضافی میان آن دو واژه هم که بدون تکیه است پیوند صفتی میانشان برقرار می‌کند.

در زبان فارسی این ترکیب (ترکیب صفت و موصوف) از اتوایی است که اهزای تشکیل دهنده‌اش می‌تواند جایجا شوند و معنی دار باشند؛ «دل شکسته» = «شکسته دل» البته پیوند نحوی یا کسره اضافه آن حذف خواهد شد.

الکون بیان دو ترکیب «دل شکسته» و «شکسته دل» مورد نظر است. «دل شکسته» که صفت و موصوف است در تعریف ما «ترکیب پیوسته» محسوب می‌شود. با داشتن علامت پیوند «کسره» و بدون دگرگونی در تلفظ اجزا «دل + . + شکسته» اما همین دو واژه ترکیبی وقتی جابجا شوند. ترکیب وابسته «شکسته دل» حاصل می‌شود بدون کسره اضافه این ترکیب را «ترکیب وابسته» نام نه‌اندیم زیرا می‌بینیم که دگرگونی‌های صوتی و آوایی پیدا می‌کند. شکسته که قبلاً تکیه هجایی آخر داشت تکیه خود را از دست می‌دهد و کاملاً بی‌تکیه می‌شود و وابسته به واژه پس از خود می‌گردد. یعنی متصل به دل می‌شود و هر دو واژه با این پیوند جدید یک واژه ترکیبی محسوب می‌شود و یک تکیه در آخرین هجا خواهد داشت. شکسته دل.

مثال‌های دیگر را تبدیل ترکیب پیوسته «همه سیاه» به ترکیب وابسته «سیاه همه» یا تبدیل ترکیب پیوسته «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان» و بسیاری ترکیب‌های دیگر مانند اینها نشان می‌دهد.

هر کدام از این ترکیب‌ها می‌تواند دوباره به صورت قبلی خود برگردند. یعنی «شکسته دل» به «دل شکسته» و «بزرگ مردان» به «مردان بزرگ» یا «مردان شجعه» به «شجعه مردان». «کتاب دریا» به «دریا کتاب» و...

بعضی وقت‌ها و در برخی ترکیب‌ها فقط با برداشتن کسره پیوند این دگرگونی‌ها صورت می‌پذیرد. مانند همان ترکیب پیوسته «دل شکسته» که اگر کسره اضافه میان موصوف و صفت را برداریم. حاصل «دلشکسته» خواهد شد با نام «ترکیب وابسته». تغییر حالت و نام از ترکیب پیوسته به ترکیب وابسته به این دلیل خواهد بود. که همان دگرگونی‌ها (آوایی. معنایی و دستوری) ایجاد می‌گردد.

تغییر و تبدیل «ترکیب‌های پیوسته» به «ترکیب‌های وابسته» یا برعکس. گاهی به همین صورت آخر. اتفاق می‌افتد یعنی فقط کافی است کسره اضافه یا

پیوند نحوی میان دو واژه بر داشته شود. در چنین صورتی «ترکیب پیوسته» تبدیل به «ترکیب وابسته» خواهد شد. با همه آن دگرگونی‌ها، مثل، «ضافه خراب» «ضافه خراب» در این تبدیل (ترکیب پیوسته به وابسته و با برعکس) دگرگونی صوتی و آوایی، کاملاً قابل درک است. پس از آن هم دگرگونی‌های معنایی و دستوری.

برگردیم به سخنان دکتر شفایی.

### ۱- ریشه زبانی معنایی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم ما ترکیب‌های پیوسته] هر یک از عناصر متشکله، استقلال کامل معنایی خود را حفظ می‌کند و معنای عمومی ترکیب به آسانی از مجموع جبری معنای استنباط می‌شود.»

وقتی گفته می‌شود «صاحب اتومبیل» ما معنای دو کلمه «صاحب» (دارنده) و «اتومبیل» را با تمام صوابت و وحدت خود از نظر می‌گذرانیم. به آنها توجه داریم و در مجموع نیز شخصی را در نظر می‌گیریم که مالک حقیقی اتومبیل است. عین این مطالب را می‌توان در مورد «پدر دانشجو» و یا هر ترکیب مشابه دیگری تکرار کرد.»

اما در کلمات مرکب [در تقسیم ما ترکیب‌های وابسته] «صاحبخانه» و «پدر زن» چنین وضعی موهوم نیست. در اینجا اجزای متشکله کلمات مرکب [ترکیب‌های وابسته] معنای لغوی خود را کاملاً و صددرصد حفظ نگردانند و با لاف‌ها ما به هنگام تلفظ آنها توجه چندانی به معنای جزئی هر یک از اجزا نداریم. البته نمی‌توان منکر تأثیر معنای فردی اجزای متشکله در معنای مجموع گردید (در مرحله کثرتی زبان)، ولی این معنای فردی آنقدرها در مرکز توجه نیستند و نوعی یزده ایهام بر آنها گسترده شده است. ما در اینجا معنای عمومی واحد دیگری را در نظر می‌گیریم. شخصی واحدی را مورد توجه قرار

می‌دهیم که البته خواص معنی (ناشی از معانی فردی اجزا) دارد.  
 این دو ترکیب پیوسته و وابسته «پدر زن» و «پدر زن» و تغییر آوایی آنها،  
 بیشتر فکر کنند.

### ۳-۲. ترکیب‌های بددوری

«در ترکیب‌ها» ترکیب پیوسته رابطه نحوی بین عناصر متشکله کاملاً آشکار  
 و محسوس است و حال آنکه در کلمات مرکب ترکیب وابسته این رابطه  
 نحوی تا حدود زیادی حساسیت خود را از دست می‌دهد.  
 برای اثبات فکر خود باید مثال‌های روشنی آورد:

ترکیب‌های مصدری متداولی نظیر «خوردن غذا» و «انجام مأموریت» و یا  
 «پرواز هواپیما» را در نظر بگیریم. در اینجا فوراً احساس می‌شود که «غذا» و  
 «مأموریت» متمم‌های صریح مصادر فارسی و عربی «خوردن» و «انجام» بوده  
 و «هواپیما» نیز انجام دهنده و فاعل «پرواز» می‌باشد.

پس می‌بینیم رابطه نحوی بین آنها ساده و حساس است. اما در فعل مرکب  
 «فکر کردن» دیگر چنین حساسیتی از لحاظ دستوری بین اجزا وجود ندارد و  
 کسی توجه نمی‌کند که «فکر» متمم است.

برای رعایت فن بیان و گویندگی کافی است ما بدانیم که این سه دگرگونی و  
 تغییر (صوتی، معنایی و دستوری) در «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته»  
 وجود دارد ولی اصل برای ما رعایت تغییر صوتی و آوایی است و از میان این  
 سه دگرگونی و تغییر، تغییر صوتی در درجه اول اهمیت قرار دارد و گویندگان  
 باید بلافاصله این تفاوت آوایی ترکیب را در ذهن خود تشخیص دهند و تلفظ  
 آن را رعایت کنند. در کنار این تغییر (تغییر صوتی و بیان آن) باید از تغییر  
 معنایی و دستوری هم اطلاع کافی داشته باشند و بدانند هر کدام از این دو  
 ترکیب، چگونه در جمله قرار می‌گیرد و معنایی دیگر پیدا می‌کند. برای روشن  
 شدن این مطلب ذکر چند نمونه لازم است.

«روی سیاه»، «دل روشن»، «خانه گل» یا «سرای بهمان» هر کدام از اینها یک ترکیب پیوسته با نشانه پیوند (کسره اضافه) و هر دو واژه ترکیب دارای تکیه هجا هستند (بدون اسم یا صفتانند تکیه در هجای آخر آنهاست). هم دارای معنی روشن و صریح و هم کاربردی مشخص و معلوم در جمله‌اند. ترکیب پیوسته «خانه گل» در این جمله: «منزل برویز دوست من» در بهار چنان شوق گل و شگفته می‌شد که دوستان ما نام خانه‌اش را «خانه گل» گذاشته بودند.

ترکیب وابسته «گلخانه»، «برویز دوست من» در گلخانه منزل خود زیباترین گل‌های سرخ را پرورش می‌دهد.

برگشت ترکیب وابسته به ترکیب پیوسته و از نوعی دیگر: «مضاد» به برویز دوست من، فرزند زیبایی عنایت فرموده که اکنون گل خانه آنهاست. در جمله اول «خانه گل» ترکیب پیوسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی دارند و هر کدام دارای تکیه هجایی و «کسره» یا نشانه اضافه میان آنهاست (بدون تکیه). «خانه گل» اضافه اختصاصی است.

در جمله دوم «گلخانه» ترکیب وابسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی ندارند و متقاً دارای یک تکیه هجایی بدون کسره اضافه. «گلخانه» اسم مرکب است و ترکیب وابسته.

در جمله سوم ترکیب «گل خانه» باز ترکیب پیوسته است زیرا گل و خانه استقلال آوایی دارند. هر کدام دارای تکیه هجایی و کسره اضافه هم میان آنهاست (بدون تکیه). البته این ترکیب با یک کسره دیگر به «آنها» اضافه شده است، گلی خانه آنها.

تکیه قابل توجه آنکه ترکیب پیوسته می‌تواند پیش از دو عنصر داشته باشد به صورت زنجیر اضافات. ولی ترکیب وابسته اغلب پیش از دو عنصر ندارد. (لا استعاضا می‌گنیم) ضمناً همه ترکیب‌های پیوسته به ترکیب وابسته

تبدیل نمی‌شوند و این قابلیت تبدیل، فقط در بعضی ترکیب‌های پیوسته وجود دارد.

ملاحظه فرمودید که جابجایی اجزای مستثقله ترکیب‌های پیوسته و ترکیب‌های وابسته، چگونه منجر به دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری می‌شود و برای شاهد مثال از ترکیب‌هایی استفاده کردیم که به راحتی بتوانیم با اجزای یکسان و یکگانه این تبدیل «ترکیب پیوسته» به «ترکیب وابسته» را برانجان بیان کنیم.

نتیجه آنکه، تمام ترکیب‌های پیوسته باید میانشان کسره اضافه وجود داشته باشد و هر واژه، تکیه هجای خود را حفظ کند.

ترکیب‌های مضاف و مضاف‌الیه: برگه سبز، سبز کار، شهرستانی بیرجند، میوه کاله، خانه گل، قه سرو، خانه عدالت، مرد پیر، سرای مهمان، دست دراز، کنار دریا، درخت چنار، مهد کودکی، لب لعل، بلب استیل، دهان فنجی و...

ترکیب‌های صفت و موصوف: رنگی طلایی، روی زیبا، گل خوشبو، مهمان عزیز، دل شکسته، هوادان هولناک، گل سرخ، راه بزرگ، بالایی بلند، مردان بزرگ، غذای خوشمزه، هوای سرد ماهی درشت، مهمان ناخوانده و...

البته اینها ترکیب‌های پیوسته دو عنصری هستند، بعداً درباره ترکیب‌های چند عنصری یا «زنجیر اضافه» صحبت خواهیم کرد.

اکنون به چند اصل مهم در بیان ترکیب‌های پیوسته و وابسته توجه فرمایید:

در ترکیب پیوسته همیشه چه در حالت مضاف و مضاف‌الیه و چه در حالت صفت و موصوف که خود نوعی از اضافه محسوب می‌شود، اصل این است که مضاف به وسیله کسره به مضاف‌الیه اضافه شود و پیش از آن نباید ولی گاهی ممکن است مضاف پس از مضاف‌الیه یا صفت پس از موصوف قرار بگیرد در این صورت علامت خاص پیوند یعنی کسره اضافه حذف شده و ترکیب

واسته ساخته می‌شود. در دستورهای قدیم از این ترکیب به نام اضافه مطلوب یاد می‌کردند. مانند: کارخانه (اضافه کار) دانشرا (سرائی دانش) ایرانشهر (شهر ایران) تهران وایلا (وایلا تهران) کار مزد (مزد کار)، آبراه (راهِ آب)، کارنامه (نامه کار)، گذرنامه (نامه گذر) و استادیار (یار استاد).

البته گاهی همان شکل مطلوب با ترکیب وابسته بیشتر از اصل اضافه با ترکیب پیوسته کاربرد و شهرت دارد.

نمونه برای صفت و موصوفه: انصت ترکیب وابسته و پس از آن در میان یراستز یا دو ابرو ترکیب پیوسته (کم حاصل (حاصل گنبد مهربان مادر (مادر مهربان، بزرگ مرد (مرد بزرگ)، دانا دل (دل دانا، زیبا روی (روی زیبا) خوش نام (نام خوش)، زین قلم (قلم زین)، کیود جامه (جامه کیود) سبه روی (روی سبه) / سیاه و خونین گفن (گفن خونین).

همان‌گونه که در دگرگونی‌ها گفته شد، دو ترکیب پیوسته و وابسته از نظر آوایی، معنایی و دستوری، جایگاه متفاوتی در جمله دارند. مثلاً ترکیب پیوسته دل دانا، پس از جایجایی و تبدیل به ترکیب وابسته دانا دل هر سه دگرگونی را نشان می‌دهد. گویند یا تکیه عجا و در نتیجه، آهنگ بیانش تغییر می‌کند. معنی دو ترکیب اگرچه نزدیک به‌هم‌اند ولی تفاوت دارند و جایگاه دستوری و نحوی آن‌ها هم دگرگون می‌شود. در جمله‌های زیر می‌توانیم تغییر و تفاوت کاربرد آنها را ملاحظه کنیم.

مرد دانا دل در (زندگی در نمی‌ماند) / فرزند دانا دل است. / فرزند دل دانا می‌دارد. / دل دانا می‌دارد / فرزند دانا می‌دارد. / دل دانا را اعتمادی او در زندگی است. / (در جمله (آخرین) دانا جای اسم را گرفته است)

امروز گروه بسیاری از صفت‌ها در جمله‌های فارسی کاربرد اسمی پیدا کرده و به جای اسم به کار می‌روند، مانند:

زاهد، دانشمند، فقیر، عاشق، مالک، عالم، دانا و...

البته در تلفظ آنها (چه صفت و چه اسم) تفاوتی موجود نیست. گریچه برای  
گویندگی می‌توان در لعن و بیان، شکردهایی را به کار گرفت و ظرافت‌هایی را  
نشان داد.



## مثبت فکری

دانشمندان و زبان شناسان از دیرباز متوجه شده‌اند که میان زبان و تفکر ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد. چنانکه بدون وجود زبان، فعالیت‌های عالی ذهن، مانند تفکر، تحلیّل، استدلال و مانند آنها، ممکن نمی‌شد و اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این نوع فعالیت‌های عالی ذهنی که مخصوص نوع انسان است، بی‌بهره بودیم.

البته زبان شناسان، دانشمندان و روانشناسان زبان می‌گویند، تفکر بدون استفاده از زبان هم ممکن است. اما این نوع تفکر، ابتدایی است و لغزیت تجرید در آن ضعیف است و نمی‌توان بدون زبان به تفکری از نوع تفکر انسان دست یافت.

اما در مورد منشأ زبان، نظریات گوناگونی ارائه شده است. از هذیله خداوندان و الهه‌های یونانی گرفته، تا نظریه تکامل، حتی در فرضیه‌ای وجود زبان را نتیجه ورود انسان‌های بسیار باهوش از کرات دیگر به کره زمین می‌دانند، که پس از اصلاح نژاد بر روی کره زمین، به موجودات باهوش شده زمین، زبان را یاد دادند.

دکتر یاطنی در کتاب «تفکر و زبان» می‌گوید، در اصل باید ساختار عصبی انسان، برای فعالیت‌های ذهنی، حتی یادگیری زبان، تکامل یافته باشد

و استعداد یادگیری زبان و سایر فعالیت‌های هنری را پیدا کرده باشد.

زبان ذاتی و فطری انسان نیست، یعنی چیزی نیست که از طریق وراثت به نسل‌های بعدی منتقل شود. اما استعداد یا توان بالقوه یادگیری زبان و تکامل ساختمان عصبی و مغزی انسان، چیزی است که ما آن را در هنگام تولد و از طریق وراثت، با خود به دنیا می‌آوریم. اکنون که دانش ژنتیسی (ژنتیک) پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده، می‌توانیم بگویم ژن‌های زبان آموزی، تفکر، فعالیت‌های عالی ذهن و تکامل ساختمان عصبی و بسیاری ویژگی‌های نوع انسان، از طریق وراثت به نسل‌های بعدی انسان منتقل می‌شوند و این ژن‌ها همه این فعالیت‌ها و توانایی‌ها را ممکن می‌سازند.

دانشمندان می‌گویند اگر انسان دارای چنین ساختمان عصبی مناسبی نبود و مغزی چنین پرورده نمی‌داشت، نه تنها نمی‌توانست تفکر و استدلال داشته باشد، بلکه زبان را نیز نمی‌توانست یاد بگیرد. زبان و تفکر هر دو به خاطر وجود دستگاه عصبی تکامل یافته انسان است. پس این دو محصول آن دستگاه می‌توانند در کنار هم حرکت کنند و پیشرفت داشته باشند.

بخشی دیگر از همان کتاب (تفکر و زبان) ما را به این نتیجه می‌رساند که «اکثر روانشناسان این طور نتیجه می‌گیرند که یادگیری و اتصال زبان به عنوان دستگاهی از عظیم آوایی فرارشدنی اختصاصی به انسان دارد و تکامل زبانی انسان و رشد و توسعه فوق العاده دستگاه عصبی او، به او امکان می‌دهد که چنین دستگاه پیچیده‌ای را بیاموزد و به کار ببرد. زبان تنها شرط و تنها عامل مؤثر در تفکر و دیگر فعالیت‌های عالی ذهن نیست، ولی زبان توانایی انسان را در تفکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی، به میزان معجزه آسایی بالا می‌برد، تا جایی که می‌توان گفت تفکر و استدلال، در مراحل عالی و بسیار معجزه از زبان غیر قابل تجزیه است. در این مراحل، تفکر یعنی زبان و زبان یعنی تفکر. بدون زبان می‌توان تصور کرد که تفکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی

در انسان وجود داشته باشد. ولی مسلماً این فعالیت‌ها در مراحل ابتدایی و حیوانی باقی می‌ماند. چنانکه در بسیاری حیوانات دیگر باقی‌مانده و هرگز تا این درجه پرورده نمی‌شوند.

به این ترتیب زبان و تفکر همراه با یکدیگر، از یک سو به رشد تکامل انسان کمک کرده‌اند و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مثبت و مؤثری که بر روی یکدیگر داشتند بر تعالی هم کمک نموده‌اند.

گویندگی استفاده از نمود آوایی زبان به صورت معیار است و گوینده با داشتن توانایی‌های ویژه در اندام‌های گفتاری و احاطه بر همهٔ دقایق زبان، گونهٔ مکتوب را به گونهٔ ملفوظ تبدیل می‌کند. در این تبدیل با برگردان، تفکر، تمرکز حواس، هماهنگی اندام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری و فعالیت‌های مغزی تقشی بسیار مؤثر دارند.

کودک پس از ۶ سالگی و یادگیری نمود گفتاری و کسب مهارت در آن، به مدرسه می‌رود تا نمود دیگر زبان را که خط و نوشتار است بیاموزد.

او همانطور که نمود گفتاری را به ترتیب از تقلید و تکرار صدا، هجا و تکواژ تا رسیدن به جمله سازی طی می‌کند، خواندن و نوشتن را نیز از حروف و هجا و کلمه و جمله‌های کوتاه و تا جمله‌های بلندتر و رسیدن به مهارت<sup>۱</sup> در خواندن و نوشتن می‌آموزد. در اینجا خواندن در برابر نوشتن مورد نظر است، یعنی درک و دریافت مطالب. دکتر باطنی در کتاب مسائل زبان‌شناسی نوین<sup>۲</sup> معتقد است، همهٔ کسانی که سواد دارند، در خواندن کتاب و نوشته، یکسان رفتار نمی‌کنند. بعضی عادت کرده‌اند که روی همهٔ کلمه‌ها، حتی هجاها، بی‌جهت

۱. برای رسیدن به مهارت ابتدا باید عملی را تدریس کرد و پس از دربار اندیشه باید آن عمل را به اندیشه تبدیل کرد و پس از درود عمل به اندیشه تبدیل شد. تدریس در تمام مراحل یادآوری تا رسیدن به مهارت فعالیت‌های مغزی لازم است. بدون تکرار یادآوری انجام نمی‌دهد.

توقف کنند و بسیار کند بخوانند. چون سرعت خوانندگانشان کم است. سرعت تمرکز حواس هم کم دارند یا ندارند و به همین دلیل میزان درک و فهم مطالب هم در آنها ضعیف است. به طوری که برای فهمیدن یک مطلب مکرر به عقب برمی گردند و دوباره و چند باره جمله را می خوانند و این در حالی است که نه تنها کم هوش و کودن نیستند، اغلب هوشمند نیز می باشند.

مشکل اصلی اینان عادت است و ترک عادت یا تغییر آن برایشان سخت است. این حالت شبیه رفتار کسانی است که می خوانند زبان لاتین را یاد بگیرند، مثلاً انگلیسی. آنها ابتدا حروف را می بینند و برای خواندن هر واژه ای، حرف های آن را می خوانند، بعد کلمه را.

گروه بعدی که دست عظیمی از با سوادان را تشکیل می دهند، مطالب را با سرعت بیشتری می خوانند، کلمات را سریع تر می بینند و می گذرند و زودتر هم درک می کنند. این دسته از خوانندگان را «کم مهارت» نام داده اند. آخرین گروه که زیاد هم نیست، همه مراحل قبلی را پشت سر نهاده اند و به سرعت بالایی در خواندن و درک مطالب رسیده اند. در موقع خواندن کلمات را گروه گروه می بینند و می خوانند و به همان سرعت منظور نویسنده را می فهمند. این گروه را خوانندگان «ماهر» می نامند.

مطالب در این بازه بسیار است که اگر علاقه مند باشید می توانید به این کتاب و کتاب های «تدقونی» مراجعه کنید.

هاتر در خواندن مطلب و درک و دریافت مفهوم آن و سریع یاد کنند خواندن، همه طبق عادت است و هرگاه خواننده کژدخوان تصمیم به تغییر یا اصلاح عادت خود بگیرد می تواند با استفاده از روشی که کارشناسان تجویز کرده اند، مهارت خود را بالا ببرد و به سرعت مطلوب برسد. اما همان طور که گفته شد، به این شرط که شخص بخواند و بتواند بر عادت سالیان خود غلبه کند.

راه درمان به اعتقاد کارشناسان، جانشین کردن یک دسته عادت‌های ذهنی تازه به جای عادت‌های قدیم است. این تغییر عادت نیاز به تمرین، پیگیری مداومت، صبر و حوصله دارد.

این تغییر عادت در بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های گویندگان نیز باید اتفاق بیفتد.

گویندگی حرف‌های است بسیار تازه و بی‌سابقه در دنیا که پس از اختراع رادیو و تلویزیون و همراه با دانش پیشرفته قرن به وجود آمده است و باید با تکنولوژی متغیر امروز هماهنگ شود. گوینده هم، مطالب را می‌خواند اما در اینجا خواندن به معنی گویندگی کردن است. گوینده باید سرعت خواندن یا در حقیقت گویندگی خود را متناسب با نوع برنامه تنظیم کند اما توانایی درک و دریافت مطلب و فهم نکته‌های ظریف نوشته را مرتب بالا و بالاتر ببرد و این دو مقوله سرعت گویندگی و سرعت درک و دریافت را کاملاً از یکدیگر جدا کند.

زبان فارسی بر از گنجینه‌های پر ارزش ادبی و فرهنگی است که حکمت و معرفت و اندیشه در آن جلوه‌گری داده در قالب‌های گوناگون شعر و ترن.

برای بالا بردن درک و دریافت آنها مطالعه، تمرکز حواس و سرعت انتقال لازم است. تا شناخت نکات و دقائق فراوان آن ممکن شود. حتی در ترساده و روزنامه‌های امروز هم، چون زبان فارسی بر از ترکیب‌های بهور واجور و ابهام و گنجه است، باید مطالعه فراوان داشت و با خواندن چند کتاب و مجله و روزنامه مغرور نشد و فکر نکرد که کتابت می‌کند!

گویندگی چون با زبان و تفکر، با تمرکز حواس و با فعالیت‌های ذهنی و مغزی به طور مستقیم و غیرمستقیم سروکار دارد باید گوینده در ذهن و اندیشه، پذیرای عادت شکنی و تغییر عادت باشد، تغییر و اصلاح در همه آنچه که با زبان و نموده‌های گفتاری و نوشتاری آن مربوط می‌شود. حتی در شیوة تنفس و استفاده از بازدم.

آنهايي که «تغیر عادت» و «اصلاح عادت» و پذیرش شیوه‌های تازه، در گفتار، در خواندن، در تفکر و مانند آن، برایشان سخت و مشکل است، که گفتند: ترک عادت موجب مرض است. - بهتر است در پی ابتکار (آگویندگی) نباشد و بپوشد و وقت خود را تلف نکند. زیرا بدون تغییر با اصلاح عادت، نمی‌توان به مهارت‌های تازه، و لازم دست یافت. با حفظ عادت‌های اشتباه هم، پیشرفت اگر غیر ممکن نباشد، مشکل و ناخوش است. یکی از آن موارد اصلاح با تغییر در طرز تفکر ما نسبت به خواندن مطالب و حتی دیدن آن‌ها است. دکتر باطنی می‌گوید:

«اختلاف سرعت خواندن (و در نتیجه درک مطلب) مربوط به اختلاف در نحوه ادراک بصری و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما با چشم خود نمی‌بینیم بلکه با مغز خود می‌بینیم. چشمان ما وسیله انتقالی بیش نیست که تحریکات بصری را به مغز می‌برند تا مغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و در مقابل آنها واکنش نماید. این تعبیر و واکنش ممکن است سریع یا کند، درست یا نادرست، آسان یا سخت باشد، ولی در هر حال عملی است که به وسیله مغز صورت می‌گیرد و بهگونگی آن، ارتباط با ساختمان چشم یا تیزی و کندی قدرت بصری خواننده ندارد بلکه بستگی به عادات ذهنی خواننده دارد. عاداتی که بر حسب آنها تحریکات بصری تعبیر و تفسیر می‌شوند»

«چشمان ما به منزله دوربین عکاسی است. دوربین عکاسی فقط نور تصویری را که در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور می‌دهد، ولی ظهور و چاپ عکس در جای دیگر صورت می‌گیرد. چشمان ما نیز در هنگام خواندن، تصویر کلمات را پدیدرنگ به مغز می‌فرستد ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر، ارتباطی به کار آنها ندارد»

«سرعت خواندن به عادات ذهنی بستگی دارد اگر مغز ما عادت کرده باشد که کلمات نوشته را تک تک و آهسته آهسته بپذیرد و تعبیر کند، چشم ما

نیز ناچار به تبعیت از قدرت جذب مغز، آهسته حرکت می‌کند و همان مقداری به آن عرضه می‌کند که آمادگی پذیرش آن را دارد. برعکس اگر مغز ما عادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحریکات بینایی را جذب کند، چشم ما نیز به پیروی از آن تدبیر حرکت و کمتر درنگ می‌نماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن به طور خودکار به وسیله قدرت جذب مغز تنظیم می‌شود.

«بر روی پرده شبکه چشم که تصویر اشیاء را می‌گیرد و به مغز ما می‌فرستد، قطعاتی است که سلول‌های بینایی بیشتر دارد به نام لکه زرد. تصویرهایی که روی لکه زرد می‌افتد دقیق‌تر، روشن‌تر و صریح‌تر است هر چه از لکه زرد دورتر شویم، تصویرها کم رنگ‌تر می‌شود اما از اطراف لکه زرد هم می‌توان استفاده کرد. تصویرهای مربوط به لکه زرد را تصویرهای مرکزی و تصویرهای اطراف و پیرامون لکه زرد را تصویرهای محیطی می‌گویند»

«سلول‌های مغز یک خواننده کم مهارت، عادت کرده است که فقط در مقابل تصویرهای روشن و صریح که از لکه زرد یا حوزه مرکزی به آن می‌رسد واکنش نشان دهد و در مقابل تصویرهای محیطی بی‌اعتنا باشد. در حالی که سلول‌های مغز یک خواننده ماهر عادت کرده است که نه تنها در مقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد، بلکه در مقابل تصویرهایی که از اطراف لکه زرد به مغز می‌رسد نیز واکنش نشان دهد. پس ساختمان چشم خواننده کم مهارت و خواننده ماهر یکی است. اختلاف در عادت و نوع استفاده از دستگاه مغزی است»

اکنون ببینیم در بهترین شیوه گویندگی باید چه کنیم و به چه رفتارهایی عادت کنیم. مخصوصاً در خواندن مطالب و درک و دریافت مفاهیم.

گوینده باید بتواند هم از حوزه لکه زرد استفاده کند، هم از حوزه تصویرهای محیطی. در کلاس‌های تدریسی، دانشجویمان و مستفایان را طوری تربیت می‌کند و آموزش می‌دهد که ذهن خواننده کم مهارت، که به

تبلی عادت کرده، تغییر عادت دهد و فعال شود. تصاویر ضبط و نوشته را سریع‌تر و بیشتر، هم از لنگه زرد و هم از پیرامون آن دریافت کند و به مغز بفرستد. اما همان‌طور که گفته شد، خواندن در آندخوانی به معنی انتقال ضبط و نوشته به ذهن است و نه با صدای بلند. خواندن، که در خوانندگی ماهر سرعت این کار با سرعت جذب و دریافت معنی یک اندازه می‌شود.

گوینده می‌تواند خواندن ضبط و نوشتار، و انتقال آن به مغز، و سپس درک و دریافت معنی، و فهم مطلب را مثل یک خواننده ماهر انجام دهد، و آن را از بیان و گویندگی جدا کند. این قسمتی از وظیفه گوینده است. پس از طی این مرحله، حالا می‌تواند جمله یا پاراگراف و بندی را که به مغز انتقال داده و مفهوم و معنی آن را فهمیده، تبدیل به بیان کند.

اگر گوینده این کار را به درستی و با دقت انجام دهد، مشکلی نخواهد داشت. انتقال مفهوم نوشته و اهزای جمله، و درک و دریافت معنی کلاً خوب و به بها انجام می‌شود و پس از تبدیل مطالب به آوا یعنی بیان، گویندگی صورت می‌پذیرد اما متأسفانه به دلیل عدم نظارت، پس از مدتی ذهن گوینده، دچار تبلی می‌شود و عادت می‌کند که سرعت جذب معنی و دریافت معنی در مغز او کم شود و به سرعت بیان و گویندگی برسد. آکاری که گوینده باید از آن بپرهیزد توجه بفرماید که خوانندگی ماهر مجبور نیست که جمله‌های نوشته را با صدای بلند و مثل گوینده بخواند. او بدون آوا جمله‌ها را می‌خواند (یعنی درک می‌کند) سرعت خواندن و سرعت درک مطلب هر دو را بالا می‌برد. (یا می‌توان گفت هر دو آنها را یکی انجام می‌دهد) ولی همین خوانندگی ماهر اگر لازم شد که جمله‌های مطلب را بیان کند، و مراقب هم نباشد، کم کم گرفتار تبلی ذهن خواهد شد و سرعت درک و دریافتش کم خواهد گردید. (مخصوصاً اگر رعایت فن بیان، درنگ، تعلیق، تله‌گذاری و امثال آنها هم در میان باشد)

نتیجه آن خواهد شد که پس از مدتی، خواننده ماهر با گوینده جمله‌های نوشته را بیان می‌کند بدون آنکه به معنی آنها توجه کافی و لازم را داشته باشد. نوشته را کلمه کلمه می‌خواند، تکلمه کلام دیگر رعایت نمی‌شود، پیوستگی و وابستگی جمله‌ها و ترکیب‌ها درک و بیان نمی‌شود و همه سعی گوینده در این خواهد بود که بیق تزد، وقتی از چنین گوینده‌ای سؤال شود که چه خواندی؟ نمی‌داند. زیرا چیزی از جمله‌های بیان شده در خاطرش نمانده است!

برای اینکه نمونه‌هایی از این نوع اشتباه‌ها ارائه دهیم، مدتی را ادب‌های داخل و خارج را گوش کرده، و ادب‌های فارسی زبان، و در کنار رادیو دفتر یادداشتی گذاشتم که موارد را به سرعت بنویسم. نمونه‌ها بسیار زیاد و اغلب تکراری است. خوشبختانه بعضی از همکاران دقت کافی دارند و بسیار خوب گویندگی می‌کنند. متأسفانه تعدادی هم سهل‌انگارند که امیدوارم توجه عیب و اشکال کارشان بشوند در اینجا نه نام شبکه و فرستنده، و نه نام گوینده است. داخل و خارج هم ندارد، همه فارسی زبانت و باید به زبان فارسی که با آن حرف می‌زنند و گویندگی می‌کنند، علاقه‌مند باشند و عشق بورزند.

گفتن این موارد هم برای هدایت بعضی جوان‌ها و توجه عزیزان و همکاران دیگر است. اما نمونه‌ها، مثلاً در این جمله:

«... پس از آن بود که دستور مهلا شهبازی (مکتب و تعلیق بی‌مورد) به روستا، حیوان مادر شده با این شکل خواندن، معنی این است که دستور جمله به روستا حیوان داده شده و آنها جمله شیمیایی کرده‌اند. در حالی که معنی جمله این است که به روستا حیوان جمله شیمیایی شد. پس بیان جمله باید این طور باشد: «... پس از آن بود که دستور مهلا شهبازی به روستا، حیوان مادر شد اگر هم ویرگول و تعلیق را در جایی می‌خواهیم رعایت کنیم، باید قبل از فعل باشد.

البته ممکن است در این جمله تا اندازه‌ای ضعف تألیف هم بوده باشد، ولی در هر صورت معنی و مفهوم جمله این است که به روستا حیوان جمله شیمیایی

شده که دستور آن هم توسط شخصی معروف به «علی شیبایی» صادر گردیده بود!

این نمونه و چند نمونه دیگر که خواهم گفت، فقط به دلیل نشان دادن اجزای جمله، تطبیق و درنگ ایجاد و بی‌توجهی به معنی جمله است. نمونه‌های دیگر هم، همین عدم دقت را نشان می‌دهد. گاه بر اثر این خلط، ضوابطی‌ها که در حقیقت به دلیل گذاشتن (احتمالاً) ویرگول و یک توقف کوتاه اندر جایی که نباید به وجود می‌آید، چنان به دور از انتظار است که شنونده حیرت می‌کند. به این جمله توجه کنید:

«جی با انار به کلاف ۲۰۰ جسد (آذکی مکتب) در اورهای هسته جوی در ...  
دران چنین گشته».

وقتی جمله با این مکتب نابجا و اشتباه پس از جسد، بیان شود معنی جمله این می‌شود که وی، یعنی (گوینده کلام بعدی)، آن سخن را در گروه‌های دسته جمعی گفته است. پس، گوینده باید تمام جمله را یک نفس و بدون کمترین مکثی تا واژه چنین گفت که نقل قول است، ادامه می‌داد:

«جی با انار به کلاف ۲۰۰ جسد در اورهای هسته جوی در ... دران چنین گشته».

با این جمله، ضمن مخالفت با هرگونه آتش پس، با رژیم اشغالگر است.

در اینجا هم باید و توقف قبل از گفت باشد. ضمیر می‌گوید که با هر گونه آتش پس با رژیم اشغالگر مخالفت شده، ولی گوینده پس از اعلام مخالفت با آتش پس، مسئول سخن را با رژیم اشغالگر به گفتگو می‌نشانند. ببینید تفاوت چقدر است!

نمونه دیگر، بسیاری از کشورهای اروپایی ترور شیخ بلهون را توسط اسرائیل محکوم کردند. با این شکل خواندن، اصل مسئله که شیخ یاسین توسط اسرائیل ترور شده، نامفهوم شد. باید جمله یکسره اندا می‌شد: بسیاری (از کشورهای اروپا) ترور شیخ بلهون توسط اسرائیل را محکوم کردند. البته در اینجا نیکی از گناه به



اینجا فقط نمونه‌های بدخونی و اشتباه در سکت و توقف بیجا و نامناسب به دلیل فعال نبودن ذهن و فکر گوینده است. نمونه‌های دیگری هم که خواهم گفت از همین جنس (عدم توجه) ولی از نوع دیگر سخن است. مثلاً «تکیه‌های غلط و بیجا»

.. لهوت رفت در بازارهای جهان به ۲۲ دلار و ۲۹ سنت رسید تکیه کلام را روی «سنت» گذاشت. یعنی در این جمله «سنت» از همه واژه‌های دیگر مهمتر است؟ حتی از دلار! باید تکیه روی «۲۲ دلار» باشد.

نمونه دیگر: ... در این ماده ۲۰۰ هزار ریال درآمدند پیرا تکیه روی «پیرا» مگر دیگران «از دست در می‌آیند؟ تازه از «پای در آمدند» فعل مرکب پیوسته است. نمی‌توان به هیچ وجه، تکیه کلام را فقط در مورد «پیرا» اعمال کرد! این دیگر نهایت «بی‌فکری» است. تکیه کلام در جمله معمولاً بر روی واژه یا ترکیب‌هایی اعمال می‌شود که مهمتر و مورد نظر باشد و در این جمله «۲۰۰» قریه مهم است. در این ماده ۲۰۰ هزار ریال درآمدند.

نمونه دیگر: «سراوفا کار خود ترا داشتند باید تکیه کلام روی «سراوفا» باشد. تکیه روی «خود» بی‌معنی است! مثل این نمونه: به مصاف سرافان خود خواهد رفت. روی بدیهیات که نباید تکیه کرد. مگر دیگران چه کار می‌کنند. همه به مصاف می‌بخان نمود می‌روند پس به مصاف رفتن مهم است. تعداد جمله‌هایی که گوینده، تکیه کلام را روی «خود» و «خوش» می‌گذارد، بسیار زیاد است. شما در هر پختی خبری در شبکه‌های داخل و خارج، این تکیه اشتباه را خواهید شنید.

.. خواهد گفتگو با همسایگان خود است

.. این سروروست به دست را پندگانه خود نشده شد است

.. وارد هشتمین روز خود می‌شود

.. ردی احوال چنگد!

و... نهادت در برابر نیروهای مهاجم را اشتهار تکبیر می‌داند

نمونه دیگر:

اکنون به گزارش وضع جایی کشور توجه ارماید مگر تا به حال وضع هوای مثلاً «اطلاق» را می‌گفتند؟ که حالا «کشور» تکبیر دار شده است؟

نمونه دیگر:

.. جوامع بگ زلزله در جنوب ایران تکبیر روی «یکه» بجای و غلط است.

و چند نمونه دیگر:

.. به انجام خدمتی در آن کشور گشت رهند. انسان یاد دست زدن می‌افتد

.. به کشور دید بازگرداند، می‌شود. «بازگردانده» شدن فعل مرکب است و

باید به صورت ترکیبی ادا شود «بازگردانده» شدنه در این صورت معنی

درست اصلی را دارد. تکبیر روی «باز» یک معنی دیگر می‌دهد و اشتباه است.

.. طرح کسی باید از په تکلیف کند در این جمله اصل، باید است و تکبیر کلام

به هدایت معنی و مفهوم، باید روی «نباید» باشد.

.. یک زن جهانگرد، برادر چراغات تکبیر چاه سپرد مگر دیگران بر اثر بی‌احتیاطی

«دیگری» جان می‌یابند؟

و باز صدها نمونه در همین مورد هست که می‌توانید در هر پرتابه یا

بخش‌های خبری ببینید.

و چند نمونه از تشخیص ترکیب‌ها وابسته و پیوسته که گاهی معنی جمله را

تکلیف دگرگون خواهد کرد: «در طرح صلح اعرابیه»

«در طرح صلح اعرابیه» باید «طرح صلح» را به صورت ترکیب وابسته

ادا کرد. «مذو به» ابد کشور» گنبد ایحز ترکیب اصلی است و باید از

کشوری جدا ادا شود که خوانده شد «مذو به» ابد کشور» که پیداست بیشتر

معنی آن نامناسب و بد است «معاون اول دوم سوم» معاون اول و رئیس

جمهوری دو ترکیب وابسته‌اند که به هم اضافه شده‌اند نه اینکه، معاون اول

رئیس جمهوری، «سوال را که حافظ صاحب کلام ترکیب سه واحدی یا «تجریه اضافات به تالی اضافه شده است.

«در دستور کار این گفتار هفت مرحله دستور کار به صورت ترکیب وابسته ادا می‌شود. همین طور، این هفت خود و بسیاری نمونه‌های دیگر.

بگذارید چند نمونه دیگر را هم از نوع کاربرد غلط حرف ربط و یا پیوندی «اول» و تلفظ جای «و» یادآور عرض کنم.

گفته ضرب و شتم را جدا کرده به صورت ضرب و شتم خوانند. در برابر کشف و ضبط را که دو مرحله جداگانه عملیات است به صورت وابسته گفت؛ در این جمله در این حالت مقدار واحد ادامه کند و ضبط کردند که اشتباه است و معلوم می‌شود دانشمند دید تصویرهای گلفات، محدود و عملیات ذهنی، کم و ضعیف بوده است.

... و آن حال آن را دارند آمد. مثل مورد قبل است که باید جدا بیان می‌شدند و آن و آن حال آن را دارند آمد.

«در گوشه و کنار» را «در گوشه و کنار» خوانند. مثل: «سیاست صبر و انتظار» که سیاست صبر و انتظار خوانده شد.

و یک نمونه دیگر که کمی پیچیده‌تر است:

«لایحه قبل به اهداف مورد نظر، دستارم صبر و استقامت و تصمیم جدی است» که خوانند: «صبر و استقامت و تصمیم جدی است» می‌توان این دو واژه را با آوایی (ا) خوانند: «صبر و استقامت» ولی تصمیم جدی، ترکیب جداگانه‌ای است و باید با آوایی (و) متصل و بیان شود.

و جمله: زندگی کرده با درد تنها را گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است، را استعاره گفته چنین خوانند: زندگی کرده با درد تنها را گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است. در این جمله (که ظرافت نحوی خاصی دارد و توجه بیشتری

را می‌طلبید) حذف صورت گرفته است. و در نتیجه، با تغییر آوایی «وز» و «آه» دو معنی پیدا می‌کند:

۱- «پیوند با آوایی «وز» به زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «تنها راه» زیبا زیستن است.

۲- «پیوند با آوایی «آه» به زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی (و) «گریز» از زیبا زیستن است.

و حتی پیوند با آوایی «آه» انجام می‌شود. پیوستگی بیشتر است. به طوری که می‌توان گفت: «زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی و تنها راه زیبا زیستن است. روزمرگی و زیبا وابسته به هم خواهند شد.

ولی وقتی با آوایی «وز» باشد، پیوند کمتر است و زیبا زیستن، جدا از روزمرگی خواهد شد. «زندگی کردن با هنر، تنها راه گریز از روزمرگی، و تنها راه زیبا زیستن است.» این از ظرافت‌های بیان فارسی است. چیزی که تنها با فن بیان و گویندگی صحیح و رعایت کامل آنها صورت می‌پذیرد.

این نمونه‌ها (همانطور که عرض شد) غیر از شطط‌خوانی‌ها و شطط‌های اشتباه مربوط به اطلاعات حافظه است. اینجا و موارد مشابه، بیشتر به دلیل عادت به روخوانی و عدم توجه به معنی و مفهوم جمله‌های پیام است. پیداست که در چنین مواردی، گوینده به تبلی ذهنی دچار شده و فکر در گویندگی ندارد با آن را از دست داده است. کلمه کلمه خواندن، ارتباط میان ابزاری جمله را رعایت نکردن و بی‌توجهی به واحدهای زبانی، نتیجه و حاصل تبلی ذهن و گویندگی بدون فکر است.

## راه چاره چیست؟

تنها راه حل این مشکل بزرگ این است که کاری کنیم تا فکر و ذهنمان در گویندگی فعال بشود و بعد این فعالیت را حفظ کنیم. باید عادت تبلی ذهن،

جایش را به فعال شدن ذهن و فکر بدهد و بتوانیم به «گویندگی همراه با فکر» برسیم.

من همیشه به گویندگان جوان و به هنرمندان کلاس‌ها می‌گویم که در هنگام گویندگی یک «مثبت فرضی» را در نظر داشته باشند با این نمودار:



در این نمودار یک زاویه مربوط به توانش زبان + فکر + مغز است. در یک زاویه چشم قرار دارد که خط و علائم نوشتاری را بیند و دریافت کند و زاویه سوم مربوط به ذهان و مجموع اقدام‌های گفتاری است. تا علائم نوشتاری را بیان نماید.

هنگام گویندگی، چشم گوینده تمام خطوط و علائم نوشتاری پیام را می‌گیرد و آنها را به مرکز توانش و مغز ارسال می‌کند. در این زاویه است که فعالیت‌های ذهنی، همچون یک رایانه (کامپیوتر) برای درک و دریافت‌های لازم انجام می‌شود و پس از شناسایی اجزای جمله و نوع رابطه آنها با هم و مطابقت با اطلاعات قبلی و حتی خلاقیت‌های هنری بیان و هماهنگی با اصول فن بیان و گویندگی، فرمان اجرا (بیان گویندگی) به اقدام‌های گفتاری صادر می‌شود. خلق سوم این مثبت نقطه‌بین شده است (حرکت از چشم به ذهان) زیرا مورد استفاده نیست، حتی می‌توان آن را حذف کرد. در این خلق نباید حرکتی انجام شود و بیان گویندگی جز از مسیر چشم به مرکز توانش و فعالیت‌های مغزی نباید صورت بگیرد. اگر توانش، فعالیت‌های ذهنی و فکر نباشد، گویندگی به صورتی انجام خواهد شد که نمونه‌هایش را (مشتی از ضرور) مشاهده فرمودید.

تمرین‌های لازم و مفید برای فعال کردن ذهن و فکر در کتاب دوم ارائه خواهد شد. فعلاً و به‌طور خلاصه راه‌پایه این است که از جمله‌های کوتاه شروع به گویندگی کنیم و پس از خواندن هر جمله سعی کنیم با کشش ذهن خود آن را بازگویم و تکرار کنیم و هنگام خواندن هر جمله سعی کنیم آن را بخاطر بیاریم. وقتی موفق شدیم جمله‌های دیگر را هم به همین نحو بخوانیم و تکرار کنیم تا بتوانیم جمله‌های بلندتر و حتی یک پاراگراف یا بند را بخاطر بیاریم. به این ترتیب فکر و ذهنمان فعال می‌شود و از تبلی ذهنی نجات پیدا می‌کنیم و به گویندگی ایده‌آل می‌رسیم.

در آن صورت نگاه دومی پیدا می‌کنیم که پیشاپیش و سریعتر از سرعت گویندگی مطالب را می‌بیند و آن را به مغز و مرکز فعالیت‌های ذهنی و مغزی می‌فرستد و مورد بررسی و شناسایی قرار می‌گیرد و هنگامی که به آن قسمت از مطلب رسیدیم قبلاً ذهن ما از مضمون آن آگاه شده است و کمتر ممکن است غلط و اشتباه خوانده شود.



## ۱۵

## دستگاه آوایی زبان<sup>۱</sup>

زبانی که ما روزانه به کار می‌بریم، چون دستگاه بزرگی است که کار آن، نتیجه همکاری دستگاه‌های کوچکتری است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامر و دستگاه واژگان.

دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد؛ دستور یا گرامر عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد؛ و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اهل زبان در دسترس دارند و روابطی که بین آن لغات برقرار است.

دستگاه‌های صوتی و دستوری زبان، دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است. برعکس، دستگاه واژگان زبان، دستگاهی آنچنان به هم بافته نیست و در نتیجه تقوُّد در شبکه ارتباطی آن آسانتر است. کم و زیاد شدن یا تغییر ارزش عناصر صوتی و دستوری، موجب تغییر ارزش عناصر دیگر دستگاه زبان می‌شود ولی کم و

۱. برای این فصل، بهتر از درجایب سبیل زبان‌شناسی، دین و زیاد و کمتر از داتر، سید رضا باقری استفاده شده است.

زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان، یعنی لغت، مستلزم چنین تصویری در ارزش عناصر دیگر نیست. این اثر ویژگی‌های مهم هر زبانی است که قسمت‌هایی از آن که جزو ارکان زبان محسوب می‌شوند به منزله پایه‌های ساختمان زبانند. مانند دستگاه‌های دستوری و صوتی، در معرض تغییر نباشند و نتواند در آنها قویا گردد، زیرا در آن صورت، دستگاه بزرگ زبان به سادگی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از اساس، ویران خواهد شد.

مثلاً در دستگاه صوتی هر زبان، تعدادی صدا وجود دارد که بعضی از آنها صامت و بعضی دیگر مصوت‌اند. این تعداد صدا، در زبان‌های مختلف، متفاوت، ولی برای هر زبانی معین و مشخص است به عنوان مثال، دستگاه صوتی زبان فارسی که دارای شش مصوت است نمی‌تواند به آسانی تغییر کند و مصوت تازمائی را در خود پذیرد یا مصوتی را از جمع خود بکاهد و خارج کند.

همچنین است تغییر در دستگاه دستوری زبان.

زبانی مانند فارسی یا انگلیسی که دارای تصاویر دوگانه مفرد و جمع است نمی‌تواند به سادگی تغییر کند و یک تصویر سه‌گانه را مانند زبان عربی که بین مفرد و تنبیه و جمع فرق می‌گذارد، بپذیرد یا برعکس زبانی چون عربی نمی‌تواند به سادگی یکی از این عناصر، مثلاً عنصر تنبیه را از شبکه دستوری خود خارج کند.

چنین تغییراتی موجب برهم خوردن روابط موجود در کل دستگاه زبان می‌شود مثلاً کم یا زیاد شدن عنصر دستوری تنبیه تا تنها در نحوه جمع بستن اسما مؤثر می‌افتد، بلکه صرف افعال را نیز متغیر می‌سازد و صرف ضمائر را نیز دگرگون می‌کند و بسیاری تغییرات دیگر...

ولی ساختمان واژگان چنین نیست کم و زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان یعنی لغات، به آسانی صورت می‌گیرد، بدون آنکه باعث به هم خوردن روابط

موجود در زبان گردد. سازمان واژگان زبان و طبیعت آن چنین است. زیرا  
 واژگان هر زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان تکلم می‌کند و از  
 آنجایی که عناصر فرهنگی زبان، به ملای و به معنوی، پیوسته در تغییرند،  
 طبیعی است که واژه‌های زبان نیز، که در حقیقت نام آن عناصر فرهنگی  
 هستند، تغییر کنند.

بسیاری از استادان ادب و زبان‌شناسان، در مورد ورود واژگان به زبان‌ها،  
 نظر یکسان و مساعدی دارند.

استاد خاتلری می‌نویسد:

«من نمی‌دانم آسختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه  
 ننگ و عاری است؟ زبان خالص مانند نواز یا کبک افغانی است که ضوایب  
 می‌آورد»

و استاد محمد بیروین کتابداری:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدانی زبانی نمی‌رساند، بلکه  
 مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود»

بگذاریم از مصائب‌های تاریخی‌ای که چند دهه هر ازگاهی، فریاد یا گزافی زبان  
 فارسی از لغت‌های بیگانه را سر می‌دهند و البته بیشتر نظرشان روی لغت‌های  
 عربی است از نظر استادان واقع بین، فرقی بین زبان‌های بیگانه نیست. چه  
 عربی و چه شیر عربی. هر واژه‌ای که وارد زبان فارسی می‌شود، به شرط  
 پذیرفته شدن از سوی اجتماع و مردمان و نگهبانان زبان، فرهنگستان، باید  
 تابع شرایط و قوانین ماندگاری زبان فارسی بشود. در شیر این صورت آن وارد  
 بیگانه است و باید از ساعت زبان فارسی طرد گردد.

واژه‌های عربی که در طول تاریخی بیش از هزار و چهارصد سال وارد زبان  
 فارسی شده‌اند، باید جزو دستگاه واژگان زبان ما محسوب شوند. بسیاری از  
 این واژه‌ها، معانی اولیه خود را از دست داده، معنی تازه و جدیدی گرفته‌اند.

بسیاری با واژه‌ها یا «ونده‌های زبان فارسی ترکیب شده‌اند و بسیاری دیگر پس از قرن‌ها استفاده منسوخ شده. در متون کلاسیک یا اشعار قدیمی، جزو گنجینه‌های ادبی ما در آمده‌اند. زبان فارسی در این چهارده قرن با واژه‌های ترکی، مغولی و عربی هم، همین گونه برخورد کرده است. یعنی اگر واژه‌ای را مردم پذیرفته‌اند، در حقیقت به آن جواز ورود و قبول داده‌اند. جزو واژگان زبان فارسی در آمده، همیای واژگان فارسی، در کار ارتباط و تفهیم و تفاهم به کار رفته است.

«آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان زبان‌های ایران تأثیر می‌رساند، رفته‌کردن خصوصیت‌های صرفی و نحوی یا دستوری بیگانگان در زبان میزبان است. هر قومی که کلمه بیگانهای را می‌پذیرد، تحت آن را مواضع لهجه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند!»

البته این جریان یک طرفه نیست، جوامع انسانی به مقتضای وضع جغرافیایی، تبادلی، سیاسی، دینی، اقتصادی و غیره کم و بیش با هم در تماس هستند و عناصر فرهنگی که واژگان زبان است به زبان آنها رخته می‌کند. این امر طبیعی است. آنچه نباید صورت بگیرد، همان‌طور که بیان شد، قبول ساختاری واژه یا تعبیر بیگانه است. یعنی نباید واژه را به گونه‌ای استفاده کنیم که به قوانین دستوری یا آوایی زبان ما ضللی وارد سازد و آن را از قاعده طبیعی خود منحرف نماید. این رفته در قوانین دستوری و تغییر آوایی آن را در اصطلاح «کاپیتولاسیون ادبی» می‌نامند که در فصلی مورد بحث قرار گرفته است.

از زمانی که رادیو ساخته شد و گفتار به عنوان زبان ارتباطی این رسانه به

کار گرفته شد. دستگاه فونولوژی با آوایی زبان فارسی مورد هجوم و ضربه قرار گرفت. قرن‌ها، زبان در شکل نوشتاری آن در ایران، مورد استفاده بود. شعر و نثر فارسی دری، به قلم توانای شاعران و نویسندگان نامدار این سرزمین، جایگاه شایسته‌ای یافته بود و بر قلعه‌های عقل و ادبانه و سختی، جلوه‌گری می‌کرد و دستگاه دستوری با گرامری زبان فارسی توانایی مقابله با هر هجومی را داشت، که البته به بازی پاداران فریبخته‌اش صورت می‌گرفت. در این یک قرن و اندی، که از انتشار روزنامه در ایران می‌گذرد، زبان نوشتاری نتوانی پیدا کرد و نثر ساده روزنامه‌ای رواج یافت. بسیاری از ادیبان، برای راضی‌نمایی نویسندگان جوان‌پروها و کتاب‌ها نوشتند. میران و استادان داشتند هم، دانشورانه در کلاس‌های درس، فنّ سانه‌نویسی و درست‌نویسی را به شاگردان خود آموختند و نثر پارسی کم‌کم از آن حالت متکلف و متینانه گذشته جدا شد و به طرف سادگی گرایید. استادان، ادیبان، زبان‌شناسان و صاحبان ادبانه، که در صقیقت پاداران زبان فارسی و نگهبانان قوانین آن هستند، همیشه مراقبت می‌کردند و هرگاه خطا و انتباهی در نوشته‌ای می‌دیدند، بلافاصله و از راه‌های گوناگون گوشزد می‌نمودند، که خوشبختانه مؤثر واقع می‌شد، زیرا برای اصلاح نوشته و بهبود آن، یک نوع پذیرش در جامعه از قبل به وجود آمده بود و هنگامی که استادی، یا نویسنده صاحب نظری، به نثر نویسنده جوانی ایراد می‌گرفت و او را راضی‌نمایی می‌کرد، نویسنده جوان، به راحتی می‌پذیرفت و متون هم می‌شد، همین‌طور بود درباره شعر، به ویژه در آئین‌های ادبی، که امری کاملاً پذیرفته بود و این پذیرش و قبول و اصلاح، به صورت یک فرهنگ و یک رفتار ادبی و اجتماعی شایسته، در ایران، رواج داشت که هنوز هم دارد.

اتفا، این رفته و این فرهنگی قبول و اصلاح، بیشتر درباره شکل نوشتاری و گونه مکتوب زبان بوده است.

پس از شروع کار رادیو، نمود گفتاری زبان، تنها وسیله ارتباط در این رسانه گردیده است. پیام‌ها، گزارش‌ها و خبرها، همه به صورت آوا و سخن ملفوظ، از رادیو پخش و شنیده می‌شود و همه چیز تبدیل به آوا شده است؛ از نوشته‌های امروزی تا انواع ترانه‌های کلاسیک و از شعر تو تا اشعار مختلف شعر در سده‌های پیشین. رادیو یک رسانه شنیداری است.

در رادیو همه چیز، مبتذل به صدا و آوا می‌شود و طبیعت این رسانه چنین است. به این ترتیب دستگاه آوایی یا فونولوژی، ارزش و اعتباری، همباده و هستگی، دستگاه دستوری یا گرامری زبان پیدا کرد. البته، زبان در ذات خود، این اعتبار و ارزش را به دستگاه آوایی داده بود زیرا که دستگاه آوایی یکی از سه رکن زبان است. اما چون مورد استفاده همگانی، در یک شکل فراوان، قانونمند و همه‌گیر قرار نگرفته بود، قسمت‌هایی از این ارزش نهفته بود و کاملاً رعایت نمی‌شد.

پس از رادیو که زبان در گونه و شکل ملفوظ کاملاً به کار گرفته شد و مسئله بیان مشترک و بیان معیار مطرح شد، ارزش و اعتبار آوا و دستگاه آوایی زبان هم، آشکارتر و شناخته‌تر گردید. البته نه کاملاً، چرا که هنوز هم در راه شناختن بیشتر شکل ملفوظ زبان هستیم و تا دستیافتن به «بیان معیار» و قوانین و دستورهای آن، باید مجدداً کوشش و پژوهش کنیم و ابعاد آن را بشناسیم. ابعادی که شامل طول و عرض و ارتفاع می‌شود. از این جهت ابعاد سه‌گانه هندسی را به کار بردم که در گفتار عادی، زبان به صورت خطی و در یک خط است که رشته یا زنجیرکلام نام دارد. در نوشتار طول و عرض هر دو مصداق دارد ولی در بیان رادیو و در بیان معیار، واحدهای زیر زنجیری، در حکم بعد سوم آن است.

صاحبان فکر و اندیشه، استادان ادبیات، زبان‌شناسان، نویسندگان، شاعران و همه عاشقان ایران و دلسوزان زبان فارسی، همان گونه که در حفظ و

مراتب نوشتار و گونه مکتوب زبان، همیشه و در هر حالی گوناگون و سراسر بوده‌اند. امروزه در امر بیان و ویژگی‌های گونه مکتوب زبان- زبان رادیو- و همین معیارهای آن نیز به طور کامل و دقیق، سعی کنند و از هر فرصتی برای تبیین اصول بیان معیار بر اساس قوانین زبان‌شناسی و زبان فارسی، استفاده کنند و بدانند که چون این کار تاوانی دارد، از تکرار آن نباید خسته و مأیوس شوند و نگذارند زبان و بیان فارسی به برهه سلیقه‌های فردی کشیده شود.

باید بدانیم که دو رکن اساسی آوازی و دستوری زبان، از پایه‌های استحکام کاخ رفیعی است که رودنگی، فردوسی، بیخی، سعدی، حافظ و دیگران، از زبان زما و شیرین فارسی دری، می افکندند و این چنین قرن‌ها در برابر باد و باران حوادث و آسیب‌های زمانه یا برجا و استوار باقی‌مانده است.

باید بدانیم که برای تلفظ و الگوهایی که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده و احتیاج ما آن را پذیرفته و جزو واژگان ما قرار گرفته، نمی‌توان به دلخواه و بنا بر سلیقه‌های شخصی، عمل کرد.

باید استادان ادبیات و زبان‌شناسی، همان گونه که برای نوشتار، و شیوه‌ها و سبک‌ها و قواعد آن، دلسوزند و مراقبت‌های همیشگی دارند، برای گفتار، لحن‌ها و تلفظ‌های گوناگون و گاه اشتباه و ناپسندی هم که از یک رسانه معیبر شنیداری- گفتاری- شنیداری پیش و شنیده می‌شود، نگران و مراقب باشند.

همه‌ا کتاب دستور زبان داریم که قوانین آن را استادان یا مبالغه ستون ادبی و شعرهای مختلف، از دل کتاب‌ها بیرون کشیدند و حاصل پژوهش‌های چندین ساله خود را، برای راهنمایی نویسندگان و شاعران جوان منتشر کرده، در دسترس آنان قرار دادند. اکنون نیز باید برای دستور بیان و تلفظ کلمات فارسی اصل و ذخیل (وارد شده در زبان فارسی) همان دلسوزی و مراقبت را داشته باشند و آن را اصلاح کنند. البته این امر به آن معنی نیست که مراقبتی در کار نبوده و قواعد و اصولی را گوشزد نگردانند، بلکه هدف توجه به اهمیت

«بیان» است و اینکه «صانیت کار» بسیار بیشتر از این «صرفیهات» از سوی دیگر، هنوز هم بسیاری از مسئولان و مدیران رسانه‌های گفتاری، بیان را در این رسانه‌ها به اندازه نوشته، مؤثر در انتقال پیام نمی‌دانند. با حداقل آن توجه و «صانیت لازم» را ندارند. آن اندازه که برای ویرایش نوشته‌ها و متن‌های برنامه‌ها، مراقبت دارند، برای درست خواندن و رعایت فنون بیان و تلفظ کلمات و استفاده درست و بهاد از واژه‌های زیر زنجیری که در خط و نوشته، نشانه و علامتی برای آن منظور نشده ولی در بیان مطالب و انتقال صحیح پیام‌ها نقش غیر قابل انکار دارد، ندارند.

از سال‌های پیش، گه‌گاه در روزنامه‌ها و مجلات و در مقاله‌های متعدد دیدیم که اغلب استادان، در همین زمینه‌ها تقدما نوشته‌اند. از جمله آنها خوب است به مقاله کوتاهی از کتاب «زبان و تفکر» از دکتر محمدرضا باطنی اشاره کنیم با نام «رادیو و تلویزیون، دو قلم زبان فارسی». نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب، اشاره می‌کند این کتاب مجموعه‌ای است از مقالاتی که نگاشته در دو سه سال اخیر. در زمینه زبان‌شناسی نوشته است و در پایان تاریخ آگرمه ۱۳۴۹ را دارد.

پیداست که این مقاله مربوط به قبل از انقلاب و زمانی است که تعداد رسانه‌های صوتی و تصویری ما، از یک چهارم امروز هم کمتر بود. به همین دلیل اگر هیچ تغییری در میزان و مقدار غلط خوانی‌ها، پیش نیامده باشد، از جهت کمیت حداقل، پیش از چهار برابر شده است. یعنی بیشتر از چهار برابر آن زمان غلط خوانده می‌شود و این زیاد شدن غلط‌ها و اشتباهات واقعاً هشدار دهنده است و باید برای آن فکری کرد. آنچه دکتر باطنی در این نقد کوتاه به آن اشاره می‌کند، همه مطالبی است که امروز هم به همان اندازه آن روز اهمیت دارد و اگر گوش شنوایی باشد (که هست) بسیار کارساز است. دکتر باطنی می‌گوید:

«از آنجا که رادیو و تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی هستند که خود آنها شدید و میزان عملشان بسیار وسیع است، می‌توانند به طور غیر مستقیم در بالا بردن سطح زبان فارسی در میان شنوندگان و بینندگان خود، سخت مؤثر باشند و مؤثر نیز بوده‌اند ولی متأسفانه گویندگان رادیو و تلویزیون، بنابر تجویز کسانی که خطّ مبنی زبانی این دو دستگاه را تعیین می‌کنند و به ضیال خودشان می‌گویند فارسی «بی‌غلطی»<sup>۱</sup> به توده مردم عرضه کنند، در زبان فارسی دستکاری‌ها و دخالت‌هایی می‌کنند که از لوق سلیم هر فارسی زبانی، مثنی خود آن گویندگان نیز، به دور است و با هیچ منطقی آن را نمی‌توان توجیه کرد.»

«رادیو و تلویزیون خود را در نقش قیم زبان فارسی جلوه می‌دهند و به مردم وانمود می‌کنند که فارسی طبیعی و عادی که آنها [مردم] حرف می‌زنند، غلط است و باید آن طور که گویندگان رادیو و تلویزیون تجویز می‌کنند حرف بزنند؛ باید به فتح اول بگویند شجاعت، تکرار، عدالت، باید به ضمّ «ج» بگویند چنان و چنین، نباید بگویند «مردانه» باید بگویند «امردانه» باید به فتح «ب» بگویند «کالبد» به سکون «ت» بگویند «مرستگار» به سکون «ر» بگویند «مهربان» به سکون «د» بگویند «پروزدگار» و دخالت‌های دیگری از این قبیل.»

«این دستکاری‌های تاج‌ها به فارسی گویندگان رادیو و تلویزیون، چهارمادی ساختگی و «من در آورده» داده و چون این تصرفات از قس زبان فارسی به دور است، اغلب شنوندگان هیران می‌مانند که چرا گویندگان رادیو و تلویزیون این طور حرف می‌زنند.»

«توجهی که مسئولان رادیو و تلویزیون برای این تصرفات عرضه می‌کنند، از این دو مقوله خارج نیست: اگر کلمه فارسی باشد، تلفظ گذشته آن

۱. لابد از «واج، پلاس داهلس» سرقت!

را ملاک درستی و نادرستی قرار می‌دهند و اگر کلمه عربی باشد، تلفظ آن را در زبان عربی به‌عنوان ملاک ارائه می‌دهند.

«از لحاظ زبان‌شناسی، این دو ملاک هر دو باطل است و نمی‌توان به آنها استناد نمود»

دکتر باطنی سپس دلایل رد این دو ملاک را می‌آورد که به طور خلاصه چنین است:

«اولاً صورت و تلفظ کلمه در گذشته به هیچ وجه ملاک تلفظ آن در عصر حاضر نیست و نمی‌تواند ملاک تفاوت درست و غلط قرار گیرد. اگر چنین ملاکی درست باشد، ما باید به عقب برگردیم و بهیم داریوش و خشایار شاه به‌گونه حرف می‌زدند، حتی از این هم باید دورتر برویم و بهیم اقوام آریایی یعنی اجداد داریوش و خشایار شاه، به‌گونه حرف می‌زدند تا گفتار آنان را معیار زبان فارسی امروز قرار دهیم. بنابراین گذشته نمی‌تواند ملاک تلفظ زبان در زمان حال باشد»<sup>۱</sup>

«ثانیاً اینکه این کلمات در عربی فلان طور تلفظ می‌شوند، پس در فارسی نیز باید همان‌طور تلفظ شوند، فرض غلطی است»<sup>۲</sup> هر زبانی نظام صوتی خاصی خود را دارد. وقتی زبانی واژه یا واژه‌هایی را از یک زبان بیگانه می‌گیرد، آن را در دستگاه صوتی خود جذب می‌کند و مانند عناصر بومی خود با آنها رفتار می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی واژه‌ای در زبان قرض گیرنده پذیرفته شد، زبان داخ خود را بر آن می‌زند و هر توجظی که لازم باشد به آن می‌دهد تا هماهنگی با نظام کلی آن زبان گردد.

۱. بدایین و لغت، «پارسی و فارسی تلفظ کلمات در لغت و تاج‌اللمع» در کتاب تلفظ و لغت، دومین کتاب‌فین مجریه و نشر پست، ارائه شد.

۲. تنها تلفظ عربی، به معنای تلفظ یک‌واژه و از هر زبان، به اولاد زبان فارسی ندره، به‌دلیل این باشد، است.

بنابرین از لحاظ زبان‌شناسی (و بیان معیار گویش‌گانی رادیو و تلویزیون) هیچ دلیلی وجود ندارد که ما با سماعت بگوئیم تلفظ کلمات بیگانه در زبان اصلی را الگو قرار دهیم.

هر واژه بیگانه‌ای که وارد زبان فارسی، به عنوان زبان فرضی گرفته می‌شود باید تابع دستگاه‌های آوایی و دستوری این زبان گردد. تلفظ (اعتنی معنی و کاربرد) گذشته و ازدهای بیگانه، پس از قبول، تابع زبان فارسی می‌شود و اگر نه حکم تجاوز پیدا می‌کند و ما ایرانیان نباید اجازه چنین تجاوزی نسبت به زبان فارسی را به هیچ زبانی بدهیم.

همچنین در دوّمین سبّار زبان فارسی در صدا و سیماء، دکتر علی‌اشرف صادقی زیر عنوان «ضطاعتی تلفظی و بیانی در صدا و سیماء» پس از ذکر مقدّماتی، تلفظ‌های رایج در صدا و سیماء را به سه دسته تقسیم می‌کند که دسته سوّم، تلفظ‌هایی ناشی از داشتن تصور نامرست درباره تلفظ کلمات زبان فارسی است و به مناسبت، به ذکر یک قاعده زبان فارسی می‌پردازد و می‌توانیم به این قاعده را سبب این اشتباه‌ها می‌داند. دکتر صادقی می‌گوید:

«در زبان فارسی هیچ کلمه بسیطی دیده نشده که در آن سه صامت بیایی وجود داشته باشد، زیرا تلفظ کردن سه صامت پشت سرهم برای ایرانیان دشوار بوده است. حال اگر در نتیجه ترکیب شدن دو کلمه با هم، که کلمه اوّل دارای دو صامت بیایی باشد و کلمه دوّم (طلباً) با صامت آغاز شود و در نتیجه، سه صامت در کنار هم قرار گیرند، معمولاً میان صامت دوّم و سوّم یک مصوّت افزوده می‌شود. مثلاً ترکیب «ارج» با «مند» به صورت «ارجمند»؛ ترکیب «مهر» با «یان» به صورت «مهریان» و «مهر» با «گلان» به صورت «مهرگلان» یا «مهرگلان» در می‌آید.»

«اما چند سال است که می‌بینیم گویش‌گان رادیو و تلویزیون، این کلمات را برعکس تلفظ هزار و چند صد ساله آنها به صورت «ارجمند»، «مهریان» و

«مترکبان» تلفظ می‌کند و به قیاس با آنها کلمات «استوار» و «ترکدن» را نیز به «استوار» و «ترکدن» بدل می‌کنند.

صحبت‌هایی دکتر صادقی تأیید همان حرف‌هایی است که دکتر باطنی و دیگر استادان از سال‌های پیش گفته‌اند و می‌گویند.

می‌توان مدعا نموده دیگر از این دست غلط‌ها را بر آنچه به عنوان مثال آورده شده اضافه کرد؛ مثلاً بیان زیبا و خوش آهنگ (حتی خوشبوی) «قطره» را «عطر» یا کسر «ج» کلمات «شهادت» «شهاد» و «شوار» را که همیشه با فتحه تلفظ شده با کسر «ن» و «ج» قراخ به معنی آسایش و راحت را با کسر «ف» که معنی دوری و هجر می‌دهد «فرایق» و حتی ترکیب «لوقات قرائت» را «لوقات قرائت» (قراعت) می‌گویند که از بیان غلط می‌شود و تهیه پروژن بقیه را تهیه می‌فرمایند و مدعا نموده دیگر – حتی «تلویزیون» را با سکون «ل» و گاه با کسر «و» به صورت «تل» و «ل» و «تل» و «ل».

جالب توجه آنکه بسیاری از این غلط‌ها، حتی صورت و تلفظ گذشته آنها هم، بدان گونه که گفته می‌شود و می‌گویند در هیچ لغت‌نامه‌ای نیست. تلفظ بعضی کلمات را هم که فرهنگ‌هایی لغت به دو صورت ضبط کرده‌اند، گویندگان و مجریان یا مسئولان ضبط اول را که مرجع است کنار گذاشته‌اند و صورت دوم را که هیچ‌و و نازو است (به سلیقه خود) یا دلایل دیگر برگزیده‌اند.

در مورد دو کلمه چنین و چنان باید بگویم که از همان سال‌های نخست ایجاد رادیو در ایران، گهگاه بعضی از مجریان و گویندگان به تبعیت از تلفظی که در افغانستان و شهرهای مرزی استان خراسان وجود دارد، و شاید هم به عنوان خودنمایی<sup>۱</sup> برخلاف اصول حاکم بر زبان فارسی یا بهتر بگویم «بیان

۱. این بار، بلد بهر جامع و مختل در آید. شده به نام.

فارسی» و بدون توجه به انتخاب و ارتباطی فرهنگ‌های لغت. به صورت چنان و چنین باضم «چ» تلفظ و بیان می‌کردند.

در ابتدا آن قسمت از سخنان رهبر معظم انقلاب را که در فصل «کاپیتولاسیون ادبی» آورده بودیم تکرار می‌کنم که بسیار بجاست و از این مشکل سخن می‌گویند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات به وجود آمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از مسیرها و جریان‌های غلط. آب‌هایی را به اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کنند و زبان را آلوده سازند. واقعاً بالاخری صحیحی لازم است. می‌گویند: «غلط» مشهور بهتر از صحیح بهجور است. البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد، اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بی در پی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم. این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به کلی ضایع خواهد شد.»

تا حدود ۱۵ سال قبل، همه گویشگران و مجریان، چنان و چنین را با کسر «چ» («چنین» و «چنان») تلفظ می‌کردند. چنانکه همه ایرانیان اینگونه تلفظ می‌کنند. در فرهنگ‌های لغت مانند: فرهنگ معین، فرهنگ عمید، فرهنگ امروز، فرهنگ آلمانی قیاسی زبان فارسی و فرهنگ دهخدا «چنان» و «چنین» با هر دو تلفظ «چ» و «چ» آمده است. و فرهنگ دهخدا که کاملتر شرح داده، اگرچه «چنان» را مخفف «چوتان» و «چنین» را مخفف «چونین» دانسته و ضمن آوردن نمونه‌های متعدد شعر و نثر و همه ترکیباتی که از آنها ساخته می‌شود نظیر: چنانکه، چنانچه، هم چنین و هم چنان... در پایان است نوشته: «این کلمه را در هند با ضم «چ» ادا می‌کنند، اما تلفظ ایران با کسر» است. افزون بر این در سائیه هم اضافه کرده است: «در تداول عامه مردم

ایران به کسر اول تلفظ می‌شود (بدنی چنین و چنان) (یعنی: «چنین» و «چنان»)

و تلفظ «چنین» و «چنان» با موسیقی و آهنگ زبان فارسی، هماهنگی بیشتری دارد. احساس مردم هم همین‌گونه است و دکتر باطنی استاد زبان‌شناس هم بر تلفظ «چنین» و «چنان» با ضم «چ» به دلائل زبان‌شناسی، ابرار گرفته. تلفظ با کسر «چ» را مجاز و درست دانسته‌اند (چنین و چنان)

در همان یازده سال پیش یکی از مجریان رادیو مشهد که به تهران منتقل شده بود، همراه خود، این تلفظ افغانی را سوغات آورد و درست مصداق فرمایش مقام رهبری شد. عذای هم ندانست و با تصور درست بودن این‌گونه تلفظ‌ها به خاطر شکل ظاهری واژه با ترکیب آن را تکرار کرده‌اند و از تلفظ ایرانی فارسی و فاعده‌مند آن دور شدند.

عجیب‌ترین قسمت این تقلیدها، اینجاست که این تلفظ‌ها حتی به نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها هم رفته و رسوخ کرده است:

مثلاً در یک سریال تلویزیونی که نمایشی از زندگی عادی مردم و حوادث ساده و معمولی، است در صحنه‌ای بازیگران که از مردم عادی (شاید کم سواد یا بی سواد) جامعه هستند، در صحبت‌هایشان «چنین» و «چنان» می‌گویند و دم از «په‌ریانی» می‌زنند. شاید نمی‌دانند که با این تقلید زنده و تافه‌ست از گویندگان، بیشتر حرف زدنتان مضحک و خنده‌دار شده است و بیشتر از دیوال طبعی حرف زدن عادی و آهنگ کلام فارسی درست و معیار هاسله گرفته‌اند. اینها از ساده‌ترین و معمولی‌ترین غلط‌هایی است که هر روز از رادیو و تلویزیون می‌شنویم.

## خط‌های ایران و خط فارسی

زبان به صورت شفاهی و گفتاری وسیله‌ای است زنده و در جریان. اما غیر قابل ثبت و نگهداری. در ارتباط‌های انسانی و در محدودهٔ زمان و مکان، قابل استفاده است؛ یعنی در یک زمان معین استفاده می‌شود و بلافاصله مستهلک می‌گردد. بدون آنکه اثری از آن باقی بماند. و در لحظه‌ای بعد، دیگر وجود ندارد. (همز در ذهن و یاد انسان، در مکانی محدود شنیده می‌شود و به مکان‌های دیگر قابل انتقال نیست و در همان مکان هم محو و نابود می‌گردد. زبان گفتاری در حقیقت هیچ سند و مدرکی از خود باقی نمی‌گذارد.

زبان‌شناسی، فاصله زمانی پیدایش زبان گفتار، تا اختراع نموده‌های خطی و ثبت نوشتاری آوله‌ای گفتار را، پانصد هزار تا یک میلیون سال تخمین می‌زند. البته همین زمان دقیق اولین کوشش‌های انسان در راه ابداع خط و نوشتار، کار آسانی نیست. ولی می‌توانیم مثلاً تقاضی‌های شاره‌ای کشف شده از دورهٔ پارینه سنگی را که شاید ده هزار سال از عمر آنها گذشته باشد، طلبه‌ای در کار اختراع خط و انتقال اندیشه بدانیم. اما از همان زمان تا اختراع کامل علائم خطی و کشف القای نوشتاری نیز، باز زمانی در حدود پچندین هزار سال را محاسبه می‌کنند. یعنی پچندین هزار سال طول کشید تا انسان متفکر، و سخت‌گو پس از کشیدن اولین تصویرها، به خط تصویری یا تصویر نگاری (اولین

نمودها و نمونه‌های انتقال اندیشه و سپس به ویژه نگاشتی و سرانجام به نوآوری القبا دست پیدا کند.

بعضی از زبان شناسان این نظریه را قبول دارند که می‌گویند، شبیهان اولین مخترعان خط القبا می‌بودند و می‌گویند که آنها نزدیک به پنج هزار سال پیش خط القبا می‌داشتند. بعضی‌ها سومریان و بعضی دیگر مصریان را صاحبان اولیه این اختراع می‌دانند. برخی هم این نوآوری را به ساکنان نخستین ایران زمین نسبت می‌دهند. خط میخی پارسی باستان که در کتیبه‌های هخامنشی کشف شده نشان دهنده وجود خط در ایران باستان است.

حقیقت هرچه باشد شک نیست که بشر با اختراع القبا به یکی از بزرگ‌ترین کشف‌ها تامل آمد. بشر موفق شد سلسله پیوسته گفتار را برای نخستین بار به اجزای آوایی جداگانه بخش کند و برای (اجزای آوایی) یا واج‌ها نمادهای خطی مجزا ولی ترکیب‌پذیر (حروف‌های القبا) برگزید.

هخامنشیان از چند خط برای مکاتبات اداری، کتیبه‌ها و ستون دینی استفاده می‌کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی «در آمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» از انتشارات امیرکبیر مراجعه کرد.<sup>۱</sup>

دکتر ادیب سلطانی در این کتاب از دهها کتاب، مقاله و رساله تحقیقی از پژوهشگران ایرانی و خارجی نام برده که همه درباره خط و به طور کلی خط‌های ایرانی و تاریخ خط و کتابت در ایران، بررسی‌های سودمندی انجام داده‌اند.

در این کتاب خط‌های اصلی ایران با اراثت نمونه حروف عبارتند از: خط میخی پارسی باستان، خط میخی هخامنشی، که تماماً القبا می‌باشد و از

۱. و سایر اطلاعات که در این فصل نیز از همین کتاب است.

چپ به راست نوشته می‌شود. برخی زبان‌های شمالی خط میخی هخامنشی را نوآوری داریوش بزرگ می‌شمارند.

خط هاجیه در همان دوران هخامنشی، خط آرامی نیز در ایران به‌کار می‌رفته است. خط آرامی یا به خط‌های پهلوی اشکانی و ساسانی قرار گرفت. خط پهلوی از راست به چپ نوشته می‌شود.

زبان اوستایی در حقیقت زبان اوستایی بسیار کهن است و از دو لهجه تشکیل یافته: الفبا زبان اوستایی کهن یا زبان گاهانه یا «گاهان» که بیشتر آن سروده خود زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی دانسته می‌شود و (آب) زبان اوستایی جوانتر.

«خط اوستایی» یا «دین دین» یا «دین دین» تاریخ ابداع این خط اوستایی را که اکنون در اختیار ماست در حدود سده‌های چهارم تا هفتم میلادی تخمین زده‌اند.

ظاهراً در زمان ساسانیان، هیرکان به هنگام بازنویسی اوستا و گاهان، الفبای کتبی اوستا یا خط دین دین را اقتراح کرده‌اند. زیرا اصل اوستا در حمله اسکندر نبود گردیده بود. هر طبع روایت‌های تاریخ‌دانان اسلامی و یک مدرک ساسانی، در زمان هخامنشیان، اوستا روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود که به دست اسکندر سوزانده شده است.<sup>۱</sup>

دکتر ادیب سلطانی می‌گوید:

«باید بفزایم دیاکونوف تصریح می‌کند که بایگانی‌های سلطنتی هخامنشیان به دست اسکندر در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد نابود گردید».

و سپس در همان صفحه کتاب در یادداشت آورده است: «سعودی که در

۱. همان کتاب

سال ۳۲۶ هجری در گذشته. در کتاب «سراج الذهب» می‌نویسد: و کتب هذا کتاب فی اثباتی عن ائمتنا جلد بالذهب.

«محمد جریر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته. در تاریخ خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث می‌کند. در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی تخت زرین نوشته شده بود. قدیم‌تر از این استاد، نامه منسوب به «Tasnef» هریزان هریز اردشیر بابکان است که گفته‌اند به پادشاه طبرستان «چشم‌شمار» نوشته. در آن گوید: «می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اسطخر» او در پانزدهمین نامه نگارش نامه مزبور زمان خسرو اول انوشیروان است.»

مستفادی که فوق‌العاده اهمیت دارد و همه زبان‌شناسان بر آن اتفاق نظر دارند، این است که مطالعه بر روی زبان و پژوهش درباره آن، در حقیقت از زمانی ممکن می‌شود که خط به وجود آمده است. نظرهای قطعی را همیشه از روی قراین و اشارات و با دلائل علمی و با تکیه به استاد می‌توان اظهار داشت و یکی از مهم‌ترین استاد و دلائل و شاید اصلی‌ترین آنها درباره زبان، وجود خط و کتابت است که باقی می‌ماند و باقی هم مانده است.

البته از روی آثار کشف شده در نقاط مختلف کره زمین، بسیاری چیزهای مربوط به زندگی انسان‌های هزاران سال پیش را می‌توان دریافت و گاهی هم ممکن است با حدس و گمان به وجودشان اشاره کرد. به جز حکمت و اندیشه‌های پیچیده معرفتی و مسائل فرهنگی، برای فهم این مسائل نیاز به مدارک و اسنادی داریم که در زبان به صورت شفاهی و گفتاری ممکن نیست و مسلماً زبان نوشتاری و خط و کتابت، پسر مناسب بیان اندیشه‌ها و حتی انتقال آنها است. در زمان معاصر هم برای عرضه افکار متعالی و پیچیدگی‌های

فکری و کلامی. حتماً باید از خط و کتابت استفاده کرد. (بعد از امکانات تکنولوژی امروز)

از مشاهده پانجا و آثار باستانی شاید بتوان به نحوه زندگی و چگونگی رفتار انسان‌هایی بود. ولی هرگز نمی‌توانیم بدانیم اندیشه‌های خاص و معنای انسان‌ها و حکمت و معرفت آنها چگونه بوده است. همان طور که نخواهیم دانست آواهای زبان چگونه بوده است و مردمان در گذشته چه لهجه و لحنی داشته‌اند.

دکتر خاتلری در زبان‌شناسی و زبان فارسی اشاره می‌کند که: «اختراع خط (خط القیایی) ظاهراً یک باره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح در خاورمیانه انجام گرفت و از آنجا القبا به تدریج به صورت‌های مختلف در همه جهان پراکنده شد و اکنون در هر جا که نوشتن معمول است القبا وجود دارد. اختراع خط، اتصال زبان را آسانتر کرده. همین که خط ظاهر شد اتصال آن در بسیاری از مراکز تمدن شیوع یافت و استفاده از زبان را سهل‌تر و شایع‌تر ساخت.»

«زبان به انگای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسید و اندیشه آدمی، هرچه بیشتر از آن استفاده کرد انسان به وسیله زبان و خط به اختراعات جدیدی تأییل شده است.»

به این ترتیب و با کمک دانش زبان شناسی از روی آثار باقی مانده از خط‌های نخستین و باستانی، می‌دانیم که حداقل، سه هزار و پانصد تا چهار هزار سال پیش، انسانی که به طور متوسط پانصد هزار سال از توانایی سخن‌گویی و ارتباط کلامی‌اش را پشت سر نهاده بود، توانست از مراحل خط‌های تصویری، هجایی و غیره بگذرد و به خط القیایی دست یابد. دکتر خاتلری در همان کتاب درباره زبان‌های ایران می‌گوید:

«در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان شانسان از قرن نوزدهم زبان آن قوم را «هندو اروپایی» نامیدند.»

«بعدها، طوایفی از این قوم جدا شدند و در اکتاف جهان پراکنده گشتند... دکتر خائتری معتقد است به علت پراکنده شدن این اقوام، زبانشان به شعبه‌هایی تقسیم شد که یکی از آنها را امروزه «هندو ایرانی» یا «آریایی» می‌نامند. ارتباط و نزدیکی دو زبان «هندی» و «ایرانی» مؤید اصل واحد آنهاست. هر دو قوم ایرانی و هندی در آثار کهنی که از ایشان باقی مانده، خود را به نام واحد «آریایی» معرفی می‌کنند.

«داریوش در کتیبه‌هایی که از او باقی است خود را «آریایی و آریایی‌زاده» می‌خواند. و همین لفظ است که بعدها کلمات «ارانی» و «ایرانی» به معنی سرزمین و جایگاه آریاییان از آن مشتق شده است.»

در زبان هندی نیز کلمه «آریایی» معارف اقوامی است که به زبان مشترکیت سخن می‌گفته‌اند. معنی این کلمه درست معلوم نیست. ولی گمان گروهی از دانشمندان بر این است که لفظ «آریایی» در زبان این اقوام به معنی «آزاده» و «یادآور» بوده است.»

«همین که زبان قوم «آریایی» به دو شعبه ایرانی و هندی تقسیم شد، شعبه ایرانی آن با سرعت بیشتری تکامل یافت و چون این زبان در سرزمین بسیار پهناوری، که از یک سو به صحرای گبی و مازراتی رودهای سیحون و جیحون و از سوی دیگر به آسیای صغیر و حدود سوریه می‌رسد، بسط یافت به زودی آن نیز به شعبه‌هایی منقسم شده.

«از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات فراوانی نداریم و تنها از دو شعبه مهم آن استاد و مازانی برای ما باقی است. این دو شعبه یکی یلاری یاستان و دیگری اوستایی خوانده می‌شود.»

دکتر خاتلری دربارهٔ زبان‌های ایران اضافه می‌کند:

«پارسی باستان نام زبانی است که در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان متداول بوده است. شاهان این خاندان، از کوروش بزرگ (۵۲۹-۴۸۶ ق.م.) تا اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.) شرح رزم‌ها و پیروزی‌های خود را به این زبان بر سنگ‌ها یا لوح‌های زرین ثبت کرده‌اند. مهم‌ترین این نوشته‌ها کتیبه داریوش بزرگ در بیستون و کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم و شوش (فرمان بنای کاخ) و ترعه سوتر است.»

«این کتیبه‌ها معمولاً به سه زبان نوشته است: یکی پارسی باستان که زبان مادری این شاهان بوده، دیگر زبان عیلامی یا زبان محلی ولایت شوش، و سوم بابلی که زبانی سامی است و از زبان‌های قدیم‌تر در ناحیه دجله و فرات و کشورهای همسایه آن رواج داشته است.»

«کتیبه‌های داریوش اغلب با این عبارت آغاز می‌شوند:

خدای بزرگ است اورمزد.

که این زمین را آفرید.

که آن آسمان را آفرید.

که مردمان را آفرید.

که مردم را شادی آفرید.

که داریوش را شاهی داد.

او را بر دیگران شاه کرد.

او را بر دیگران فرمانروا ساخت.»

هو در کتیبه ترعه سوتر در دنبال این عبارات که شاید دهایی یا شعری

است، چنین می‌آورد:

«داریوش شاه می‌گوید: من پارسی‌ام، از پارس (آندم) و مصر را گرفتم.

(پس) فرمودم تا این چوبی را بکنند از رودی به نام یراوه ( نیل) که در مصر

روان است تا دریایی که از پارس می‌آید پس این جوی کنده شد چنانکه من فرمودم؛ و گشتی‌ها از راه این جوی از مصر به پارس رفتند چنانکه من خواستم.»

دکتر خاتری با اشاره به گوش‌های دانشمندان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی برای خواندن نوشته‌های شاهان هخامنشی و آشکار شدن راز کتیبه‌های کشف شده، فهرست کاملی از آنها را بدست می‌دهد و می‌گوید:

«فهرست کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی به زبان پارسی باستان به جا مانده است از این قرار است:

۱- کتیبه «اریارمه» پدر سوم داریوش (همدان).

۲- کتیبه «ارشام» پسر اریارمه (همدان).

۳- ۴- کتبه نوشته از کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م.) در مرغاب.

۵- کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) در یستون.

۶ تا ۱۴- کتیبه‌های داریوش در تخت جمشید.

۱۵- کتیبه داریوش در نقش رستم.

۱۶ تا ۲۲- کتیبه‌های داریوش در شوش.

۲۳- کتیبه داریوش در کنار تخته سوتر.

۲۴- کتیبه داریوش در کوه الوند.

۲۵- کتیبه داریوش در همدان.

۲۶ تا ۲۸- کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید.

۲۷ تا ۲۹- کتیبه‌های خشایارشا در شوش.

۳۰- کتیبه خشایارشا در کنار دریاچه وان.

۳۱- کتیبه خشایارشا در الوند.

۳۲- کتیبه خشایارشا در همدان.

۳۳- کتیبه اردشیر اول هخامنشی در تخت جمشید.

- ۴۴- کتبه اردشیر اول هخامنشی (نخل نامعلوم).
- ۴۵ و ۴۶- کتیبه‌های داریوش دوم در شوش.
- ۴۷ تا ۵۰- کتیبه‌های اردشیر دوم در شوش.
- ۵۱ تا ۵۳- کتیبه‌های اردشیر دوم در همدان.
- ۵۴- کتبه اردشیر دوم (یا سوم) در تخت جمشید.
- ۵۵- کتبه اردشیر سوم در تخت جمشید.
- ۵۶ تا ۶۰- وزندهای زمان داریوش اول.
- ۶۱ تا ۷۵- مهرها و طرف‌های کتبه دار مربوط به دوران داریوش و خشایارشا و اردشیر و شاهان دیگر هخامنشی.
- در مقدمه «هزار سال تر پارسی» از کریم کشاورز نیز، توپنده ضمن برشمردن کتیبه‌ها، سکه‌ها، طرف‌ها و سایر آثار باقی‌مانده، به آثار مکتوب هم اشاره دارد، به این ترتیب:
- ۱- کاورتاسه اردشیر بابکان
- ۲- زندوبازند
- ۳- کتاب «درخت آسوریگ (نخل خرمال) و ز»
- ۴- بدعشن
- ۵- دینکرت
- ۶- یادگار زریران
- ۷- ضرر کواندن و رنگ (ضرر قبادان و پرگ)
- ۸- مایکان شرنگ (کتاب شطرنج)
- ۹- آبدیه لوت سامی که ساگتان (اصیاب و دختی‌های سرزمین ساگتان- سیستان)
- ۱۰- ضوشکاربه رماکان (وظایف یرکان- جوانان)
- ۱۱- اندرز گوناگان (اندرز به کودکان)

۱۶- مانیکن هزار داستان (کتاب هزار قاعده رسم)

۱۷- شهرستان‌های ایرانشهر، و غیره.

«در این دوره، ساختمان دستوری زبان» به فارسی امروز نزدیک است. شیوه صرف نام‌ها و ضمیرها که در اواخر دوران زبان فارسی باستان در شرف متروک شدن بود، بالکل کنار گذاشته شده.

دکتر خاخری در همان مقاله می‌گوید:

«نمونه دیگری که از زبان‌های ایرانی باستان باقی مانده، زبانی است که در کتاب‌های مقدس آیین زرتشت به کار رفته و به این سبب آن را زبان «اوستایی» می‌خوانیم. از جمله این آثار یکی کتاب «گاتدها» یا به تلفظ امروز فارسی «گاتان» یعنی «سرودها» است که کهن‌ترین قسمت اوستا شمرده می‌شود و منظوم است و احتمال غالب آن است که از خود زرتشت، پیغمبر باستانی ایران باشد. قسمت‌های دیگر اوستا چنانکه می‌دانیم «یشت» و «یشت» و «ویدودانت» نام دارد هیچ یک از آنها کامل و به صورت اصلی باقی نمانده است»

تألیف‌های دیگری نیز چون «ضدایانیک» و «کلیله و دمنه» و غیره وجود داشت و کسانی مانند ابن مقفع (روزی) از یهلوی به تازی ترجمه کردند و اکنون نه از اصل یهلوی آن اثری است و نه از ترجمه عربی آن خبری. ولی در همان اوان، بنای ترجمه و یا تألیف‌های مجذوبی به زبان فارسی توجیه قرار گرفتند. مثل «ضدایانیک» که پایه شاهنامه فردوسی و غیره می‌باشد»

باز در مقدمه هزار سال تر فارسی درباره اوستا چنین می‌خوانیم:

«از دیگری که از زبان باستانی ما باقی مانده اوستا است. اوستایی کهن‌ترین زبان ایرانی می‌باشد و در آغاز به خط آرامی- نوعی خط شقی- نوشته شده بود. این خط مانند دیگر خط‌های سامی صرف‌های مصوت را جزو

گنجه نمی‌آورد و از قرن‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در آسیای مقدم رواج فراوان یافت. اوستا را در عهد ساسانیان به زبان فارسی متوسط ترجمه کردند و نام ترجمه را ژند (یعنی «تفسیر» «توضیح») نهادند<sup>۱</sup>.

ملاحظه می‌فرمایید، اطلاعاتی که همه زبان شناسان درباره گذشته خط و کتابت در ایران و از روی آثار متعدد و بی‌شمار در اختیار ما می‌گذارند، بیان است که وجود خط و نوشتار را در آن زمان‌ها به‌طور قطع نشان می‌دهد. در حالی که دکتر پور جوادی در مقاله خود می‌گوید:

«بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثر دیگری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کردند و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوانحی که در قرن‌های اولیه اقبال افتاد از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، تعداد آنها نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایران آموخت.»

شامروان احمد بهشتار در مقاله «املائی فارسی» که در اصل، خطابه ورودی آن و الا مقام به فرهنگستان بوده و در مقدمه آئین‌نامه دهخدا به نقل از مجله فرهنگستان، شماره ۴ هم آورده شده در جایی از آن (ص ۱۵۲) چنین می‌گوید:

«نتیجه دیگر که از مقدمه معروفی در نظر داشتیم و اکنون به عرض می‌رسانیم، لزوم ترویج وضع قواعد برای املائی فارسی است. یعنی سرفه

---

۱. یعنی ما «مقدمه» این دوره، «خطی» مغایر به خط ساسانیان در پایان خط فارسی برای اوستا ساده‌اند، تماماً از این خط جدید است.

احمد، در توضیح آد از خط فارسی که در پهلوی است!

ساختن عیوب و قیاض همین خط که امروزه بدان کتابت می‌کنیم و به دانشش افتخار و مباحثات داریم، من در اصل خط سخی بخارم و از کسانی هستم که تغییر آن را نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور می‌دانم. خط امروز ما از قروج خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی حمیر و انبار فرا گرفته‌اند و نیالان ما پس از غلبه اسلام این خط را به سبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت به خط خودشان داشته است به میل و رغبت اعلا کرده و وسیله کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند.

دکتر ادیب سلطانی در «در آمدی بر پیگونگی شیوة خط فارسی» و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین، پس از نقل نظر شاعران پیمیار می‌نویسد: «از نگرگاه تاریخی نمی‌توان باور داشت که این خط ناگهان در ایران پذیرفته شده باشد؛ مسلماً پذیرش آن تدریجی و با آزمون و تجربه همراه بوده است. با این همه بر پایه قریحه‌ها باید به این پی‌آمد رسید که پذیرش کامل خط عربی برای فارسی نوین دیرتر از سده سوم هجری صورت نگرفته است. ظاهراً سده سوم هجری می‌بایستی به رقابت خط یهودی با عربی پایان داده باشد»

در این کتاب که مطالب مفید و آموزنده بسیار دارد، بخشی به نظرها و دیدگاه‌های مختلف، از بسیاری استادان زبان و ادبیات درباره تغییر یا نگهداری یا اصطلاح خط کنونی فارسی اختصاص یافته است که مطالعه آن را به همه گویندگان جوان توصیه می‌کنم.

در شروع این بخش چنین آمده است:

ما بجه مربوط به زبان آریایی فارسی است در این تردید نیست که خط عربی، کامل شده فارسی خطی است ناقص. بررسی کاستی‌های خط عربی - فارسی دست کم از هزار و صد سال پیش مورد توجه اندیشه کاران بوده است؛ از جمله اسعد بن طیب سرخسی، حمزة اسفهانى، دانشمند و فیلسوف علمی بزرگ

اولان زمین ایریخان بیرونی. و خواهد رشیدالدین فضل‌الله به کاستی‌های این خط اشاره کرده‌اند. در دوران نوین نیز این مطلب مطرح بوده است. که سبب آن را باید جدا از خود خط، هجوم فرهنگ باختر زمین و همراه با آن، ورود خط لاتین به کشورهای دیگر از جمله کشور ما دانست.

«تعداد اثرهایی که از صد و پنجاه سال پیش تاکنون در زبان فارسی دربارهٔ برشی خط، به صورت کتاب و مجزوه و مقاله و یادداشت و نامه به تشریحاتی دوره‌ای نوشته شده است، بسیار است و رای‌های بیان شده در این اثرها گوناگون است.»

و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین می‌گوید:

«خط فارسی نوین از خط عربی گرفته شده است. ظاهری خط عربی در تحلیل فرمایش، از خط آرامی مشتق گشته‌اند و خط آرامی چنانکه گفته آمد، از شاخه‌های قبایلی سامی شمالی است.»

نویسنده به چند نکته دیگر دربارهٔ خط عربی-فارسی می‌فراواند:

«تا اندازه‌ای روشن شده است که القابهای قبلی و آرامی و کنعانی (عبری کهن) هر سه از قبایلی شمالی مشتق شده‌اند»

«با این همه کار سامیان و قبایلی آنان کاستی داشته ایشان صرف‌های صامت را «جسم» تصور داشتند که دیدنی است و آنها را نشان دادند و صوت‌ها را «روح» که دیدنی نیست و آنها را نشان ندادند»

این تفکر در همه مخطوطات مبتدیان سامی تأثیر گذاشته است

گفتار و نمادهای آوایی زبان را زبان‌شناسان دستگاهی طبیعی می‌دانند، در حالی که خط و نوشتار را نمادی قراردادی می‌گویند. عمر نماد طبیعی آوایی را، یکصد هزار تا یک میلیون سال و عمر نماد قراردادی خطی را چند هزار سال و حتی اختراع الفبا را به زحمت تا پنج هزار سال تخمین زدند. پس انسان‌ها حق دارند گفتار را طبیعی خود بدانند. خط و نوشتار در سده‌های

نخست به صورت رمزی، میان عدة محدودی وجود داشت. در حالیکه همه مردم گفتار و حرف زدن برایشان امری رایج و عادی بوده است، چیزی مثل نقی کشیدن، راه رفتن و غذا خوردن، خط در انحصار عددی از افراد اجتماع بود و دیگران به دیده اصحاب به آن می‌نگریستند. هم به خط و نوشتار اهمیت فوق العاده داده می‌شد و هم به کسانی که از این راز باخبر بودند. این اندیشه وقتی قوت بیشتری می‌گرفت که در مواقع خواندن نوشته که برای دیگران مثل کشف رمز بود، خواننده پیام می‌توانست اضافه بر خط و جدا از خطوط نوشته شده از خود چیزی بر آن بیفزاید. همان اندیشه که به این جسم، روح پدید و آن را زنده کند.

این فکر و این نوع نگاه به دانسته‌های نوشتاری، را می‌توان با بسیاری از هنرها و تخصص‌های جامعه مقایسه کرد. مثلاً استاد جواهر ساز یا مصارع خیره و امثال آنها را تا همین صد سال پیش مجسم کنید که حاضر نبودند دانش و هنر و تجربه خود را به آسانی در اختیار دیگران (مخصوصاً افراد نابال و نامالیم) بگذارند و یا به اصطلاح برای خود رقیب و دشمن درست کنند. حتی بسیار اخلای می‌افزاد که صنعت و هنری با سرگ استاد آن به خاک سپرده می‌شد، بدون آن که شاگرد و شاگردانی تربیت شده باشند، تا بتوانند جانشین استاد شوند و تجربه و راز او را ادامه دهند.

برای نخستین بار یونانیان در حدود نهصد سال پیش از میلاد مصوت‌ها را هم داخل خط کردند و «روح» را در گفتار «جسم» نشانادند. در روزگار ساسانیان، موبدان و مغان زرتشتی که خط دین دهره را برای بالانویسی و شرح لوستا اختراع کردند نیز همین کار را نمودند و مصوت‌ها را داخل خط قرار دادند. چنانکه می‌گویند خط دین دهره از این جهت کامل‌ترین خط است.

در باره خط اکنون فارسی می‌توانیم بگوییم که این خطی است که رودکی و فردوسی و نظامی و مولانا و سعدی و حافظ و دیگران به وسیله آن

شاهکارهای شعری خود را نوشته و به دست ما رسانده‌اند و دانشمندان و حکیمانی چون ناصر خسرو، ابوالفضل بیهقی، قابوس ابن وشمگیر، نصرالله منشی، بیرونی، رازی، ابن سینا و صدعا نویسنده و متفکر دیگر از آن سود بردند با همین خط آثار گذشتگان را خوانده و درک کرده‌اند و با همین خط افکار و تجربه و دانش خود را در اختیار دیگران و آیندگان گذاشته‌اند.

اصل، درست نوشتن و درست خواندن است که بسیاری از بزرگان و اهل علم بر آن تأکید داشته و اهتمامی‌های ارزنده و مفیدی عرضه کرده‌اند از جمله مقاله ارزشمند «املائی فارسی» شادروان احمد بهمنیار در مقدمه لغت‌نامه دهخدا را می‌توان نام برد و نیز از صدعا نوشته و مقاله و کتابی که تا امروز نوشته و چاپ شده و در دسترس است. فرهنگستان هم می‌تواند هدایت‌گر و مروج شیوه کارآمد و یکسانی برای درست نویسی باشد.

آیا خط ما از خط زائینی‌ها و چینی‌ها هم مشکل‌دارتر است؟

روانشاد دکتر خاتلری در زبان شناسی و زبان فارسی (ص ۲۵۲-۲۵۴) به اندکی از اشکال‌های خط و اختلاف در تلفظ، در دو خط فرانسوی و انگلیسی اشاره می‌کند که چالب توجه است. می‌گوید:

«در زبان فرانسه صواب کرده‌اند که برای نوشتن صوفی که «O» خوانده می‌شود و تقریباً با حرکت پیش یا ضمه فارسی معادل است، ۲۵ صورت به کار می‌برد که از این قرار است»:

و سپس هر ۲۵ واژه را می‌آورد و سرانجام می‌گوید:

«اینجا به این نمونه اکتفا می‌کنیم؛ اما اگر بخواهیم همه مشکلات خط فرانسوی و اختلاف مکتوب آن را با تلفظ امروزی ثبت کنیم، کتابی خواهد شد و اینگونه کتاب‌ها را ادیبان و زبان شناسان فرانسوی خود نوشته‌اند»

«در خط انگلیسی هم دشواری و اختلاف با تلفظ، کمتر از فرانسه نیست» و حتی همین خط فارسی را با خط فرانسوی و انگلیسی که خط‌های جهانی

هستند مقایسه کنیم. می بینیم اشکالات خط ما در حقیقت چیزی نیست.

از یک نظرگاه دیگر هم می توانیم به خط فارسی نگاه کنیم.

ملاحظه فرمایید یک کودک در فرانسه یا انگلیس به مدرسه می رود و نوشتن را با خط خودشان یاد می گیرد و تا رسیدن به ابتدای و بالاتر از آن مجبور است همان خط و شیوه نگارش را به کار ببرد در حالی که یک کودک ایرانی وقتی به مدرسه می رود تا نوشتن بیاموزد، با خطی شروع می کند که برای راحتی کار آموزش، حرکت ها یا معنوت ها را در بالا و زیر حروف برایش در کتاب گذاشته اند (تعدد، کسر و ضمه) اما به تدریج که این کودک ایرانی به کلاس های بالاتر می رود و با سوادتر می شود، تعداد این ضلالت ها را کمتر می کند (هم در کتاب کمتر می نویسد، هم خود او کمتر می نویسد) زیرا تلفظ درست را یاد گرفته و به ذهن خود سیرده است.

وقتی همین کودک بزرگ شد و دبیرستان را تمام کرد و مثلاً به کارشناسی و بالاتر از آن رسید نوشتن اعراب را دیگر لازم نمی داشت چون بدون آنها هم به خوبی می خواند و می نویسد، حتی می تواند در بسیاری جاهای تشدید را هم نگذارد و مشکلی به وجود نیاید. همین طور علامت تون را اما هر کجا می کرد ممکن است درک نوشته اش مشکل باشد یا برای راهنمایی ضوابط، بی درنگ از اعراب (علامت های خارج از خط) استفاده می کند. خوب فکر نمی کند این از معضلات خط فارسی است؟

اگر ما از قاعده صنعت، فن آوری و دانش زمان عقب افتادیم مشکل از خط ما نیست. اگر کامپیوتر یا رایانه را ما اختراع کرده بودیم، اکنون خط فارسی جهانی شده بود. به قول حضرت حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز پی اندام ساخت

و ر نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

از آنجایی که زبان با فکر ربطی ثابت شده و مستقیم دارد و خط هم از

نمادهای زبان است (نماد نوشتاری). فکر در نوشتن و خواندن خط دخالت کامل دارد و می‌دانیم که نوشتن (نوامی یعنی زبان) نیروی است ذهنی و مجرد که به کمک آن می‌توان اطلاعات اثبات شده در مغز و ذهن یا ناخودآگاه را به سطح آگاهی آورد و از آن استفاده زبانی کرد. در این مورد هم می‌توان گفت فکر، نقش فعال و زاینده‌ای دارد و خط فارسی خوشبختانه به گونه‌ای طراحی شده که موجب فعالیت بیشتر مغز و استفاده بهتر و بیشتر از فکر و نوامی‌های ذهنی بشود.

یدران و نیاکان ما زمانی همین خط را که پیچیده‌تر از اکنون بود به خوبی می‌نوشتند و می‌خواندند. آن زمانی که «ک» و «گ» و «ژ» و «ز» و «پ» و «ب» و «ج» و «چ» و «ح» و «ه» و «د» به صورتی واحد و همانند نوشته می‌شد. ولی آنها موقع خواندن و درک پیام و نوشته، به صورتی درست پیام‌ها را دریافت می‌کردند. توسعه هنگام نوشتن و زمانی مثلاً «ژ» یا «پ» می‌نوشت و مرادش «ز» یا «پ» بود و می‌دانست که خواننده پیام هم آن را درست خواهد خواند.

اما چون زبان فارسی دری اشاعه پیدا کرد و میزان باسوادان زیاد شد، بزرگان و زبان دانان پارسی اندیشیدند و این حروف را با اضافه کردن چند نقطه و یک سرکش از حروف مشابه متمایز کردند.

بسیار دیده شده که مثلاً دانش آموز یا دانشجویی در خواندن یک قطعه شعر یا یک متن کلاسیک از کتاب فارسی خود اشکال داشته و آن را غلط خوانده است (حتی بعضی از گویندگان). در این صورت باید علت غلط‌خواندن را پیدا کرد!

با یا چنین موردی قبلاً آشنا نشده است و قبلاً شعر و متن را مطالعه نکرده، یا بی علاقه نسبت به ادبیات و درس فارسی است یا تمرکز فکری نداشته (به نول حروف سواش را جمع نکرده و فکرش جای دیگری بوده... یا اصلاً

کم سواد یا خدای نکرده بی سواد است که در هر صورت گناه را نباید به گردن خط انداخت. مگر دانشجویان کشورهای دیگر در خواندن و درک مطالب زبان مادریشان دچار اشکال نمی شوند و خط ضوایی و خط نویسی ندارند؟

دانشجویان و دانش آموزان ایرانی (چه دختر و چه پسر) اغلب در سائدهای جهانی در هر رشته ای، (ریاضی، فیزیک، شیمی و...) رتبه های اول یا دوم را کسب کرده و می کنند. به قول یکی از دوستان زبان شناس همین زبان فارسی دری با آن همه آثار فرهنگی و هنری که محلو از اندیشه های ناب و تفکرات بسیار والای انسانی است، توانسته ادبیات ایران و اندیشه های ایرانی را در جهان، ممتاز و برجسته نماید. پژوهشی همه جانبه و عمیق که صورت نگرفته است؟ کسی چه می داند؟! شاید زبان و خط ما هم در این مورد سهم هر قدر کوچک و کم بر عهده داشته باشد!

برای رفع مشکلات خط هم، باید راههای درست و مستقیم را یافت. خط فارسی و خوش نویسی آن اکنون به مرز هنر رسیده و بسیاری از درجه ها هنر به آن نگاه می کنند و شاید همین ایجاد مشکل کرده است. اگر هنر است، دیگر نباید انتظار یک وسیله ارتباطی کارآمد و معقول را از آن داشت. هنر است و کاربرد هنری دارد. پس باید خطاطی، خوش نویسی، خط - نقاشی و امثال آن را از خط تحریری (خطی که برای ارتباط های درست و بی عیب ایجاد کنیم و تقاضای آموزش و انتقال هر نوع اندیشه است) جدا کنیم.

خط شکسته به کلی با خط نسخ و نستعلیق متفاوت است. برای نوشتن و خواندن این خط باید رموز آن را آموخت، زیرا تمام حروف، کلمات و ترکیبات آن در عین زیبایی و احتمالاً بی فاعدگی ظاهری، از اصولی پیروی می کند که دانستنش لازم است.

این خط برای ایجاد ارتباط های اجتماعی و فرهنگی مردم ساخته نشده است و نمی تواند برای ارتباط همگانی باشد. باید با دید زیبایی شناسی و هنری به آن نگاه کرد.

الکون بهترین نظم خط برای کتاب و روزنامه و مجله و نامه‌های اداری و مساند استبداد همین خط‌های پشایی است و برای دست نوشته‌ها هم (درست‌نویسی یا خواناتوبیسی) خط تحریری‌ریز مناسب است. اما دشواری و مشکل اصلی در بد نوشتن است. در نوشتن اصول و قوانین نوشتاری است. در سهل‌انگازی و در تبلی است. در نویسنده به «مهارت» است.

از حدود دویست سال پیش تاکنون، ده‌ها بار به وسیله استادان ادب و زبان‌شناسان با فرهنگ دستور زبان فارسی نوشته شده است که هر کدام به نوعی کامل‌کننده هم‌اند و تا آنجا که من دیدم هر کدام حرفی برای گفتن و اصولی برای یاد گرفتن دارند.

همین‌طور ده‌ها شیوه‌نامه برای درست نوشتن و درست خواندن خط فارسی تدوین شده است.

برای نمونه، شاید بهترین نمونه از دو مقاله برارزش «دستور زبان فارسی» از جلال‌الدین همایی و «اسلای فارسی» از احمد بهمنیار، دو استاد بزرگ زبان و ادب فارسی می‌توان نام برد که به کارگیری و افعنمایی‌ها و دستورهای هر دو مقاله بهترین راهنمایی‌ها برای رسیدن به اصول و قوانین درست نویسی زبان فارسی است. البته کتاب‌های مفید دیگری هم هست. باید آنها را خواند و از مجموع آنها به اصولی همگانی و قاعده‌مند دست یافت، که همه از این پیروی کنند.

با همین خط به ظاهر ناقص (به علت نبودن اعراب در داخل خط) ولی کامل (ازبراکه هزاران کتاب ارزنده و گرانبهای نظم و نثر دارد) باز هم به این بیت زیبای حضرت حافظ می‌رسیم که:

هرچه هست از قامت ناساز پی‌اندام ساخت

و در نه اشرف نور بالایی کسی کوتاه نیست

همین خط، با اسلای درست و مطبق بر قوانین درست‌نویسی و

